

# ویژه نامه های اسناد هفتمین کنگره حزب توده ایران (کنگره خاوری)

شماره ۱، ۳۰ خرداد ۱۴۰۱



مشخصه های  
عمده اوضاع  
جهان و ایران  
از دیدگاه  
حزب توده  
ایران

**با هم به سوی تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری**  
برای آزادی، صلح، استقلال، عدالت اجتماعی و برپایی جمهوری ملی و دموکراتیک!

## ارزیابی کلی حزب توده ایران از اوضاع جهان امروز مشخصه‌های عمده اوضاع جهان و ایران از دیدگاه حزب توده ایران خرداد ۱۴۰۱

### فهرست

#### مقدمه

#### الف - سیمای جهان در سوّمین دهه هزاره سوّم میلادی

۱. درآمد
۲. امپریالیسم
۳. سرمایه‌داری جهانی شده و پیامدهای نولیبرالیسم اقتصادی
۴. امپریالیسم آمریکا، قدرت نظامی و قدرت دلار
۵. سرمایه مالی و قمار
۶. انقلاب فتاوری نوین
۷. بحران‌های سرمایه‌داری جهانی
۸. تلاش سرمایه‌داری برای برون‌رفت از بحران
۹. نظام‌گیری و جنگ‌افروزی به مثابه «راه‌حل» بحران سرمایه‌داری
۱۰. سازمان پیمان آتلانتیک شمالی «ناتو»
۱۱. قدرت‌گیری عوام‌فریبی نولیبرالی نوفاشیستی
۱۲. اسلام‌گرایی حکومتی
۱۳. تحوّل در خاورمیانه و شمال آفریقا
۱۴. سوسیالیسم
۱۵. مبارزه جهانی در دفاع از صلح
۱۶. مبارزه برای حفظ محیط زیست
۱۷. مبارزه زحمتکشان در مسیر پایه‌ریزی جایگزین‌های کارا و انسانی برای سرمایه‌داری
۱۸. جمع‌بندی

#### ب - سیمای ایران در سوّمین دهه هزاره سوّم میلادی

۱. درآمد
۲. انقلاب بهمن ۱۳۵۷
۳. شکست انقلاب و برقراری دیکتاتوری
۴. ویژگی‌های دیکتاتوری حاکم در جمهوری اسلامی ایران
- الف) ویژگی‌های ایدئولوژیک، اقتصادی، اجتماعی
- ب) سیاست خارجی
- پ) مسئله هسته‌یی و اختلاف جمهوری اسلامی ایران با آمریکا
۵. وضعیت کنونی اجتماعی-اقتصادی و دگرسانی آرایش طبقاتی در ایران
- الف) طبقه کارگر
- ب) دهقانان
- پ) خرده‌بورژوازی و قشرهای میانی
- ت) طبقه سرمایه‌دار
۶. جنبش مردمی عدالت‌خواهانه و ضددیکتاتوری در ایران
۷. آینده میهن ما و ضرورت مبارزه مشترک در راه تحوّل بنیادی
۸. جمع‌بندی

## مقدمه

در دوران ما، سرنوشت ملت‌های جهان بیش از پیش به یکدیگر پیوند خورده است. پیشرفت‌های بنیادین در عرصه‌های ارتباطات و حمل‌ونقل و امور مالی، جهانی‌سازی (گلوبالیزاسیون) سرمایه‌داری، بحران‌های شدت‌یافته سرمایه‌داری، قدرت‌گیری راست‌گرایان افراطی عوام‌فریب در دولت‌های سرمایه‌داری، ادامه فعالیت بنیادگرایان مذهبی چه در قدرت دولتی و چه در میان جوامع، نظام‌گیری و ادامه جنگ‌ها و مناقشه‌های نظامی گاه «بی‌پایان»، تغییرهای آب‌وهوایی زبان‌بار که بر زندگی میلیاردها انسان و حیات بر روی کره زمین تأثیر منفی نگران‌کننده و گاه مرگ‌باری گذاشته است، ظهور قدرت‌هایی مثل جمهوری خلق چین، و البته روند بسیار مهم خیزش‌های مردمی و جنبش‌های ترقی‌خواهی در برابر بی‌عدالتی‌های عظیم در سراسر جهان و در راه تحقق عدالت اجتماعی، دموکراسی و صلح، حقوق دموکراتیک، و حفظ محیط‌زیست، و به طور کلی مبارزه طبقاتی با هدف تأمین زندگی انسانی و شایسته برای زحمتکشان، همگی بر چگونگی تحوّل اجتماعی و زندگی در جامعه‌های انسانی تأثیر دارند.

درست است که در روند تحوّل در ایران، عامل داخلی - یعنی مبارزه آزادی‌خواهانه و مستقل مردم و توازن نیروهای مترقی و ارتجاعی در درون ایران - نقش تعیین‌کننده دارد، ولی عامل بین‌المللی نیز تأثیر و رابطه‌ای متقابل با عامل داخلی دارد. به همین دلیل، برای تحلیل درست و دقیق رخدادهای ایران و موضع‌گیری مناسب و در پیش گرفتن خط‌مشی واقع‌بینانه در مسیر مبارزه ضداستبدادی، لازم است که اوضاع ایران را با شناخت اوضاع جهان، و در بستر تحوّل‌های جهانی و در پیوند متقابل با آن بررسی کرد.

## الف - سیمای جهان در سوّمین دهه هزاره سوّم میلادی

## ۱. درآمد

با پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه در آخرین سده هزاره دوّم میلادی، جامعه بشری از لحاظ صورت‌بندی اجتماعی - اقتصادی وارد دوران گذر از نظام سرمایه‌داری و گذار به سوسیالیسم شد. شکل‌گیری جنبش‌های ضداستعماری و رهایی‌بخش، جنبش‌های دموکراتیک ملی، و نیز شکل‌گیری شماری از دولت‌های سوسیالیستی در اروپای شرقی و آسیا و آمریکای لاتین، همگی در همین دوران گذار رخ داد. نبرد کار و سرمایه، مبارزه برای رهایی از یوغ سرمایه و پایان دادن به استثمار انسان از انسان و بنیادگذاری جامعه‌هایی انسان‌گرا، در همه این سال‌ها اوج گرفت. نیروهای پیشرفت و ترقی در کنار پیروزی‌های دوران‌سازی که داشته‌اند، متحمل شکست‌هایی نیز شده‌اند. تجربه ارزشمند و دستاوردهای تاریخ‌ساز و ماندگار سوسیالیسم در اتحاد شوروی و اروپای شرقی، با همه کاستی‌ها و اشتباه‌های آن، درس بزرگی برای جامعه بشری بود و نشان داد که راه دیگری به‌جز سرمایه‌داری و اولویت دادن به سود - در مقابل اولویت دادن به نیازهای بشر - وجود دارد که توان و قابلیت‌های زیادی برای پدید آوردن زندگی شایسته انسان امروزی دارد.

وجود دولت‌های سوسیالیستی توانمند، برای ده‌ها سال وزنه تعادل قدرتمندی در برابر سلطه انحصاری نظام سرمایه‌داری و امپریالیسم بر جهان، و پشتیبان مادی و معنوی جنبش‌های رهایی‌بخش و ضدسرمایه‌داری در سراسر جهان بود. اما با شکست تجربه سوسیالیسم در اروپای شرقی و در اتحاد شوروی در اواخر دهه ۱۳۶۰ و اوایل دهه ۱۳۷۰، این توازن نیروها به سود نظام سرمایه‌داری به هم خورد. سرمایه‌داری جهانی با بهره‌گیری از این وضعیت «مطلوب و مساعد»، یکه‌تازی در سلطه‌جویی جهانی و استثمار و غارت ثروت‌های جامعه بشری را - از جمله از طریق مداخله‌های زورگویانه و جنگ - شدت بخشیده است. این تغییر توازن نیروها به سود سرمایه‌داری جهانی، شرایطی متفاوت - و دشوارتر - را برای مبارزه زحمتکشان و ملت‌های جهان به وجود آورد که در جبهه‌های گوناگون، از مقابله با دیکتاتوری‌ها گرفته تا مبارزه با الگوی ضدانسانی نولیبرالیسم اقتصادی، می‌رزمیدند و همچنان می‌رزمند.

امروزه طبقه کارگر و همه زحمتکشان - همه مزدبگیرانی که نیروی کار بدنی و مغزی خود را می‌فروشند - در سراسر جهان سرمایه‌داری در شکل‌های گوناگون در حال مبارزه برای تحقق بدیل دیگری در مقابل نظام سرمایه‌داری‌اند؛ نظامی که نه‌فقط دسترنج آنها را بی‌محابا از آن خود می‌کند، بلکه محیط‌زیست انسان‌ها بر روی کره زمین را ویران کرده و بقای حیات انسان - و موجودات دیگر - بر روی کره خاکی را به طور جدی تهدید کرده است. این مبارزه دستاوردهای ارزنده‌ای نیز داشته است که کمترین آنها، افزایش آگاهی عمومی نسبت به سرشت و ماهیت استثمارگر و غارتگر سرمایه‌داری و ضرورت رفع بی‌عدالتی‌های اجتماعی - اقتصادی و نجات محیط‌زیست بشر بوده است.

امید می‌رفت که گروه کشورهای موسوم به «بریکس» (شامل برزیل، روسیه، هند، چین، و آفریقای جنوبی که در سال ۱۳۸۵ تشکیل شد) با اقتصاد بزرگی که در مجموع دارد، بتواند با در پیش گرفتن سیاست‌های ضدنولیبرالی، وزنه‌ای در برابر سلطه امپریالیستی آمریکا و اروپا باشد. اما با چرخش به راست حکومت در برزیل و هند، ضعیف شدن قدرت و نفوذ آفریقای جنوبی به خاطر دشواری‌های داخلی، و بافت اقتصادی به طور عمده غیرتولیدی و وابسته روسیه و حاکمیت قشرهای بالایی بورژوازی پر قدرت و پرنفوذ در این کشور، در عمل توان گروه بریکس برای اینکه وزنه‌ای قابل توجه در توازن نیروهای جهانی در مقابل سلطه‌گری امپریالیسم جهانی و به‌ویژه امپریالیسم آمریکا باشد، ضعیف شده است، و امروزه فقط چین است که در این گروه، قدرتی با وزنی عظیم در عرصه بین‌المللی محسوب می‌شود که در اردوی امپریالیسم جای ندارد.

البته فدراسیون روسیه در دهه اخیر نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای در منطقه خاورمیانه داشته است. این کشور در زمینه سیستم‌ها و تسلیحات نظامی دارای فناوری پیشرفته‌ای است و پس از آمریکا، دومین قدرت هسته‌ای نظامی جهانی است. ولی در عرصه کلی اقتصاد، روسیه با درآمد ناخالص ملی ۱٫۶ تریلیون دلار، که شالوده اصلی آن صدور نفت خام و گاز و تسلیحات نظامی است، قدرت اقتصادی قابل ملاحظه‌ای به‌شمار نمی‌آید.

با قدرت‌گیری اقتصادی و نظامی جمهوری خلق چین در عرصه جهان، چشم‌انداز تغییری اساسی در قدرت انحصاری سرمایه‌داری و امپریالیسم جهانی دیده می‌شود. توسعه و رشد اقتصادی چین زیر نظارت و هدایت حزب کمونیست، امروزه این کشور را به قطب نوظهوری در مقابل قدرت‌های مسلط امپریالیستی آمریکا، اتحادیه اروپا، و ژاپن تبدیل کرده است. از میان ویژگی‌های اصلی نظام اقتصادی - اجتماعی جمهوری خلق چین می‌توان به این موارد و دستاوردها اشاره کرد: اتکای بنیادی این کشور بر برنامه‌ریزی مرکزی منظم و مدوّن توسعه و رشد اقتصاد ملی به منظور توسعه نیروهای مولد به‌جای سپردن تام و تمام ارکان بنیادی اقتصاد به «بازار آزاد» (سرمایه‌داری نولیبرال)، توسعه و بهره‌گیری گسترده از طیف وسیعی از فناوری‌های پیشرفته و به‌ویژه فناوری‌های دیجیتال و هوش مصنوعی، توجه جدی به بهبود محیط‌زیست، سرمایه‌گذاری‌های عظیم در پروژه‌های توسعه‌ی داخلی و بیرون آوردن بیشتر از ۸۰۰ میلیون چینی از زیر خط فقر و ارتقای سطح زندگی عمومی مردم چین، در پیش گرفتن شیوه‌های همکاری صلح‌آمیز مثل طرح «یک کمربند، یک جاده» (با دیگر کشورهای جهان به‌جای برخوردهای قلدرمنشانه و نظامی‌گرایانه، و تبدیل کردن چین به یکی از مهم‌ترین موتورهای محرک اقتصاد جهان. به‌رغم نگرانی‌هایی که در مورد پیامدهای ناگزیر به‌کارگیری شیوه تولید سرمایه‌داری در جمهوری خلق چین وجود دارد - از جمله افزایش تعداد میلیاردرهای این کشور حتی در مقایسه با آمریکا - می‌توان امیدوار بود که ظهور این قطب جدید، آن هم در حالی که دنیای سرمایه‌داری با بحران‌های ساختاری جدی و شدیدی روبه‌روست و روز به روز زندگی زحمتکشان را دشوارتر می‌کند، عاملی مهم در کنش و واکنش‌های سیاسی و اقتصادی و تحوّل‌های منطقه‌ای در سراسر جهان به سود زحمتکشان باشد.

اوج گرفتن خیزش‌های مردمی عدالت‌جویانه در بسیاری از کشورهای جهان در چند سال اخیر، از جمله در فرانسه، سودان،

اکوادور، ایران، عراق، لبنان، و عراق، یا ظهور جدی جنبش‌های متمایل به چپ در قطب‌های قدرتمند سرمایه‌داری مثل آمریکا و بریتانیا به رهبری برنی سندرز و جرمی کوربین، و وارد قدرت حاکم شدن چپ‌ها در کشورهایی مثل اسپانیا و پرتغال و شیلی، همگی نشان از آن دارد که زحمتکشان و ملت‌های جهان از وضعیت غالب و مناسبات ناعادلانه سرمایه‌داری رضایتی ندارند و به هر وسیله ممکن برای رهایی از استبداد و سلطه سرمایه‌داری، برای بهبود زندگی خود و داشتن زندگی شایسته، می‌کوشند.

اتحادیه اروپا، که با هدف حفظ و گسترش منافع کلان سرمایه‌های بانکی و صنعتی و کشاورزی قدرت‌های بزرگ این قاره شکل گرفت، به دلیل تحمیل سیاست‌های نولیبرالی و ریاضتی بر ملت‌ها با دشواری‌هایی روبه‌روست که حتی بقای این اتحادیه را نیز تهدید می‌کند. امروزه ملت‌هایی مثل یونان و ایتالیا خواهان خروج از این اتحادیه‌اند. در جریان همه‌گیری کووید-۱۹، به‌ویژه در سه ماه اول در سال ۲۰۲۰، هیچ خبری از برخورد متحده در اتحادیه اروپا دیده نشد و مردم کشورهای عضو این اتحادیه، آن را به بی‌اعتنایی، انفعال، و سردرگمی در رویارویی با ویروس کرونا و حفظ سلامت ملت‌های این اتحادیه متهم کردند. کار به جایی رسید که امانوئل ماکرون، رئیس‌جمهور فرانسه، هشدار داد که «عدم همبستگی اروپا در این روزهای بحرانی می‌تواند آینده فاجعه‌آمیزی رقم بزند.» (یورونیوز، ۱۷ آوریل ۲۰۲۰) به گزارش خبرگزاری‌ها، ماکرون در بهمن ۱۳۹۸ در ارتباط با خروج رسمی بریتانیا از اتحادیه اروپا (برگزیت) گفته بود: «این خروج، اتفاقی شوک‌آور است. این زنگ هشدار تاریخی است که باید در تک‌تک کشورهای ما شنیده شود، باید در سراسر اروپا شنیده شود و ما را به تفکر وادارد.» (در عین حال، اتحادیه اروپا در سال‌های اخیر، به‌ویژه پس از روی کار آمدن دونالد ترامپ در آمریکا، کشمکش‌هایی نیز با آمریکا پیدا کرد. اختلاف بر سر برجام و خروج دولت ترامپ از آن و اعمال تحریم‌های آمریکا بر ایران و شرکت‌هایی که با ایران معامله کنند، بر سر ساخت خطلوله «نورد استروم-۲» به‌وسیله روسیه برای صادرات گاز این کشور به اروپا و تحریم روسیه به‌وسیله آمریکا، بر سر افزایش پراخت‌های اتحادیه اروپا برای تأمین هزینه‌های «ناتو»، و نیز بر سر تلاش اروپا برای افزایش سهم یورو در تجارت بین‌المللی به‌جای دلار و تصمیم آمریکا (با توافق سازمان تجارت جهانی) به اعمال تعرفه‌های تجاری بر برخی از کالاهای صادراتی اروپا به خاطر یارانه‌ای که هوابیماسازی ایرباس از اتحادیه اروپا می‌گیرد، همگی نمونه‌هایی از موارد تنش میان این دو قدرت امپریالیستی بوده است. در نتیجه، به نظر می‌آید که اتحادیه اروپا، که به طور عمده زیر نفوذ سیاسی و اقتصادی آلمان و فرانسه است، در مناقشه با رقیب امپریالیستی‌اش در آمریکا، در پی یافتن متحدان تازه‌ای مثل روسیه و چین برای خود است، اگرچه هنوز برای حفظ منافع امپریالیستی‌اش به تحریم‌های روسیه در ارتباط با مسائل هشت سال پیش در شبه‌جزیره کریمه و اوکراین، و در پی حمله نظامی روسیه به اوکراین در اسفند ۱۴۰۰، ادامه می‌دهد و در «جنگ سرد» جدید علیه چین نیز شرکت می‌کند.

برای مبارزان هوادار سوسیالیسم روشن است که جنبه‌های جهانی و داخلی توازن نیروها با وجود استقلال نسبی‌ای که دارند، بی‌تردید بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. از آنجا که این توازن نیروها و تحولات مرتبط با آن سیال، و همواره در حال تغییر و گاه دچار تغییرهای پُرشتاب است، ارزیابی مکرر و با دقت اوضاع جهان و ایران، در هر مقطع مشخص، و تشخیص مشخصه‌های ویژه هر مقطع، ضرورتی همیشگی است. اگرچه سرشت سرمایه‌داری و امپریالیسم به طور بنیادی تغییر نمی‌کند - و خشن‌تر هم می‌شود - ولی برخورد منافع میان قدرت‌های جهانی، به‌کارگیری شیوه‌های نوین سلطه و استعمار، برخورد منافع درون هر یک از قدرت‌های امپریالیستی جهان، و فشاری که از طرف مقابل، از طرف زحمتکشان و نیروی کار جهانی به سرمایه جهانی وارد می‌شود، همگی سبب می‌شود که مناسبات نیروها در عرصه جهان و داخل هر کشور همیشه و در هر حال یکسان نماند. توجه به این تغییرهای مداوم در تحلیل تحولات و تعیین مسیر مبارزه امری ضروری برای نیروهای سیاسی جدی است. مساعد یا نامساعد بودن توازن نیروها در عرصه جهانی یا داخلی، و تأثیر متقابل آنها بر یکدیگر، می‌تواند به پیشبرد جنبش ملی و دموکراتیک در هر کشور کمک کند یا مانعی دشوار بر سر راه آن باشد. گرچه سمت‌گیری نیروهای ترقی‌خواه و هوادار سوسیالیسم روشن است، ولی در تحلیل اوضاع مشخص در هر برهه، هیچ دستور کار از پیش تعیین شده‌ای، برای همیشه صادق نیست و همواره تحلیل مشخص از شرایط مشخص لازم است. حزب ما همواره تلاش دارد تا با پیگیری و درک تحولات جهانی و داخلی، شناخت گرایش‌های غالب در آنها، و ارزیابی و تحلیل طبقاتی نیروها و تحولات جاری در هر مقطع معین، برنامه و سیاست‌های استراتژیکی و تاکتیکی خود را مطابق با شرایط مشخص و نوین تنظیم کند.

## ۲. امپریالیسم

در قرن بیستم میلادی، سرمایه‌داری دستخوش تحولات مهمی شد. اگر در قرن نوزدهم، رقابت آزاد خصلت عمده سرمایه‌داری به‌شمار می‌رفت، در قرن بیستم، با تراکم و تمرکز سرمایه و تولید، انحصارهای بزرگ پدید آمدند. با قدرت‌گیری سرمایه مالی در کنار این انحصارها، سرمایه‌داری به مرحله امپریالیسم وارد شد. ولادیمیر ایلیچ لنین در اثر ارزنده خود «امپریالیسم - بالاترین مرحله سرمایه‌داری» (۱۹۱۶) ضمن بسط نظریه مارکس در تشریح نظام سرمایه‌داری، و با بهره‌گیری از نظریه‌های علمی شماری از اقتصاددانان آن روز (مثل هابسن انگلیسی و هیلفردینگ اتریشی)، رشد سرمایه‌داری را بررسی کرد و به این نتیجه علمی رسید که سرمایه‌داری وارد مرحله نوینی شده است که برخی از مشخصات اصلی آن عبارتند از: تراکم تولید و سرمایه و گسترش انحصارها، صدور سرمایه متمایز از صدور کالا، و درهم‌آمیزی سرمایه بانکی و صنعتی که الیگارش‌های مالی را به وجود آورده است. امروزه، به‌رغم تغییر شکل‌هایی که در کارکرد امپریالیسم به‌ویژه در روند اجرای الگوهای نولیبرالی و قدرت‌گیری سرمایه مالی و قمار پیدید آمده است، این ویژگی‌های بنیادی امپریالیسم همچنان آشکارا دیده می‌شود و مطابق با واقعیت موجود است. لنین افزون بر خصلت‌های اقتصادی امپریالیسم، سرشت سیاسی آن را نیز تشریح کرد و نشان داد که به‌رغم اینکه بورژوازی در مرحله رقابتی‌اش به دموکراسی گرایش داشت، در مرحله امپریالیسم، سلطه انحصارها در اقتصاد و محدود شدن جدی رقابت نمی‌تواند به انحصارطلبی در سیاست، به ارتجاع، و به کار گرفتن زور و سلطه جویی در تمام عرصه‌ها منجر نشود. لنین در همین اثر می‌نویسد:

«امپریالیسم از نقطه نظر سیاسی به طور کلی عبارت است از تمایل به اعمال زور و ارتجاع.»

لنین در بخش دیگری از این اثرش که به طفیلی‌گری و پوسیدگی سرمایه‌داری می‌پردازد، می‌نویسد:

«امپریالیسم عبارت است از انباشت عظیم سرمایه پولی در چند کشور معدود... از اینجاست رشد فوق‌العاده طبقه، یا به بیان صحیح‌تر قشر بهره‌گیر، یعنی افرادی که از محل بهره سهام زندگی می‌کنند و در هیچ کاری شرکت ندارند، یعنی حرفه آنها بی‌عملی است. صدور سرمایه... این گسیختگی کامل ارتباط قشر بهره‌گیر با تولید را تشدید می‌کند...»

در دنیای کنونی، مسئله بر سر این نیست که انحصارهای امپریالیستی وجود دارند یا ندارند. بدیهی است که وجود دارند. آنچه اهمیت دارد، شناخت ماهیت و کارکرد مشخص انحصارها در جهان و یافتن راه‌هایی برای مقابله با سرشت زورگویانه، ارتجاعی، و جنگ‌افروزانانه آنهاست. و نکته مهم دیگر این است که بحران‌های سرمایه‌داری جهانی ذاتی این نظام است؛ محصول اشتباه‌های سیاست‌گذاری سرمایه‌داران یا انحراف در نظام بانکی یا اعتباری نیست که بشود آن را تصحیح کرد و به روال «عادی» بازگشت.

## ۳. سرمایه‌داری جهانی شده و پیامدهای نولیبرالیسم اقتصادی

نظام سرمایه‌داری بنا به سازوکار درونی‌اش، بی‌وقفه در پی یافتن بازارهای فروش، بازارهای سرمایه‌گذاری برای به گردش

درآوردن سرمایه و کسب سود، و بازارهای مواد خام و نیروی کار ارزان بوده و «جهان وطنی» پیشه کرده است. مارکس و انگلس در «مانیفست حزب کمونیست» (۱۸۴۸) پس از بیان روند توسعه سرمایه‌داری و ایجاد صنایع بزرگ به جای کارگاه‌های تولیدی کوچک برای برآوردن نیازهای افزایشنده بازار، و شکل‌گیری بورژوازی امروزین، در مورد توسعه جهانی سرمایه نوشتند:

«صنایع بزرگ، بازار جهانی را پدید آورد که کشف آمریکا زمینه آن را فراهم ساخته بود. بازار جهانی [به سهم خود] گسترش شگرف بازرگانی، کشتی‌رانی، و وسایل حمل‌ونقل زمینی را موجب گردید. این امر به سهم خود در گسترش صنایع تأثیر بخشید... بورژوازی رشد می‌کرد و سرمایه خود را افزایش می‌داد...» و اینکه: «بورژوازی فقط یک آزادی، یعنی آزادی بی‌بندوبار تجارت را معمول داشت.»

مارکس و انگلس در همین اثر سپس به حرکت جهانی سرمایه‌داری می‌پردازند و می‌نویسند:

«نیاز به بازار روز به روز گسترده‌تر برای فروش کالا، بورژوازی را به سراسر گیتی می‌راند و بورژوازی ناچار است همه‌جا رخنه کند، همه‌جا مستقر شود، و با همه‌جا رابطه برقرار سازد... بورژوازی با بهره‌کشی از بازار جهانی، به تولید و مصرف همه کشورهای خصلت جهان‌وطنی داده... صنایع ملی قدیمی هر روز نابود می‌شود و صنایع جدیدی که رواج آنها برای ملت‌های متمدن به امری حیاتی تبدیل می‌شود، جای آن را می‌گیرد: مواد خام این صنایع دیگر داخلی نیست، بلکه از دورترین مناطق وارد می‌شود، و فرآورده‌های آن نه فقط در درون کشور، بلکه در تمام مناطق گیتی به مصرف می‌رسد. به‌جای نیازهای پیشین که با محصولات داخلی برآورده می‌شد، نیازهای تازه‌ای پدید می‌آید که برای برآورده کردن آنها، محصولات دورترین کشورهای اقلیم‌های گوناگون ضرور است. جای گوشه‌گیری و خودکفایی محلی و ملی را آمد و شد و ارتباط همه‌جانبه ملت‌ها با یکدیگر می‌گیرد.» (مانیفست حزب کمونیست، مترجم محمد پورهرمان، انتشارات حزب توده ایران، چاپ دوم، ۱۳۸۵، صص ۲۸-۲۷)

به این ترتیب، می‌بینیم که روند «جهانی شدن» بازار و سرمایه‌داری از همان آغاز در جریان بوده است.

کارل مارکس در جریان بررسی علمی توسعه سرمایه‌داری، در اثر ارزشمند خود گروندرپسه (۱۸۵۸-۱۸۵۷) می‌نویسد:

«گرایش به ایجاد بازار جهانی مستقیماً در خود مفهوم سرمایه است. هر حد و مرزی برای سرمایه مانعی است که باید از میان برداشته شود.» (گروندرپسه، مبانی نقد اقتصاد سیاسی، ترجمه باقر پرهام و احمد تدین، انتشارات آگاه، تهران، چاپ سوم، پاییز ۱۳۷۸، جلد اول، ص ۳۹۴)

و باز در جای دیگری از این اثر، زمانی که از گردش سرمایه برای کسب اضافه‌ارزش سخن می‌گوید و حرکت نکردن و بی‌مصرف ماندن سرمایه را موجب مرگ آن به عنوان سرمایه می‌داند، می‌نویسد:

«...چنان که آهو برای جویبارهای آب اشتیاق شدید دارد [جمله‌ای از تورات] پول [بی‌مصرف مانده در دست بانکداران] هم بی‌تاب است که زمینه‌ای برای اشتغال و سرمایه‌گذاری سودزا پیدا کند.» (همان‌جا، جلد دوم، ص ۱۸)

روند جهانی شدن سرمایه در مرحله امپریالیستی سرمایه‌داری نیز ادامه یافت. با بهره‌گیری سرمایه‌داری جهانی از میوه‌های انقلاب علمی و فنی در زمینه ارتباطات، مبادله‌های بانکی، حمل‌ونقل، فناوری‌های دیجیتال، و جز آن در فرایند جهانی شدن سرمایه‌داری و آسان‌تر شدن حرکت آزادانه نه فقط کالا بلکه سرمایه‌های کلان در جهان، تغییرهای ساختاری عمده‌ای در جهان به وجود آمده است. آنچه امروزه «جهانی‌سازی» (گلوبالیزاسیون) نامیده می‌شود، در اساس تلاش برنامه‌ریزی و به‌روز شده سرمایه‌داری در ادامه همان روند پیشین است، که به‌ویژه از زمان تأسیس سازمان تجارت جهانی در دهه ۱۹۹۰ و ایجاد اتحادیه اروپای کنونی در همین دهه، در بستر الگوی اقتصادی نولیبرالی شکل گرفت. برخی از مشخصه‌های این روند عبارتند از: مقررات‌زدایی، توافق‌های «تجارت آزاد»، ایجاد پول واحد یورو، سلطه منافع شرکت‌های بزرگ بر منافع ملی کشورهای جداگانه، برتری قوانین بین‌المللی «تجارت» بر قوانین ملی، استفاده از نیروی کار ارزان و غیرمتشکل کشورهای توسعه‌نیافته و در حال توسعه، و گریزگاه‌های مالیاتی برای شرکت‌ها. در همین روند، آسیب‌هایی جدی به شرایط کار و زندگی کارگران و دهقانان و زحمتکشان و نیز به محیط‌زیست وارد آمده است. یکی از نمونه‌های تازه این روند، تعیین حداقل مزد در سراسر اتحادیه اروپا زیر عنوان فریبکارانه «اقتصاد بازار اجتماعی» است که به حق سندیکاها و تشکل‌های کارگری کشورهای جداگانه برای چانه‌زنی جمعی - از جمله برای تعیین مزد - ضربه می‌زند.

از دهه هشتاد قرن بیستم میلادی، الگوی اقتصادی نولیبرالیسم به صورت سازمان‌یافته و عملی جایگزین الگوی سرمایه‌داری «کینزی» شد که در میانه قرن بیستم، زیر فشار زحمتکشان و برای «حفظ نظام» سرمایه، مجبور به دادن امتیازهایی به زحمتکشان و مزدبگیران شده بود. الگوی نولیبرالیسم درصد پس گرفتن آن امتیازها و دستاوردهای زحمتکشان، و شتاب بخشیدن به انباشت سرمایه برآمد. از آن زمان تا کنون، نهادهای سرمایه‌داری بین‌المللی پرقدرتی مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، و سازمان تجارت جهانی (از دهه ۱۹۹۰ میلادی)، نولیبرالیسم اقتصادی را با عنوان‌های فریبکارانه‌ای مانند تعدیل ساختاری، بهینه‌سازی اقتصاد، و انضباط مالی، بر همه عرصه‌های اقتصادی - و در نتیجه سیاسی و اجتماعی - کشورهای سرمایه‌داری بزرگ و کوچک تحمیل کرده‌اند. خصوصی‌سازی گسترده دارایی‌ها، کوچک کردن دولت به بهانه «آزادی» سرمایه‌گذاری و انتخاب، واگذاری بخش‌هایی از خدمات و وظایف دولت به بخش خصوصی، مقررات‌زدایی برای برداشتن موانع از سر راه سرمایه‌های کلان و انحصاری و ایجاد بازار به اصطلاح «آزاد» (یعنی بدون نظارت بر کارکرد سرمایه خصوصی)، رشد سراسر سرمایه مالی و به وجود آمدن انواع ابزارهای مالی قماری برای کسب سود، حذف خدمات اجتماعی دولتی و یارانه‌های سودمند برای زحمتکشان، بدھکار کردن کشورهای فقیر یا در حال توسعه با دادن وام‌های تمام‌نشدنی همراه با اجبار آنها به اعمال سیاست‌های ریاضتی، «تعدیل» نیروی کار و از بین بردن شغل‌های تمام‌وقت و دائم و توسعه پراکنده کاری و شغل‌های ناپایدار و بدون مزایا، و ضعیف و سرکوب کردن نهادهای صنفی و سندیکایی، همگی از عناصر الگوی نولیبرالیسم‌اند که در کشورهای گوناگون به میزان و شیوه‌های گوناگون، مطابق با شرایط مشخص هر کشور - از جمله ایران - اجرا شده است. حاصل اجرای این سیاست اقتصادی در چند دهه گذشته، انباشت و تمرکز سرمایه و ثروتی عظیم - و در پیوند با آن، تمرکز قدرت سیاسی - در دست عده‌ای اندک، و تنگدستی اکثریت عظیم زحمتکشان و مزدبگیران بوده است.

درست است که زحمتکشان امروزه از امکانات نوین زندگی مثل تلفن دستی (موبایل) برخوردارند که ۴۰ سال پیش وجود نداشت، ولی از ثروت عظیمی که خود تولید کرده‌اند، به طور عادلانه برخوردار نشده‌اند و بخش اعظم مزایای فناوری‌های نوین و افزایش بهره‌وری به طبقه سرمایه‌دار رسیده است. کاریست الگوی نولیبرالیسم و «جهانی‌سازی» (گلوبالیزاسیون) سرمایه‌داری به کمک نهادهایی مثل سازمان تجارت جهانی، نه فقط سطح زندگی میلیاردها زحمتکش در سراسر جهان را بهبود نبخشیده، بلکه با پایین نگه داشتن مزدها، بهره‌گیری از مهاجران، کاهش قدرت سازمان‌های طبقاتی زحمتکشان، و ایجاد لشکری از بیکارشدگان و شغل‌های ناپایدار، قدرت خرید زحمتکشان را کاهش داده و وضعیت زندگی اکثریت زحمتکشان جهان را وخیم‌تر کرده است. جهانی‌سازی نولیبرالی سرمایه، صرفاً به معنای گسترش ساده معاملات تجاری بین‌المللی و تسهیل مبادله و برپا ساختن «دهکده جهانی» نیست. هدف عمده جهانی‌سازی در دوران امپریالیسم، تسهیل حرکت سرمایه و افزایش سود و انباشت سرمایه با استفاده از امکانات علمی - فنی نوین، افزایش بهره‌وری تولید، و شکل‌گیری نهادهای سرمایه‌داری مثل سازمان تجارت جهانی و اتحادیه اروپا بوده است.

آکسفم سازمانی غیرانتفاعی است که هر سال گزارش‌هایی درباره وضعیت زندگی مردم جهان و میزان نابرابری در توزیع امکانات و ثروت در جهان منتشر می‌کند. در گزارش سال ۲۰۲۰ این سازمان (نقل از سایت اینترنتی آکسفم، ۱۹ ژانویه ۲۰۲۰) آمده است که ثروت یک درصد از ثروتمندترین

افراد جهان، بیشتر از دوبرابر مجموع دارایی‌های ۶/۹ میلیارد نفر (نزدیک به ۹۰ درصد) از جمعیت ۷/۷ میلیاردی جهان است. در این گزارش به‌ویژه بر نابرابری شدید میان زنان و مردان تأکید شده است، از جمله اینکه زنان و دختران جهان هر روز ۱۲/۵ میلیارد ساعت کار مراقبت بدون مزد می‌کنند که دست‌کم ۸/۱۰ تریلیون دلار در سال ارزش دارد. در آمار دیگری در گزارش سالانه آکسفم به سهم ناچیز مالیات ثروتمندان اشاره شده است و اینکه اگر فقط یک درصد جمعیت ثروتمند جهان فقط نیم درصد بیشتر مالیات بدهند، در مدت ده سال می‌توان پول لازم برای ایجاد ۱۷ میلیون شغل در بخش‌هایی مثل آموزش، بهداشت و درمان، یا مراقبت از سالمندان و نوزادان ایجاد کرد.

در عین حال، جهانی‌سازی با محدود کردن حاکمیت ملی کشورها و نقش دولت‌های کشورها در برنامه‌ریزی مستقل اقتصادی (به‌ویژه در مورد کشورهای عضو اتحادیه اروپا یا مکزیک و حتی کانادا در توافق تجار آزاد سه‌جانبه آمریکا-کانادا-مکزیک)، قدرت زیادی به شرکت‌های فراملی و قشر کوچکی از صاحبان سرمایه‌های فراملی و سرمایه‌های کلان محلی داده است به طوری که حتی می‌توانند به خاطر وضع قوانین در هر کشور جداگانه، مثلاً قانون برای تأمین اجتماعی زحمتکشان یا حفظ محیط‌زیست، دولت آن کشور را به دادگاه ببرند و ادعای خسارت کنند. جهانی‌سازی بر افزایش سرمایه‌گذاری تولیدی در این کشورها، محدود کردن نفوذ بانک‌ها و نهادهای مالی، کاهش بدهکاری، و حل و فصل انسانی مسائلی مثل مهاجران، اثری منفی گذاشته و امکان ایجاد تغییرهای بنیادی و توسعه اقتصادی-اجتماعی در کشورهای در حال توسعه را بسیار محدود کرده است. نمونه چین در این مورد تفاوت‌هایی با بزرگ‌ترین کشورها دارد، از این لحاظ که دولت چین شرط‌هایی برای سرمایه‌گذاری خارجی در آن کشور و استفاده از نیروی کار ارزان آن گذاشته است که یکی از مهم‌ترین آنها، شرط انتقال دانش علمی-فنی به نیروی کار چین بوده است. به‌علاوه، دولت چین از طریق برنامه‌ریزی مرکزی-ضمن دادن اختیاراتی به دولت‌های استانی و محلی- و کنترل مرکزی امور بانکی و حقوقی، نظارت معینی بر روند حرکت سرمایه و کالا منطبق بر منافع عمومی کشور و مردم چین داشته است.

#### ۴. امپریالیسم آمریکا، قدرت نظامی و قدرت دلار

آمریکا امروزه بی‌تردید بزرگ‌ترین قدرت نظامی دنیاست. در کنار این قدرت نظامی، آمریکا به‌خاطر دست بالا داشتن در تجارت جهانی و در مبادلات مالی به اتکالی دلار، در صد سال گذشته به‌تدریج در عرصه بین‌المللی موقعیت اقتصادی و سیاسی برتری در جهان پیدا کرد. در قرن بیستم و به‌خصوص پس از پایان جنگ جهانی دوم، آمریکا به علت کمک به کشورهای دیگر در بازسازی پس از جنگ و دریافت طلا به‌جای آن، بزرگ‌ترین ذخایر عظیم طلای جهان را در اختیار داشت. پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا که کمترین آسیب را در جنگ دیده بود، و شالوده صنعتی قوی و پرورنی نیز داشت، به قدرت اقتصادی بزرگی تبدیل شد. در ژوئیه سال ۱۹۴۴م/۱۲۲۳ش، نمایندگان ۴۴ کشور جهان در کنفرانسی در شهر برتون وودز در ایالت نیوهمپشایر آمریکا توافق کردند که دلار ارز مرجع باشد و ارزهای دیگر با نسبتی معین به دلار ارزش‌گذاری شوند. دو سازمان صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نیز در همین کنفرانس و به منظور کنترل جریان دلار و نظارت بر آن پایه‌گذاری شدند. پشتوانه خود دلار نیز طلا بود که آمریکا ذخیره عظیمی از آن داشت. از همان زمان، دلار پرقدرت‌ترین ارز دنیا شد. در میانه دهه ۱۳۴۰، و سپس در بحبوحه جنگ پرهزینه ویتنام که لیندون جانسون آن را به پیش می‌برد، کسری موازنه مالی آمریکا بسیار زیاد شد و فرانسه و دیگر کشورهای جهان از ترس بی‌ارزش شدن دلار، شروع به مطالبه طلاهایشان از بانک مرکزی آمریکا کردند. ذخایر طلای پشتوانه دلار در آمریکا به‌تدریج کاهش یافت. سرانجام، در سال ۱۳۵۰، دولت ریچارد نیکسون برای تأمین هزینه‌های جنگ تصمیم به قطع ارتباط دلار با (ذخیره) طلا گرفت و به این ترتیب توافق برتون وودز به هم خورد. از آن زمان ارزش دلار دیگر به مقدار معینی طلا وابسته نبود و چاپ و انتشار اسکناس دلار آمریکا فقط به اختیار چاپخانه خزانه‌داری و فدرال رزرو آمریکا بود، و بقیه ارزهای جهان در مقابل دلار آمریکا بالا و پایین می‌رفتند، که هنوز چنین است. از همان زمان، و به‌ویژه پس از افزایش ۴۰۰ درصدی قیمت نفت اوپک در سال ۱۳۵۲، که با اعمال فشار آمریکا و توافق با صادرکنندگانی مثل عربستان، به دلار در جهان معامله می‌شد، تا کنون دلار قدرتمندترین ارز رسمی و ذخیره جهانی و رایج‌ترین ارز در تجارت جهانی مانده است.

امروزه در حدود ۸۰ درصد مبادله‌های زنجیره تأمین کالای جهان با دلار انجام می‌شود و در حدود ۶۱ درصد اندوخته‌های ارزی بانک‌های مرکزی دنیا، و ۴۰ درصد کل بدهی‌های جهان، به دلار است. (نقل از اینوستویدیا، ۲۰ مارس ۲۰۲۰) به همین دلیل، و به علت نفوذ بی‌رقیب آمریکا در نهادهای بین‌المللی مالی مثل صندوق بین‌المللی پول، و نیز استفاده از دلار در اغلب معاملات نفتی و تقاضای همیشگی برای دلار در بازارهای جهان، آمریکا که تنها چاپ‌کننده اسکناس دلار در جهان است (گرچه امروزه نیازی به «چاپ اسکناس» هم نیست و با زدن چند کلید کامپیوتری می‌توان دلار آفرید)، در مبادلات مالی دنیا و کنترل بر آن موقعیت انحصاری برتری دارد. از همین طریق است که آمریکا می‌تواند تحریم‌ها و محاصره‌های اقتصادی کمرشکنی را بر کشورهای و شرکت‌های دیگر تحمیل کند. و باز به دلیل همین موقعیت ویژه دلار است که کمتر اقتصادی است که خواهان کم‌ارزش شدن دلار (در واقع ذخیره ارز بین‌المللی خود آن اقتصاد) باشد.

در دهه‌های پیش تلاش‌هایی برای شکستن این قدرت انحصاری دلار (و آمریکا) صورت گرفته است، از جمله تعیین یک ارز خنثی بین‌المللی، که نخستین بار جان مینارد کینز انگلیسی و فردریش شوماخر آلمانی در دهه ۱۹۴۰ میلادی پیشنهادش را داده بودند، یا تلاش برای رقابت یورو با دلار در عرصه مبادلات بین‌المللی. چین نیز که امروزه دومین قدرت بزرگ اقتصادی جهان است و دارایی‌های بانکی‌اش بیشتر از آمریکا و بزرگ‌ترین طلبکار از آمریکا است، تلاش‌هایی کرده است برای اینکه این انحصار دلار را در هم بشکند، از جمله با ایجاد نظام پرداخت بین‌بانکی فرامرزی با ارز چینی «یوان» در سال ۲۰۱۵، افزایش اعتماد بین‌المللی به اقتصاد چین، و نیز افزایش فعالیت‌های مالی-پولی بانک‌های چینی و ارز یوان در خارج از چین و دادن وام به یوان به شرکت‌های خارجی. موفقیت چین در مقابله با کووید-۱۹ و جلوگیری از انقباض اقتصادش، اعتماد بین‌المللی به ثبات اقتصادی چین را افزایش داد.

کنترل آمریکا بر «سویفت» (انجمن ارتباطات مالی بین‌بانکی جهانی مستقر در بلژیک که قاعداً باید خنثی باشد) - بزرگ‌ترین شبکه انتقال پول در جهان - موقعیت برتر آمریکا در تجارت جهانی را تأمین کرده است، زیرا بخش عظیمی از مبادلات با دلار و از طریق نهادهای بانکی در نیویورک صورت می‌گیرد. اگرچه، بر اساس اطلاعات منتشر شده سویفت، سهم دلار در بازار پرداخت‌های بین‌المللی از ۴۴ درصد در ماه مارس ۲۰۲۰ به ۴۰/۸۸ درصد ماه مه کاهش یافت. تحریم‌های بانکی آمریکا بر روسیه و ونزوئلا و ایران از همین مجرای سویفت و اعمال نفوذ آمریکا امکان‌پذیر بوده است. رواج رمزارز و پول دیجیتال (به‌ویژه در بازار عظیم چین) و گردش آن از طریق نرم‌افزارهای کاربردی (مثل برنامه‌ها یا اپلیکیشن‌های گوشی‌های هوشمند موبایل) و نه از طریق بانک‌ها، می‌تواند امکان دور زدن سویفت و تضعیف قدرت دلار آمریکا را به وجود آورد. در حال حاضر چین در تدارک گسترش این گردش پول دیجیتالی در بیرون از چین است. موفقیت این تحول، همراه با پیشرفت عظیم چین در عرصه ارتباطات موبایل نسل پنجم (5G) می‌تواند تغییری بنیادی در ساختارهای مالی دنیا و سرکردگی دلار و آمریکا به وجود آورد که بی‌تردید مایه نگرانی امپریالیسم آمریکاست. یکی از علت‌های «جنگ سرد» تجاری و تعرفه‌ای آمریکا علیه چین، و نیز چین‌ستیزی گسترده دولت‌های آمریکا، به‌ویژه در جریان همه‌گیری کووید-۱۹، همین تحول بوده است. جالب اینجاست که در دولت دونالد ترامپ، آمریکا در حالی صحبت از فشار تجاری بر چین - تا حد قطع ارتباط - کرد که در حدود ۸۰ درصد زنجیره تأمین تولید و توزیع آمریکا به چین متصل است و قطع یا کاهش این پیوند، اختلالی جدی در گردش کالا و سرمایه در آمریکا به وجود می‌آورد.

همان‌طور که اشاره شد، دلارزدایی از تجارت جهانی روندی است که از سال‌ها پیش آغاز شده است. برای مثال، سهم دلار آمریکا

در کل ذخیره‌های ارز خارجی کشورهای عضو صندوق بین‌المللی پول از ۷۲ درصد در سال ۲۰۰۰ به زیر ۶۲ درصد در سه‌ماهه اول سال ۲۰۲۰ کاهش یافته است. بسیاری از کشورهای جهان تنوع در ذخیره ارزی خود را هدف قرار داده‌اند. و سال ۲۰۱۹، ۲۰ دهمین سال پیاپی بود که بانک‌های مرکزی کشورهای جهان میزان خرید طلای خود را افزایش دادند که به معنای کاهش اعتماد به دلار کاغذی یا دیجیتال و بدون پشتوانه (طلای) آمریکاست. این در حالی است که سهم آمریکا در ذخیره طلای جهان از ۲۳/۶۴ درصد در پایان ژوئن ۲۰۱۹ به ۱۵/۵ درصد در پایان ژوئن ۲۰۲۰ کاهش یافت. به نظر می‌رسد که همه‌گیری کووید-۱۹ نیز این روند دلارزدایی را تسریع کرده باشد. باید دید امپریالیسم آمریکا از راه‌های گوناگون، از جمله فشار آوردن به دولت‌های دیگر برای ادامه انجام معامله به دلار و توسل به شیوه‌هایی برای افزایش تقاضا برای دلار، به این روند دلارزدایی چه واکنشی نشان خواهد داد.

### ۵. سرمایه‌مالی و قماری

سرمایه‌های مالی در بازارهای بانکی و پولی و اعتباری توانسته‌اند با استفاده از اهرم اقتصادی‌ای که در اختیار دارند، و نیز با رواج دادن ابزارهای مالی قماری، سهم بزرگی از سود یا اضافه‌ارزش به دست آمده در بخش تولید را به خود اختصاص دهند. در برخی از کشورهای پیشرفته، به‌ویژه در بریتانیا و آمریکا، سرمایه‌مالی بسیار قدرتمند (قدرتمندتر از سرمایه‌تولیدی) است و از اهرم‌های خود برای مداخله در روند تحول‌های جهانی، از جمله در اعمال تحریم‌ها و محاصره‌های اقتصادی یا تحمیل قراردادهای غارتگرانه به منظور دسترسی به منابع طبیعی و انسانی کشورهای توسعه‌نیافته یا در حال توسعه، استفاده می‌کند.

واقعیت دردناک این است که به‌رغم تبلیغات رسانه‌های غالب، امروزه انحصارهای فراملی صنعتی و مالی بخش وسیعی از دارایی‌های جهان را در اختیار و زیر نظارت خود دارند و شریان‌های اقتصادی جهان را کنترل می‌کنند. در مرکزهای پر قدرت سرمایه‌های مالی جهان مانند وال استریت (در نیویورک) و «سیتی آو لندن» که دستگاه اداری-قانونی-انتظامی مستقلی از پایتخت انگلستان (لندن) دارد، روزانه صدها میلیارد دلار سهام و اوراق بهادار و وام‌های اعتباری و مسکن و حتی بیمه‌های سرمایه‌گذاری و دیگر ابزارهای مالی جابه‌جا و خرید و فروش می‌شود که نقشی بسیار زیان‌بار، انگلی، و ضد مردمی در حیات اقتصادی جامعه بشری بازی می‌کند. استفاده از مشتق‌های مالی (مثل «اختیار معامله «یا» آتی» برای خرید یا فروش یک دارایی معین در یک زمان معین در آینده) و معامله‌های قماری و کازینویی بر سر قیمت سهام و انواع اوراق بهادار و کالاها و دارایی‌ها در این مرکزهای مالی، هم به بخش تولید لطمه زده است و هم اشتغال و زندگی میلیاردها انسان را به خطر انداخته است، و فقط قشر کوچکی از سرمایه‌داران را، از راه تصاحب اضافه‌ارزش تولید شده به‌وسیله زحمتکشان در سراسر جهان، به ثروت‌های افسانه‌یی رسانده است. علاوه بر همه اینها، باید به گریزگاه‌های مالیاتی و شرکت‌های تودرتو و ساختارهای حقوقی پیچیده‌ای نیز اشاره کرد که حسابداران و وکیل‌ها به وجود آورده‌اند، تا غول‌های شرکتی و فردی سرمایه‌داری، از مدیران عامل و سلبریتی‌ها گرفته تا دولتمداران و قاچاقچیان، با پنهان کردن دارایی‌هایشان بتوانند ثروت‌های افسانه‌یی‌شان را از «دستبرد» دولت‌ها دور نگه دارند؛ ثروتی که باید در راه رفاه کل جامعه خرج شود. انتشار «اسناد پاندورا» به‌وسیله کنسرسیوم بین‌المللی روزنامه‌نگاران پژوهشگر در مهر ۱۴۰۰ و افشای میلیون‌ها سند از صدها متقلب و متخلف، به‌ویژه در میان دولتمداران، اخیرترین نمونه از این رسوایی‌ها است.

در چهار دهه گذشته، بر اثر مالی‌سازی، مقررات‌زدایی از بخش بانکی (بانک‌های خصوصی)، توسعه گسترده ابزارهای اعتباری، «آفریدن پول» در برنامه‌های حسابداری کامپیوتری به‌وسیله بانک‌های خصوصی و دادن وام بدون هیچ پشتوانه پولی، و نیز رواج «معامله با پول» به واسطه شرکت‌های مالی بزرگ، وضعیتی به وجود آمده است که سهامداران شرکت‌های بزرگ توانسته‌اند سودهای کلانی به جیب بزنند، و در عوض، سهم زحمتکشان از ثروتی که خود ایجاد کرده‌اند کاهش یافته، و بدهکاری آنها به‌خاطر وام‌ها و کارت‌های اعتباری و خریدهای قسطی، در مقیاسی عظیم سال به سال افزایش یافته است.

«آفریدن پول» به‌وسیله بانک‌های خصوصی (و نه بانک‌های مرکزی) در دوره مالی‌سازی سرمایه‌داری در ایجاد بحران‌ها نقش برجسته‌ای داشته است. بانک‌های خصوصی با فشردن چند دکمه صفحه‌کلید کامپیوتر و وام دادن - البته بیشتر به شرکت‌ها تا افراد - مقدار بالقوه نامحدودی پول الکترونیکی (نه اسکناس و سکه) یا سرمایه مجازی یا موهوم را در اقتصاد به گردش درمی‌آورند. در کشورهای پیشرفته، در حدود ۹۵ درصد پول در گردش، از این نوع است و سکه و اسکناس (پول واقعی) در گردش فقط در حدود ۵ درصد است. این بانک‌ها با دریافت بهره یا همان سود بانکی از این وام‌های مجازی، برای خود درآمد ایجاد می‌کنند. اگر این وام‌های الکترونیکی در عرصه تولید کالاها و خدمات بیشتر در اقتصاد به کار رود، از جمله در کمک به تولیدکنندگان کوچک و متوسط برای توسعه سرمایه‌گذاری مولد و استفاده از فناوری‌های نوین، می‌تواند به افزایش اشتغال و به افزایش تولید ناخالص ملی کمک کند بدون اینکه منجر به تورم شود. ولی مشکل اینجا پدید می‌آید که این وام‌ها - به‌ویژه در دهه‌های اخیر و پس از مالی‌سازی - به‌جای تخصیص یافتن و مصرف شدن در فعالیت‌های مولد، به صورت گسترده‌ای در اختیار بخش مالی و بورس و املاک و مستغلات قرار می‌گیرد که نه‌فقط ارزش افزا نیست بلکه ارزش ایجاد شده در بخش مولد اقتصاد را می‌زاید و از آن خود می‌کند، و به‌علاوه به تورم قیمت مسکن و بهای بورس دامن می‌زند. پدید آمدن و ترکیدن حباب‌های گوناگون (یعنی ارتقای معاملات پولی - اعتباری غیرتولیدی) در زمینه‌های مسکن، سهام شرکت‌های اینترنتی، یا اوراق دولتی، بر اثر افزایش و تراکم سرمایه‌های مالی مجازی یا موهوم، از خصلت‌های بارز نظام سرمایه‌داری امروزی است و ریشه در همین روند دارد. ارزش اسمی فعالیت این نوع سرمایه‌های مالی در سال ۲۰۰۰ بالغ بر ۱۰۰ تریلیون دلار بود که تا سال ۲۰۰۸ به ۶۰۰ تریلیون دلار بالغ شد.

**این رقم** را امروزه در حد ۱۰۰۰ تریلیون دلار برآورد می‌کنند که در حدود ۱۰ برابر کل تولید ناخالص ملی جهان است. (نقل از اینوستودیا، ۲۸ آوریل ۲۰۲۰) این نکته را هم نباید ناگفته گذاشت که افزایش پول واقعی از راه چاپ اسکناس و ضرب سکه نیز اگر همراه با توسعه و رشد فعالیت اقتصادی مولد و ایجاد ارزش نباشد، باز به افزایش تورم و بی‌ارزش شدن پول ملی منجر خواهد شد که نمونه‌های معروف آن در جمهوری وایمار آلمان پس از جنگ جهانی اول یا در مجارستان پس از جنگ جهانی دوم و در زیمبابوه پس از بحران ۲۰۰۸ بود که نرخ تورم و کاهش ارزش پول ملی به درصدهای نجومی رسید. امروزه در ونزوئلا و جمهوری اسلامی ایران نیز روند مشابهی دیده می‌شود.

برآمد همه این تغییر و تحول‌ها در سرمایه‌داری جهانی، در کنار توان عظیم نظامی قدرت‌های بزرگ امپریالیستی، در چهار دهه گذشته به طور کلی شرایط بسیار دشوار و طاقت‌فرسایی را برای طبقه کارگر و زحمتکشان جهان به وجود آورده است.

### ۶. انقلاب فناوری‌های نوین

کار، مبارزه، و آفرینندگی زحمتکشان جهان در تاریخ معاصر، پیشرفت‌ها و تحول‌های مثبت بسیاری را در عرصه‌های گوناگون کار و زندگی بشر به ارمغان آورده است، از جمله در زمینه‌های علوم گوناگون، فناوری‌های نوین و پیشرفته، فناوری‌های اطلاعاتی، ارتباطات، حمل‌ونقل، و مواد و فرایندهای نوین تولید که بهره‌وری را افزایش می‌دهند. امروزه علم و فن جزو نیروهای مولد و محرک تحول اجتماعی محسوب می‌شود و علم وارد ترکیب زیربنای جامعه شده است. این دستاوردهای علمی-فنی متعلق به مجموعه جامعه بشری، ظرفیت عظیمی برای تأمین نیازمندی‌های انسان و فراهم آوردن زندگی بهتر و شایسته، تأمین اجتماعی همه‌جانبه برای مردم، و غلبه بر مشکل‌ها و مانع‌های اجتماعی و طبیعی در اختیار بشر قرار داده است. گفتنی است که بسیاری از فناوری‌های علمی و فنی امروزی، مانند اینترنت و موقعیت‌یاب جهانی و مخابرات موبایل و هوش مصنوعی و نرم‌افزار تشخیص صدا و حتی موتور جست‌وجوی گوگل، با پول مردم، یعنی با استفاده از منابع مالی دولتی، در بخش‌های تحقیق و توسعه نهادهایی مثل دانشگاه‌ها یا صنایع نظامی دولتی به دست آمده که بعداً بخش

خصوصی آنها را در عمل به‌رایگان تصاحب کرده است و از آنها سودهای کلان می‌برد. تازه‌ترین نمونه این سودورزی، بارانه عظیم دولتی به شرکت‌های خصوصی تولیدکننده واکسن کرونا بود که حتی حاضر نشدند برای مدتی کوتاه، تا رفع بحران موجود، از «حق انحصاری خود در تولید چشم‌پوشند و دانش فنی تولید واکسن را در اختیار دولت و دیگر سازندگان دارو قرار دهند.

به دلیل مصادره این دستاوردها به‌وسیله سرمایه‌داری، و به‌ویژه سرمایه‌داری انحصاری کلان به سود خود، زحمتکشان نه‌فقط سهم شایسته خود را از حاصل کار خود نگرفته‌اند، بلکه با دشواری‌های نوین و گسترده‌تری نیز روبه‌رو شده‌اند که بیکاری، پراکنده‌کاری و شغل‌های ناپایدار، بدهکاری، ناروشنی آینده نسل‌های جوان، و ویرانی محیط‌زیست بخش‌هایی از آن است. به عبارت دیگر، به دلیل سلطه سرمایه‌داری، این دستاوردهای همه‌بشری به‌جای اینکه شرایط کار زحمتکشان و امنیت اجتماعی آنها را بهتر کند و فرصت‌های فراغت بیشتری برای آنها فراهم آورد، زندگی زحمتکشان را نامطمئن‌تر و امنیت اجتماعی آنها را کمتر کرده است. سرمایه‌داری برای کسب سود بیشتر، از شیوه «کهنگی عمدی» نیز استفاده می‌کند تا مصرف‌کنندگان را مرتباً به خرید وسایل نو و تازه، مثل گوشی‌های هوشمند، وادارد. دستکاری ژنتیکی گیاهان و جانوران و تولید فراورده‌های تراریخته کشاورزی یا دامی، یا تسریع مصنوعی پرورش طیور (و دام) برای گوشت (و شیر)، از دیگر شیوه‌های افزایش حجم سود است. علاوه بر اینها، خود نوآوری در فناوری، مستقل از کسب‌وکارهای دیگر سرمایه‌داری ولی در نهایت در خدمت آنها، در دنیای سرمایه‌داری پیشرفته امروزی به کسب‌وکاری عمده، صرفاً برای تولید و فروش «کالای فناوری» تبدیل شده است، که خیل عظیمی از نیروهای متخصص در رشته‌های گوناگون از سراسر جهان را برای کسب سود به خدمت گرفته است.

«انقلاب فناوری اطلاعاتی» و ایجاد توانایی دسترسی به اطلاعات از طریق شبکه‌های اینترنتی، از جمله تسهیل عظیم در مبادله‌های بانکی (تسهیل جابه‌جایی پول و خرید و فروش)، همراه با پیشرفت صنعت حمل‌ونقل، برداشتن محدودیت‌های مرزی با ایجاد پیمان‌های تجارت آزاد به منظور سریع کردن جابه‌جایی کالاها در زنجیره تأمین، و کاربست شیوه‌هایی مثل تولید و تحویل بموقع یا بهنگام (Just In Time) و امکان کاهش و حذف انبارداری در مبدأ تولید، تأثیری چشمگیر بر کوتاه کردن دوره برگشت سرمایه جهانی شده و افزایش حجم سود سرمایه داشته است. در جریان بحران چندجانبه اقتصادی-سلامت در سال ۲۰۲۱/۱۴۰۰، به علت تعطیلی یا نیمه‌تعطیلی واحدهای تولید و پخش، نقطه ضعف شیوه تولید و تحویل بهنگام در زنجیره تأمین کالا و تداوم چرخه تولید و توزیع مشخص شد. این انقلاب در عرصه اجتماع نیز، اگرچه به طور ناموزون در سطح جهان، تغییرهایی کیفی و کمی در ارتباطات عمومی، از جمله در شبکه‌های اجتماعی و پیام‌رسانی، و رد و بدل کردن اطلاعات، از جمله در گوشی‌های هوشمند، به وجود آورده است که در گذشته تصور آن غیرممکن بود. کاربست فناوری‌های جدید در عرصه‌هایی مثل خدمات دولتی، کارهای بانکی، آموزش، و سرگرمی بی‌تردید مزیت‌هایی برای عموم مردم به وجود آورده است. در مواردی نیز از امکانات شبکه‌های مجازی برای هماهنگی اعتراض‌ها در جنبش‌های مردمی استفاده شده است، از جمله در جنبش جلیقه زردها در سال ۱۳۹۸ در فرانسه، یا تظاهرات در میدان تقسیم استانبول در سال ۱۳۹۲، یا سلسله خیزش‌های موسوم به بهار عرب که از سال ۱۳۸۹ آغاز شد.

اما مانند هر دستاورد علمی-فنی دیگر، فناوری اطلاعاتی و توسعه کاربست هوش مصنوعی و تشخیص صدا و چهره در دهه‌های اخیر، کاربردهای غیردموکراتیک گسترده‌ای نیز داشته است که سیاستمداران، دولت‌ها، و شرکت‌های خصوصی از آن بهره برده‌اند. از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد: هک کردن سیستم‌های کامپیوتری شرکت‌ها، بانک‌ها، یا سازمان‌ها و دولت‌های رقیب به قصد ایجاد اختلال یا حمله سایبری، ربودن داده‌های شخصی کاربران اینترنت در درجه اول به قصد بازاریابی یا فروش به بازاریاب‌ها و خریداران اطلاعات (به اصطلاح سرمایه‌داری تجسسی یا پیشی)، انتشار اطلاعات و خبرهای نادرست به قصد انحراف یا هدایت اذهان به سوی موضوعی مشخص، تأثیرگذاری بر تحولات اجتماعی از جمله در انتخابات‌ها (نمونه همدستی کمبریج آنالیتیکا با فیس‌بوک در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا و همه‌پرسی برگزیت، هر دو در سال ۲۰۱۶)، شنود ارتباطات شخصی، و رصد کردن و پدیدن تحولات درون اجتماع با هدف‌های امنیتی و محدود کردن آزادی‌های شخصی. نبود مقررات یا مقررات‌زدایی و خصوصی‌سازی (از جمله در نهادهای امنیتی و پلیس) فرصت‌هایی طلایی برای سرمایه در این عرصه به وجود آورده است.

هم‌زمان با پیشرفت فناوری و به‌کارگیری فناوری‌های نوین در تولید، روند برون‌سپاری و انتقال تولید (مثلاً در خودروسازی یا ساخت وسایل خانگی و دستگاه‌های الکترونیکی و الکترونیک و کفش و لباس) از کشورهای پیشرفته به کشورهای دارای نیروی کار ارزان، از جمله به چین و هند و بنگلادش و ویتنام و دیگر کشورهای آسیایی و کشورهای اروپای شرقی و آمریکای لاتین، لشکری از نیروی کار اضافه نیز در اختیار سرمایه قرار داده است. شرکت‌های غول‌پیکری مثل آمازون و اپل و نایک و امثال آنها نیز هستند که در عمل نه شرکت‌های تولیدی، بلکه اساساً شرکت‌های سرمایه‌گذاری و توزیع کالا هستند و خود هیچ تولید مستقیمی ندارند. حداکثر اینکه همه کالاهای این شرکت‌ها بر پایه طراحی و امتیاز تولید خودشان، در کارگاه‌ها و کارخانه‌هایی در کشورهای دارای نیروی کار ارزان تولید می‌شود. به این طریق، سرمایه‌داری توانسته است از راه تولید کالاها در کشورهای دارای نیروی کار ارزان، و فروش آنها در بازارهای جهانی و به‌ویژه کشورهای پیشرفته، اضافه‌ارزش کلانی را به جیب بزند. به‌علاوه، این روند به پراکنده‌کاری و شغل‌های ناپایدار و بدون مزایا (از نوع موتوری‌های مسافرخش و مسافرهای استپ و تپسی و پیک‌های موتوری) یا پدید آمدن شغل‌های قراردادی و پروژه‌ای و غیردائم (از جمله در مشاغل حرفه‌ای مثل مهندسی و برنامه‌نویسی) در کشورهای مبدأ منجر شده است که قدرت تشکل و چانه‌زنی زحمتکشان را به‌شدت ضعیف کرده، و در ضمن، عاملی برای پایین نگه داشتن مرزها شده است.

در دوران ما، علم و فناوری نوین و پیشرفته نیز مانند هر دستاورد بشری دیگر شمشیری دولبه است که سرمایه‌داری، در نبرد طبقاتی میان کار و سرمایه، از آن برای بقای خود و پیشبرد هدف‌های خود استفاده می‌کند. این ابزار باید در خدمت منافع عمومی بشر باشد، نه در خدمت پایمال کردن این منافع.

## ۷. بحران‌های سرمایه‌داری جهانی

تاریخ قرن بیستم و سال‌هایی که از قرن بیست‌ویکم می‌گذرد نشان می‌دهد که بحران‌های دوره‌ی سرمایه‌داری در دوره اجرای الگوهای نولیبرالی، جهانی‌سازی، و انقلاب فناوری اطلاعاتی و دیجیتالی تناوب بیشتری یافته و اکنون به طور متوسط هر چهار تا هفت سال با بحران تازه‌ای در جهان سرمایه‌داری روبه‌رو هستیم. سرشت ذاتی و حل‌ناشدنی بودن این بحران‌ها در نظام سرمایه‌داری، اکنون بیش از پیش آشکار شده است.

در چند دهه اخیر شاهد چهار بحران بوده‌ایم: بحران مالی بدهکاری کشورهای آسیایی و کاهش ارزش پول آنها در سال ۱۹۹۷، بحران «حباب دات-کام» یا حباب اینترنت که ناشی از معاملات قمار بر سر شرکت‌های اینترنتی و فناوری اطلاعات (آی‌تی) بود و در مارس ۲۰۰۰ به اوج خود رسید، بحران «حباب مسکن» سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۷ بر اثر دادن بی‌رویه وام‌های مسکن و افزایش بدهی‌های مردم و ناتوانی آنها در بازپرداخت وام‌ها و در عین حال، معاملات قمار بر سر اسناد وام، و بالاخره بحران اقتصادی-سلامت سال ۲۰۲۰ که با همه‌گیری کووید-۱۹ شتاب گرفت و همچنان ادامه دارد.

امروزه، به‌رغم بغرنجی یافت اقتصاد سرمایه‌داری معاصر نسبت به صد یا دویست سال پیش، سازوکار اصلی و بنیادین پدید آمدن بحران‌های سرمایه‌داری تغییری نکرده است. وقوع بحران‌های اقتصادی در جهان سرمایه‌داری ناشی از تضادهای درونی و ذاتی سرمایه‌داری است.

در نظام سرمایه‌داری، هدف اصلی از تولید کالا و خدمات، نه ایجاد ارزش مصرف و برطرف کردن نیازها، بلکه تصاحب اضافه‌ارزش تولید شده به‌وسیله نیروی کار و «نقد» یا پول کردن آن است. در گردش و دورپیمایی سرمایه، اگر در هر یک از مرحله‌ها یا «لحظه‌های آن» یعنی تولید کالا و



اضافه‌ارزش، فروش کالا و نقد کردن اضافه‌ارزش، و توزیع سود و برگشت سرمایه پولی به گردش - وقفه‌ای پیش آید، بحران پدید می‌آید. اگر سرمایه با اعتبار لازم برای تهیه ابزار تولید (از ساختمان و ماشین‌آلات تا مواد خام و نیروی کار) و راه انداختن تولید مادی یا معنوی در دسترس نباشد، اگر تولید کالا به هر دلیلی (مثلاً اعتصاب گسترده، جنگ یا تروریسم، یا عوامل طبیعی و همه‌گیری بیماری) مختل شود، اگر کالاهای تولیدشده (چه کالاهای مصرفی، چه کالاهای تولیدی) از جمله به دلیل فقر و کاهش قدرت خرید مصرف‌کنندگان یا نبود اعتبار پولی به فروش نرسد (که این حالت را به غلط بحران «اضافه‌تولید» می‌خوانند، در حالی که نیاز مصرف‌کننده کاملاً به جای خود باقی است)، یا اگر سرمایه مالی و تجاری سهم بسیار بزرگ‌تری از سود تولید شده را (که سرچشمه‌اش اضافه‌ارزش است) ببرد و سرمایه صنعتی سهم ناچیزتری (مثلاً بر اثر بالا بودن نرخ بهره‌های بانکی یا جذب شدن سرمایه مالی انباشت شده در معاملات قمار)، در هر حال، گردش سرمایه مختل می‌شود و بحران رخ می‌دهد.

به علت وابستگی زنجیروار نهادهای مالی به یکدیگر و بدهکار بودن همه به هم، هر گونه اختلال در هر حلقه‌ای از این زنجیر، به فروریختن کل زنجیر مالی-پولی می‌انجامد که نمونه بارز آن را در بحران ۲۰۰۸ شاهد بودیم. به‌خاطر فرایند جهانی‌سازی، چنین بحران‌هایی به کشورهای پیشرفته محدود نمی‌مانند و به سراسر جهان، از جمله کشورهای پیرامونی یا در حال توسعه، نیز گسترش می‌یابد.

بحران سرمایه‌داری به تشدید تضاد میان قطب‌های امپریالیستی نیز دامن زده است و رقابت برای بازتقسیم منابع و بازارها را در دههٔ سوم سدهٔ بیست‌ویکم میلادی افزایش داده است. این تضادها به شکل درگیری‌ها و تنش‌های خطرناک در نقاط گوناگون جهان مانند قفقاز جنوبی، شرق مدیترانه، و شمال آفریقا بروز می‌کند. نظام سرمایه‌داری هنوز کمر از زیر بحران ۲۰۰۸ راست نکرده بود که طلیعهٔ بحران تازه‌ای در اواخر سال ۲۰۱۹ پدیدار شد که با همه‌گیری کووید-۱۹ شتاب گرفت و عمیق‌تر و گسترده‌تر شد و به بیکاری بی‌سابقه‌ای در آمریکا و اروپا - و در مواردی حتی گسترده‌تر از آنچه در بحران بزرگ دههٔ ۱۹۳۰ در آمریکا رخ داد - منجر شد. بحران همه‌گیری کووید-۱۹ به‌ویژه نشان داد که وعده‌های اقتصاد «آزاد» (بی‌نظارت در فراهم آوردن زندگی بهتر و امن‌تر برای توده‌های زحمتکش چقدر توخالی و صرفاً به قصد تسهیل جریان ثروت از زحمتکشان به سوی سرمایه‌داران و انباشت بیش از پیش سرمایه و افزایش سود آنها بوده است. بر اثر خصوصی‌سازی‌های گسترده و ضعیف شدن قدرت صنفی و سیاسی زحمتکشان به‌خاطر اجرای الگوهای سرمایه‌داری نولیبرال، بودجه‌های خدمات اجتماعی دولتی و همگانی، از جمله در عرصهٔ تدارک مقابله با سوانح طبیعی و همه‌گیری‌هایی مثل کرونا، در چهار دههٔ گذشته به طور جدی کاهش یافت و این خدمات دچار آسیب جدی شد. واکنش فاجعه‌بار آمریکا و برزیل، و کشورهای اروپایی فرانسه، بریتانیا، روسیه، ایتالیا، اسپانیا، و نیز هند و ایران، در مقابله با همه‌گیری کووید-۱۹ گواه بارز پیامدهای زیان‌بار کاربست الگوهای نولیبرالی در این کشورها در دهه‌های گذشته بود.

شگفت این‌که به‌رغم خواست نولیبرالی سرمایه‌های کلان و انحصاری برای «کوچک کردن نقش دولت در اقتصاد» آزاد «بی‌نظارت، در بحران سال ۲۰۰۸، و نیز در بحران سلامت-اقتصادی ۲۰۲۱-۲۰۲۰، باز دولت‌های سرمایه‌داری و بانک‌های مرکزی بودند که به کمک شرکت‌های تولیدی-خدماتی عظیم سرمایه‌داری و بانک‌ها و بیمه‌های خصوصی آمدند و آنها را از سقوط نجات دادند. روشن است که هزینهٔ این «بسته‌های نجات» (به‌اصطلاح دولتی، در سال‌های بعد از طریق مالیات یا کاهش خدمات دولتی به دوش زحمتکشان انداخته می‌شود. در چنین مواردی است که همهٔ جناح‌های سرمایه‌داری انحصاری کشورهای پیشرفته در آمریکا و اروپا و آسیا، برای حفظ کل نظام سرمایه‌داری و جلوگیری از فروپاشی آن، و پرهیز از «ملی کردن» شرکت‌ها و صنایع ورشکسته شده، برای نجات دادن بخش خصوصی یا یکدیگر همکاری می‌کنند.

این بحران‌های نمونه‌وار سرمایه‌داری نه به دلیل اختلاس‌های مالی یا دستکاری در حسابداری بودجه‌های دولتی، بلکه به دلیل سازوکارهای درونی سرمایه‌داری رخ می‌دهد که در ضمن بستری برای عرصه‌های گوناگون مبارزهٔ طبقاتی میان نیروی کار و سرمایه است. در بحران‌ها، طبقهٔ کارگر و زحمتکشان و کسب‌وکارهای کوچک‌ترند که بیش از همه آسیب می‌بینند. بیکاری و فقر افزایش می‌یابد و کسب‌وکارهای کوچک ورشکسته می‌شوند. در عوض، شرکت‌های بزرگ‌تر اغلب از درون بحران‌ها قدرتمندتر بیرون می‌آیند و با از میدان به در کردن رقیبان ضعیف‌تر، سرمایه‌های بزرگ‌تری را در اختیار خود می‌گیرند و سلطهٔ انحصاری خود را تحکیم می‌کنند.

## ۸. تلاش سرمایه‌داری برای برون‌رفت از بحران

تضادهای درونی صورت‌بندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری که مارکس و انگلس در حدود ۱۵۰ سال پیش اساس آن را توضیح دادند، امروزه شدت یافته است. عمده‌ترین تضاد نظام اقتصادی سرمایه‌داری، تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و تملک خصوصی سرمایه است؛ سرمایه‌ای که سرچشمه‌اش در اضافه‌ارزش تولید شده به‌وسیلهٔ نیروی کار است. اگرچه سرمایه‌داری همواره در پی یافتن راه‌های تازه‌ای برای بیرون رفتن از بحران و ادامهٔ حیاتش است، ولی بنا به سرشت تضادآمیز آن، راه‌هایی که پیدا می‌کند دیر یا زود به ضد خود تبدیل می‌شود و چه‌بسا بحران بزرگ‌تری را پدید می‌آورد.

بحران‌های دوره‌ی سرمایه‌داری در عین حال فرصتی‌اند برای سرمایه‌داری که شیوه‌های تازه‌ای برای به دست آوردن «تعادل» (مجدد و ادامهٔ حیاتش بیابد. همچنین، بحران‌ها فرصتی‌اند برای زحمتکشان تا خواست‌های خود را - تا حد بر هم زدن نظم سرمایه‌داری و برقراری نظم نوین، نظمی سوسیالیستی - به پیش ببرند. اینکه کدام طرف - سرمایه یا کار - بتواند از این فرصت به سود خود استفاده کند، به توازن نیروهای طبقاتی در هر لحظهٔ مشخص از هر بحران بستگی دارد. در دهه‌های اخیر، بازگشت به «تعادل» برای سرمایه‌داری جهانی مشکل‌تر شده است، و به‌جای ارائهٔ برنامه‌ای برای رشد واقعی همگانی و اشتغال پایدار، به نظام‌گیری با برنامه‌های ریاضت اقتصادی برای زحمتکشان متوسل شده است که وضع را وخیم‌تر از پیش کرده است. به همین دلیل، وجههٔ روبنای سیاسی سرمایه‌داری، سیاست‌گذاران ارشد آن، و بخش مالی کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری و اطمینان به آن، نزد بخش عظیمی از افکار عمومی بی‌اعتبار شده است. این بی‌اعتمادی مردم به دولت‌های سرمایه‌داری، در جریان مقابله با همه‌گیری کووید-۱۹ آشکارا دیده شد.

در این میان، واکنش جمهوری خلق چین نسبت به بحران‌های اخیر قابل توجه بوده است. دولت چین توانست با استفاده از منابع عظیم مالی و انسانی موجود، و با در پیش گرفتن سیاست‌های کلان سرمایه‌گذاری عظیم زیرساختی در داخل کشور، از جمله ساختن ساختمان‌های مسکونی، شهرک‌ها، راه‌آهن‌های پرسرعت، فرودگاه‌ها، بندرها، و بزرگراه‌ها در مقیاسی عظیم، سرمایه‌گذاری در فن آوری نوین از جمله تکنولوژی ارتباطی 5G بحران اقتصادی ۲۰۰۸ را بدون آسیب‌های عمده پشت سر بگذارد. حتی به‌خاطر تقاضای گستردهٔ چین در این دوره به مواد اولیه، چین توانست به شماری از کشورهای صادرکنندهٔ مواد خام و کالاها نیز در بیرون رفتن از بحران کمک کند.

ادامهٔ نرخ رشد اقتصادی مثبت (با میانگین ۶ درصد) در چین، و نیز در کشورهای دیگری مثل ویتنام و برخی از کشورهای آمریکای لاتین مثل بولیوی، در سال‌های پس از بحران ۲۰۰۸، امتیاز اقتصاد برنامه‌ریزی شده را در برابر هر جرم ذاتی اقتصاد بازار نشان داد. همین روند به‌روشنی در برخورد با بحران کووید-۱۹ دیده شد که در آن کشورهایی مثل چین و ویتنام و کوبا، حتی سنگاپور و تایوان و نیوزیلند و کرهٔ جنوبی، نیز دولت‌هایی محلی مثل دولت کمونیست در ایالت کرالا در هند، با بهره‌گیری از برنامه‌ریزی مرکزی و اولویت دادن به زندگی و جان مردم، موفقیت‌های چشمگیری در مقابله با همه‌گیری ناشناختهٔ جدید به دست آوردند. این در حالی است که هر جرم ذاتی اقتصاد بازار سرمایه‌داری به‌ویژه در آمریکا، به رقابت شهرها و ایالت‌ها با یکدیگر و مناقشه با دولت فدرال بر

سر اقدام‌های پیشگیرانه و درمانی، تهیه و توزیع وسایل پزشکی و حفاظتی، و بی‌برنامگی و حتی تقابل در اعمال خانه‌نشینی و تعلیق فعالیت‌های اقتصادی انجامید. این عوامل، در کنار تعلق در مبارزه جمعی با بیماری و نبود نظام درمانی همگانی در آن کشور، به ابتلای بیشتر از ۸۷ میلیون آمریکایی به بیماری کووید-۱۹ و مرگ بیشتر از یک میلیون نفر تا میانه خرداد ۱۴۰۱ منجر شد. در آمریکا، کشوری که کمتر از ۵ درصد جمعیت کل جهان را دارد، میزان ابتلا به کووید-۱۹ و مرگ ناشی از آن در حدود ۱۵ تا ۲۰ درصد آمار جهانی بود.

ویروس کرونای جدید که در سال ۲۰۲۰ همه‌گیر شد، مشکلی جهانی است، و به همین دلیل، مقابله با همه‌گیری آن نیز مستلزم همکاری جهانی در مهار آن، و در تهیه و توزیع واکسن و داروی مؤثر برای آن است. در هفته‌ها و ماه‌های آغاز همه‌گیری کووید-۱۹، در برابر چگونگی واکنش آمریکا به این همه‌گیری، در حالی که کار حتی به راهزنی و مصادره وسایل حفاظت شخصی سفارش شده از سوی کشورهای آلمان و کانادا کشیده شد، رفتار انسانی دولت‌های کوبا و چین و ویتنام در ارسال کمک‌های پزشکی و گسیل کادرهای پزشکی به کشورهای دیگر، نشان از بینشی کاملاً متفاوت داشت: در یک مورد، خودپرستی و سودجویی سرمایه حاکم است و در طرف دیگر، همیاری و همکاری بشردوستانه است که ارزش انسانی محسوب می‌شود. در توزیع واکسن در سال ۲۰۲۱ نیز رفتارهای مشابهی دیده شد. در حالی که کشورهای فقیرتر و در حال توسعه برای مهار همه‌گیری نیاز مبرم به واکسن داشتند، از جمله از طریق سبد سازمان ملل متحد «واکس»، قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری دست به انبار کردن واکسن‌ها برای شهروندان خودشان زدند. روشن است که تأخیر در واکنش‌های عمومی در جهان، و ادامه جهش‌های ژنتیکی ویروس کرونا، سبب پیدایش گونه‌های متعددی از این ویروس می‌شود که مهار آن را با واکسن‌های موجود دشوار می‌کند.

بی‌تردید دنیای پس از کرونا نیز مهر و نشان بحران سلامت کنونی را بر خود خواهد داشت. سوی مرگ‌میر گسترده در میان زحمتکشان و قشرهای آسیب‌پذیر، شاهد روند اخراج‌های جمعی و از بین رفتن امنیت شغلی، بی‌خانمانی، و خیم‌تر شدن شرایط کار زحمتکشان، ورشکستگی کسب‌وکارهای کوچک و حتی متوسط، و انواع بیماری‌های روحی و روانی ناشی از همه‌گیری کووید-۱۹ بوده‌ایم که اثری ماندگار در زندگی زحمتکشان و خانواده‌هایشان خواهد داشت. از سوی دیگر، شاهد کسب سودهای افسانه‌ای شرکت‌هایی مثل آمازون و فیس‌بوک و شرکت‌های دارویی بوده‌ایم که در مدت چند ماه، میلیاردها دلار به ثروتشان افزوده شد. «زندگی عادی (پس از بحران کرونا بی‌تردید تفاوت‌هایی چشمگیر با زندگی عادی قبل از کرونا خواهد داشت، اینکه این تغییر تا چه حد به سود یا زیان زحمتکشان باشد، بستگی به قدرت و برآمد مبارزه طبقاتی زحمتکشان جهان خواهد داشت.

نظامیگری و جنگ‌افروزی به منظور بیرون رفتن از بحران نیز یکی از شیوه‌هایی است که سرمایه‌داری، به‌خصوص در مرحله امپریالیستی، به کار می‌گیرد. جنگ‌های جهانی اول و دوم و جنگ و اشغال نظامی عراق و افغانستان نمونه‌های بارز این «راه‌حل» سرمایه‌داری برای حل تضادهای درونی خود است. با وجود تسلیحات هسته‌ای در زرادخانه‌های شماری از کشورهای جهان، نظامیگری و جنگ طلبی صلح جهان و حیات جامعه بشری را به طور جدی تهدید می‌کند. بالا گرفتن تنش‌ها در شرق اروپا و در مرز اوکراین با روسیه، به تحریک امپریالیسم آمریکا و بریتانیا و «ناتو»، و بروز درگیری نظامی و خطر جنگ هسته‌ای فاجعه‌بار در آن منطقه، که البته نظامی‌گرایان سودهای کلان از آن برده‌اند، یکی از نمونه‌های اخیر در این مورد بود.

## ۹. نظامیگری و جنگ‌افروزی به مثابه «راه‌حل» بحران سرمایه‌داری

تحلیل زورگویانه سیاست قدرت‌های بزرگ امپریالیستی به کشورهای دیگر، فروش انواع تسلیحات و خدمات نظامی و کسب سودهای کلان، تجاوز به کشورهای «نافرمان» و جنگ‌افروزی، از شیوه‌های سرمایه‌داری برای «حل» بحران‌هایش هستند. «راه‌حل» نظامی را در پی بحران اقتصادی دهه ۱۹۷۰ میلادی به‌خوبی می‌شد دید. پس از روی کار آمدن رونالد ریگان در آمریکا و مارگارت تاچر در بریتانیا، برنامه‌های وسیع گسترش و تقویت پیمان آتلانتیک شمالی «ناتو» به جریان افتاد: استقرار موشک‌های کروز مجهز به نسل نوبتی از کلاهک‌های هسته‌ای در اروپا، و گسترش پایگاه‌های نظامی آمریکا در جهان همراه با طرح جنگ فضایی به نام «جنگ ستارگان» به بهانه دفاع از «دنیای آزاد» (یعنی سرمایه‌داری) و مقابله با «خطر کمونیسم». مرحله خصومت‌جویی امپریالیسم در دهه ۱۹۸۰ میلادی با شعار مبارزه با «امپراتوری شیطان» (یعنی اردوگاه سوسیالیستی آن زمان) در دولت ریگان در آمریکا آغاز شد که بعداً در قرن بیستم، به شکل مبارزه با «محور شرارت» و «جنگ بر ضد ترور» در زمان جورج بوش پسر ادامه یافت.

یاراک اوپاما در دوره ریاست‌جمهوری‌اش در آمریکا در شرایط معین پس از بحران اقتصادی ۲۰۰۸ و افزایش قدرت اقتصادی و نظامی چین، سیاست خارجی «چرخش به سوی آسیا» را برای گسترش پایگاه‌ها و ائتلاف‌های نظامی در منطقه آسیای شرقی و «مهار چین» مطرح کرد و به پیش برد. اوپاما به‌رغم وعده‌هایی که برای پایان دادن به همه جنگ‌های آمریکا داده بود، به جنگ در افغانستان و عراق ادامه داد، پهلوهای نظامی را برای کشتار در پاکستان و سومالی به کار گرفت، در مارس ۲۰۱۱ همراه با متحدان فرانسوی و بریتانیایی‌اش لیبی را بمباران کرد که به کشته شدن معمر قذافی و فروپاشی سیاسی-اقتصادی-اجتماعی لیبی منجر شد، و بمباران‌های هوایی در یمن و سوریه را توسعه داد.

در چهار سال ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ نیز، به‌رغم وعده‌های مجدد این رئیس‌جمهور، همه جنگ‌های آمریکا ادامه یافت، تهدید تجاری و نظامی چین بازتر شد، فروش تسلیحات به‌ویژه به کشورهای حاشیه خلیج فارس بیشتر شد، و جنگ‌های نیابتی ادامه یافت. سیاست خارجی و نظامیگری در دولت جو بایدن «دموکرات» نیز به همان روال قبل ادامه یافت. از جمله، دولت بایدن توافقی را که دولت ترامپ در دوحه با طالبان کرده بود، به اجرا گذاشت و از تیر ۱۴۰۰ شروع به خارج کردن نیروهای نظامی آمریکا از افغانستان کرد. پایان یافتن خروج نیروهای نظامی آمریکایی و اروپایی از افغانستان در ۲۴ مرداد ۱۴۰۰ و تحویل دادن مجدد افغانستان پس از ۲۰ سال به طالبان نیز نه به معنای پایان نظامیگری در این منطقه، بلکه در تدارک برای «چرخش به سوی آسیا» و «تجمیع نیروهای در آسیای شرقی و در برابر چین بود. روند نظامیگری با استفاده از فناوری‌های نوین، قدرت نظامی امپریالیسم و به‌ویژه آمریکا را افزایش داده است و آن را در موقعیت تهاجمی برتری قرار داده است، گرچه امروزه قدرت‌هایی مثل روسیه و چین دیگر به‌آسانی از کنار تهدیدهای نظامی‌گرایان آمریکایی و اروپایی نمی‌گذرند.

قدرت‌های امپریالیستی، و به‌ویژه امپریالیسم آمریکا، برای توجیه هزینه‌های نجومی نظامیگری و جنگ‌افروزی، که بارش به دوش زحمتکشان است ولی سودهای سرسام‌آورش به جیب مجتمع صنعتی-نظامی-خدماتی و پیمانکاران خصوصی می‌رود، همچنان از «دخالته بشردوستانه» و «بردن دموکراسی» به کشورهای «نافرمان» صحبت می‌کنند.

این روند تأثیری بسیار منفی بر جریان تحقق دموکراسی و آزادی‌های پایدار در کشورهای جهان داشته است. مداخله‌های نظامی در کشورهای مثل عراق و سوریه و لیبی و افغانستان، دامن زدن به جنگ‌های نیابتی مانند آنچه در یمن و سوریه جاری است، ادامه دادن به جنگ‌های «بی‌پایان» ولی سودآور در عراق، و تا پاییز سال گذشته در افغانستان، فروش سرسام‌آور تسلیحات از جمله به سلطان‌نشین خلیج فارس، تلاش برای دست زدن به کودتاهای سیاسی و نظامی و «تغییر رژیم» خودسرانه در کشورهایی که روی خوش به امپریالیسم نشان نمی‌دهند، مثل آنچه در ونزوئلا و برزیل و آرژانتین و بولیوی روی داد، همگی ناشی از سرشت تجاوزگرانه و آزمندانانه سرمایه در پی سودهای فزاینده و غارت ثروت ملت‌های جهان است. مهاجرت‌های اجباری مردم کشورهای جهان، سرنوشت اسفبار و دردناک این مهاجران، و برخورد‌های غیرانسانی برخی از دولت‌ها با آنها، ریشه در همین سیاست‌های امپریالیستی دارد.

با وجود سر آمدن «جنگ سرد» پس از فروری دولت‌های سوسیالیستی در اتحاد شوروی و اروپای شرقی، سرمایه‌داری همچنان

به مسابقه تسلیحاتی و فروش تسلیحات و گستردن «بازار مرگ» دامن می‌زند، و برای توجیه این نظامیگری، «دشمن»‌های تازه‌ای را مطرح می‌کند، از جمهوری خلق چین و فدراسیون روسیه گرفته تا جمهوری اسلامی ایران و جمهوری دموکراتیک خلق کره.

در دوره‌های رکود-رونق قرن بیستم و تا امروز، گسترش یا دست‌کم حفظ بودجه‌های نظامی، همراه با ایجاد یا حفظ تنش‌ها و درگیری‌های نظامی، از ابزار معمول برای گذراندن دوره‌های بحرانی بوده است. دولت آمریکا پس از «خروج» از افغانستان هم دست از افزایش بودجه‌های نظامی‌اش برنداشت. جنگ و ویرانی، به‌رغم تلفات جانی و خسارت‌هایی که به بار می‌آورد، برای مجتمع صنعتی-نظامی-خدماتی امپریالیستی «مفید» (و سودآور است، چه در جریان خود جنگ و چه بعد از آن و در دوره به‌اصطلاح سازندگی و غارت ثروت کشورها. در نبود جنبش صلح قدرتمندی که بتواند مانع مؤثری در برابر جنگ‌افروزان باشد، اینان به ویرانگری و جنگ‌های بی‌پایان خود ادامه خواهند داد.

هم‌زمان با افزایش قدرت اقتصادی جمهوری خلق چین که اکنون دومین قدرت اقتصادی بزرگ دنیاست، آمریکا که خود را در معرض سقوط از مقام ابرقدرت اقتصادی برتر جهان و عقب افتادن از چین می‌بیند، بیش از پیش هدفش را شتاب بخشیدن به روند حفظ و تقویت موقعیت خود به مثابه ابرقدرت نظامی برتر جهان قرار داده است. دولت ترامپ در زمینه سرمایه‌گذاری آمریکا در پروژه‌های نظامی کردن فضا و گسترش ناتو برای ایفای نقش در درگیری‌های خاورمیانه چراغ سبز نشان داد. برخی از موضع‌گیری‌های تحریک‌آمیز او در ارتباط با چین- بدون شک با هدف مهار توسعه اقتصادی چین- نیز چراغ سبزی به نظامی‌گرایان و جنگ‌طلبان و بسیار نگران‌کننده بود. امروزه دولت جو بایدن نیز در اساس همان سیاست را ادامه می‌دهد. پیمان امنیتی سه‌جانبه «اوکوس» (AUKUS) میان آمریکا و بریتانیا و استرالیا (شهریور ۱۴۰۰) شامل همکاری‌هایی در عرصه هوش مصنوعی و جنگ سایبری و فروش زیردریایی‌های هسته‌ای آمریکایی به استرالیا که در آب‌های نزدیک چین مستقر خواهد شد، و نیز پیمان امنیتی چهارجانبه «کوآد» (QUAD) میان آمریکا، هند، ژاپن، و استرالیا (۱۳۹۶) به منظور مقابله نظامی و دیپلماتیک با چین در دریای چین جنوبی، نمونه‌هایی از سیاست‌های تجاوزگرانه دولت جو بایدن نسبت به چین است. حیطة عمل هر دو پیمان مذکور در منطقه اقیانوس هند و غرب اقیانوس آرام است.

صرف بودجه‌های عظیم برای ایجاد ماشین جنگی مهیب کشورهای امپریالیستی، کشورهای دیگر و از جمله کشورهای کمتر توسعه‌یافته را نیز به افزایش بودجه‌های نظامی‌شان واداشته است که سودش به جیب فروشندگان امپریالیستی تسلیحات می‌رود. بر اساس گزارش «ترازنامه نظامی» پیش‌گفته، کشورهای خاورمیانه و آفریقای شمالی بیشترین هزینه نظامی-دفاعی به نسبت تولید ناخالص و میزان جمعیت را در سال ۲۰۱۹ داشته‌اند. برای مثال، هزینه نظامی سرانه عربستان سعودی و عمان به ترتیب ۲۳۰۰ و ۲۵۰۰ دلار بود در حالی که همین رقم در بریتانیا ۸۳۷ دلار بود. قرارداد خرید تسلیحاتی ۱۱۰ میلیارد دلاری عربستان از آمریکا در سال ۲۰۱۷ و توافق خرید تسلیحات بیشتر در ده سال بعدی به ارزش ۳۵۰ میلیارد دلار، نمونه‌ای از این اتلاف ثروت‌های ملی در راه مخارج نظامی است. در فهرست ۱۰ کشوری که بالاترین ارقام بودجه نظامی را دارند، پس از آمریکا و چین که در مقام اول و دوم هستند، عربستان سعودی در رتبه سوم و روسیه در ردیف ششم قرار دارد. البته نباید ناگفته گذاشت که بودجه نظامی آمریکا نزدیک به سه برابر بودجه نظامی چین و بیشتر از مجموع بودجه نظامی ۷ کشور بعدی در این فهرست (چین و عربستان سعودی و هند و روسیه و آلمان و بریتانیا و فرانسه) است. موافقت مجلس نمایندگان آمریکا با کمک یک میلیارد دلاری آمریکا به سامانه «گنبد آهنین» اسرائیل در مهر ۱۴۰۰، از نمونه‌های تازه سیاست‌های تسلیحاتی منطقه‌ای آمریکا است.

طبق آمار گزارش «ترازنامه نظامی» منتشر شده توسط انستیتوی بین‌المللی مطالعات استراتژیک، کل هزینه نظامی جهان در سال ۲۰۱۹ به میزان ۴ درصد نسبت به سال قبل افزایش یافت و به حدود ۷۳/۱ تریلیون دلار رسید که در ده سال پیش از آن سابقه نداشت. نزدیک به ۴۰ درصد این رقم، یعنی ۶۸۴ میلیارد دلار (بدون در نظر گرفتن هزینه‌های جنگ‌های جاری و تسلیحات هسته‌ای که در رقم‌های دیگر بودجه و در بودجه وزارت انرژی پنهان شده است)، بودجه نظامی آمریکا (معادل ۳/۴ درصد تولید ناخالص این کشور) بود که ۶ درصد نسبت به سال پیش از آن افزایش یافته بود. (ارقام از ویکی‌پدیا) بودجه نظامی آمریکا در این سال نزدیک به ۴ برابر بودجه نظامی چین (۱۸۱ میلیارد دلار)، نزدیک به ۹ برابر بودجه عربستان سعودی، و بین ۱۱ تا ۱۲ برابر چهار کشور بعدی بوده است. هزینه نظامی ناتو در همین سال، ۳۰۲ میلیارد دلار بود. (نقل از سایت اینترنتی ناتو) دونالد ترامپ در سال ۲۰۱۹ موفق شد بودجه اختصاص یافته به امور نظامی آمریکا در سال ۲۰۲۰ را به ۷۳۸ میلیارد دلار افزایش دهد. (نقل از سایت دیفنس نیوز، ۱۶ دسامبر ۲۰۱۹) طبق آمار انستیتوی بین‌المللی پژوهش صلح استکهلم، هزینه نظامی آمریکا و چین در سال ۲۰۲۱ به ترتیب ۸۰۱ میلیارد و ۲۹۳ میلیارد دلار بود که معادل ۳/۵ درصد و ۱/۷ درصد تولید ناخالص این دو کشور بود. برخی از تحلیلگران نظامی معتقدند که بیشترین بخش بودجه‌های تسلیحاتی آمریکا متوجه هدف‌هایی در آسیا، اقیانوسیه، و خاورمیانه است.

### ۱۰. سازمان پیمان آتلانتیک شمالی «ناتو»

یکی از نهادهای جهانی جنگ‌افروز، سازمان نظامی-امنیتی موسوم به «پیمان آتلانتیک (اطلس) شمالی» (ناتو) است که در سال ۱۹۴۹/۱۳۲۸ شکل گرفت. گردانندگان این ائتلاف نظامی مدعی‌اند که ناتو برای مقابله با به‌اصطلاح «توسعه‌طلبی شوروی و اقمارش «در زمان» جنگ سرد «ایجاد شد، در صورتی که «پیمان ورشو» میان کشورهای سوسیالیستی سابق بیشتر از شش سال بعد از ایجاد ناتو، یعنی در ۱۴ ماه مه ۱۹۵۵/۱۳۳۴ به منظور مقابله با طرح‌های تجاوزگرانه کشورهای عضو ناتو و زمانی ایجاد شد که آلمان غربی به ناتو پیوست. انتظار می‌رفت که با انحلال پیمان ورشو در اوایل تابستان ۱۹۹۱/۱۳۷۰ در روند فروپیزی دولت‌های سوسیالیستی در اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی، ناتو نیز برچیده شود که نشد. همین موضوع یکی از موارد اعتراض صلح‌طلبان جهان به موجودیت ناتو است.

ادامه فعالیت ائتلاف نظامی امپریالیستی «ناتو» (پس از انحلال پیمان ورشو)، نشانه بارز تلاش قدرت‌های امپریالیستی برای حفظ و تحکیم سلطه سرمایه جهانی است. از سال‌های آغازین دهه ۱۹۹۰ میلادی، نیروهای نظامی ناتو به اتکای برخی از قطعنامه‌های جانبدارانه شورای امنیت سازمان ملل متحد یا صرفاً با نظر «جامعه جهانی»، و به بهانه «دفاع از حقوق بشر و دموکراسی»، تمامیت ارضی و حاکمیت کشورهای جهان در آفریقای شمالی (لیبی، ۲۰۱۱)، خاورمیانه (از جمله عراق، به هدایت آمریکا، ۲۰۰۳)، اروپا (یوگسلاوی، از ۱۹۹۲)، و دیگر نقاط جهان (از جمله افغانستان، ۲۰۰۱) را با خشونت نقض کرده‌اند و در عملیات دریایی در ورای حوزه عمل خود شرکت کرده‌اند (از جمله در سومالی برای مقابله با دزدان دریایی). سران ناتو مدعی شدند که شرایط جهان پس از حمله‌های تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تغییر کرده است و روند کار ناتو نیز باید تغییر کند. ناتو خود را سازمانی مستقل می‌داند که التزامی به تأیید سازمان ملل متحد ندارد. منشور جدید ناتو با بازتعریف هدف‌ها، حیطة عمل، و دشمنان بالقوه کشورهای عضو، راه را برای تجاوزها و ماجراجویی‌های نظامی جدید به منظور حفظ و تحکیم سلطه سرمایه و سیاست‌های توسعه‌طلبانه قدرت‌های امپریالیستی، و پیش از همه امپریالیسم آمریکا، گشود. آمریکا و متحدانش در ناتو آشکارا اعلام کردند که این ائتلاف نظامی در آینده در هر نقطه‌ای از جهان که آنها لازم ببینند، وارد عمل خواهد شد. گسترش میدان عمل این نهاد نظامی تجاوزگر در سراسر جهان و در ورای منطقه «آتلانتیک (اطلس) شمالی» (یعنی اروپا و آمریکا و کانادا در دو سوی اقیانوس اطلس)، و روند فزاینده اقدام‌های آن در پوشش دروغین مشارکت برای حفظ صلح و دموکراسی، هدفی جز دفاع از حريم سرمایه و تأمین و حفظ منافع و سلطه سرمایه‌داری در سراسر جهان ندارد.

اعضای ناتو از بزرگ‌ترین سازندگان و فروشندگان تسلیحات و تجهیزات نظامی‌اند و شرکت‌هایی مثل لاکهید مارتین و جنرال

داینامیکز کمک‌های مالی عظیمی به این سازمان و شعبه‌های آن در کشورهای گوناگون می‌کنند. فشار آمریکا در دوره ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ به کشورهای عضو ناتو برای افزایش بودجه نظامی این کشورها، به طور مستقیم یا غیرمستقیم باعث کاهش بودجه‌های خدمات اجتماعی همگانی و زیست‌محیطی در خود این کشورها شده است. این فشارها حتی به نزدیکی سیاست‌های برخی از دولت‌های سوسیال دموکرات سنتی اروپا-مانند سوئد- به سیاست‌های دیکته شده ناتو منجر شده است. روشن است که میان نظامیگری و بی‌عدالتی اجتماعی، نژادی، اقتصادی، و زیست‌محیطی که میلیاردها انسان را به فقر کشانده است و جهان ما را تهدید می‌کند، رابطه‌ای تنگاتنگ وجود دارد. همچنین، ناتو دارای زرادخانه هسته‌ای خطرناکی است که حاضر به دست برداشتن از آنها نیست و این نیز یکی از موارد اعتراض صلح‌دوستان جهان است. طبق اعلام وزارت امور خارجه دولت جو بایدن در مهر ۱۴۰۰، فقط آمریکا تا سپتامبر ۲۰۲۰ بیش از ۳۷۵۰ کلاهک هسته‌ای فعال (و ۲۰۰۰ کلاهک هسته‌ای غیرفعال) در اختیار داشته است. ناتو عامل اصلی در مسابقه تسلیحاتی در جهان امروز و مانع اصلی در خلع سلاح هسته‌ای بین‌المللی و دنیایی بدون سلاح هسته‌ای است.

ناتو اکنون علاوه بر ۳۰ عضو اصلی، تعداد زیادی «متحد» نیز دارد. کلمبیا که در سال ۲۰۱۷ به این گروه پذیرفته شد، تنها متحد ناتو در آمریکای لاتین است. جیمز بیکر، وزیر امور خارجه دولت جورج بوش در دینار ۹ فوریه ۱۹۹۰ خود با میخائیل گورباچف درباره وحدت دو آلمان به او قول داده بود که ناتو «حتی یک اینچ هم به مرزهای شوروی سابق نزدیکتر نخواهد شد. هلموت کهل و هانس دیتریش گنشر، صدراعظم و وزیر امور خارجه آلمان فدرال در سال ۱۹۹۰ نیز هر دو در همان زمان چنین تعهدی داده بودند. ولی بعد از چند سال، ناتو نخست با پذیرش عضویت مجارستان و لهستان و جمهوری چک در مارس ۱۹۹۹، و سپس پذیرش عضویت هفت کشور دیگر اروپای شرقی در مارس ۲۰۰۴، قلمرو و حیطه عمل و نفوذ خود را در اروپای شرقی گسترش داد و تأسیسات و نیروهای نظامی‌اش را به مرزهای روسیه نزدیک کرد. در همان سال، در نشست سران ناتو در بخارست، دولت جورج بوش در آمریکا و ناتو برنامه خود را برای عضویت گرجستان و اوکراین در ناتو اعلام کردند. دولت یانوکویچ در اوکراین با عضویت آن کشور در ناتو مخالفت کرد و اعلام کرد که بی‌طرف می‌ماند. پس از کودتای ۲۲ فوریه ۲۰۱۴ و ساقط شدن دولت یانوکویچ، در زمان دولت زلنسکی عضویت در اتحادیه اروپا و ناتو در قانون اساسی اوکراین گنجانده شد. عضویت اوکراین در ناتو، با مخالفت شدید روسیه روبه‌رو شد، چون در این صورت تجهیزات نظامی ناتو در کنار سرزمین روسیه مستقر می‌شود. خودداری ناتو و قدرت‌های امپریالیستی، و پیشاپیش همه دولت آمریکا، از پیگیری عضویت اوکراین در ناتو و حفظ بی‌طرفی آن کشور، باعث بالا گرفتن تنش‌ها و در نهایت منجر به حمله نظامی روسیه به اوکراین در اسفند ۱۴۰۰ شد که علاوه بر ویرانی و کشتاری که به بار آورد، صلح منطقه‌ای و جهانی را نیز به طور جدی تهدید کرد.

علاوه بر این، سلاح‌های هسته‌ای ناتو، این ائتلاف نظامی سرمایه‌داری، و «سپر دفاعی موشکی» آن برای حمله‌های پیش‌دستانه، عاملی کلیدی در پیشبرد جنگ سرد نوینی در جهان بوده است، به‌ویژه در زمانی که کار به درگیری نظامی با روسیه (یا چین) بگردد که دارای تسلیحات هسته‌ای عظیم و قدرتمندی است. جنگ‌های ناتو برانگیخته، و البته هر جنگی، موجب بی‌خانمانی میلیون‌ها نفر و سیل پناهنده‌هایی شده است که برای نجات جان خود خانه و کاشانه را ترک می‌کنند و با انواع آسیب‌های جانی و مالی روبه‌رو می‌شوند. صلح‌دوستان و نیروهای مترقی جهان خواهان برچیدن ائتلاف نظامی تجاوزکار ناتو و پایان دادن به مسابقه تسلیحاتی و دخالت قدرت‌های امپریالیستی و بازوهای نظامی آنها زیر هر پوششی در امور کشورهای دیگرند.

### ۱۱. قدرت‌گیری ناسیونالیسم، و عوام‌فریبی نولیبرالی-نوفاشیستی

با رسوا شدن ایده نولیبرالیسم در افکار عمومی جهان در دهه‌های گذشته، اجرای آن اکنون با روش‌های خشن دنبال می‌شود. یکی از روندهایی که در سال‌های اخیر در جهان دیده شد، ظهور و قدرت‌گیری نیروهای عوام‌فریب (پوپولیست) و نوفاشیست است که در شکل ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) و تبلیغات «ضد دستگاه حاکم»، ولی با محتوای سیاسی-اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری نولیبرالی و راست افراطی، کاهش مالیات‌های شرکت‌های بزرگ، اعمال ریاضت اقتصادی و کاهش خدمات اجتماعی دولتی، پایمال کردن حقوق زحمتکشان، ادامه تخریب محیط‌زیست، خارجی‌ستیزی، زن‌ستیزی، و تبعیض نژادی عمل می‌کنند. سرمایه‌داری جهانی برای تأمین و حفظ قدرت راست‌گرایان افراطی و عوام‌فریبان نوفاشیست، ابزار رسانه‌ای قدرتمندی نیز در شکل‌های گوناگون-خبرگزاری‌ها و رادیو و تلویزیون‌ها و شبکه‌های اجتماعی غالب- در اختیار دارد و از این راه با تمام قوا سعی در تأثیرگذاری بر افکار عمومی دارد، اگرچه در سال‌های اخیر روشنفکران و فعالان و نیروهای مترقی نیز برای بهره‌گیری از این ابزار در خدمت منافع عمومی بشر کوشش‌های موفقیت‌آمیز فراوانی کرده‌اند.

به قدرت رسیدن شخصیت‌هایی مانند دونالد ترامپ در آمریکا، ژاپیر بولسونارو در برزیل، ویکتور اوربان در مجارستان، آندری بابیش در جمهوری چک، نورنردا مودی در هند، بوریس جانسون در بریتانیا، و ورود شخصیت‌هایی مثل مارین لوین و اریک زومور (فرانسه)، ماتئو سالوینی (ایتالیا)، و نایجل فاراژ (بریتانیا) به عرصه سیاست و حکومت، و حضور پررنگ‌تر حزب‌های راست‌گرا در پارلمان‌های کشورهای، از جمله در سوئد و دانمارک، نمونه‌هایی در این روند است. اغلب این چهره‌ها و جریان‌های سیاسی پشتیبان آنها، در ظاهر خود را ملی‌گرا و مخالف جهانی‌سازی و مخالف سرسخت دستگاه «فاسد» حاکم، و مدافع خواست‌های زحمتکشان، طرفدار ارتقای تولید داخلی و مقابله با تجارت جهانی، و ایجاد اشتغال معرفی می‌کنند، ولی در عمل ثابت شد که این ادعای آنها چیزی جز عوام‌فریبی برای کسب قدرت یا راه یافتن به محافل قدرت، و ادامه خشن‌ترین و عریان‌ترین نوع سرمایه‌داری نولیبرالی بر ضد زحمتکشان نبوده است.

یکی از عواملی که باعث توجه مردم به این شخصیت‌ها و جریان‌ها بوده است، نارضایتی عمیق آنها از وضع موجود و سیاست‌های ریاضتی اعمال شده در این کشورها و افت سطح زندگی زحمتکشان در چند دهه اخیر بوده است. در شرایط ضعف نیروهای چپ به علت‌های گوناگون، یا بر اثر توطئه‌های پی‌درپی و همه‌جانبه نیروهای راست افراطی ارتجاعی علیه نیروهای چپ به‌ویژه در کشورهای اروپایی و آمریکایی، حزب‌ها و شخصیت‌های چپ نتوانسته‌اند موقعیت شایسته‌ای در این نبرد به دست آورند. نیروهای عوام‌فریب با تبلیغات فریبکارانه و دادن وعده‌های بی‌پایه و بهره‌گیری از نارضایتی به‌حق مردم، توانسته‌اند آرای مردم را از آن خود کنند. در برخی از کشورها، مثل برزیل و آرژانتین و اکوادور و بولیوی، نیروهای راست‌گرا توانستند نیروهای متمایل به چپ را با انواع ترفندها- از جمله کودتای «حقوقی» و ارباب نظامی- از قدرت برکنار کنند.

سیاست‌های خارجی تنش‌آفرین دولت‌های عوام‌فریب نوفاشیست، مثل سیاست خارجی دولت ترامپ در مقابله با کشورهایمانند بلاروس، هائیتی، عراق، چین، سوریه، پاکستان، ایران، سومالی، سودان جنوبی، ونزوئلا، کوبا، روسیه، و نیکاراگوئه یا خلق فلسطین، ولو به علت‌های متفاوت، و در حمایت از دولت نژادپرست و راست‌گرای اسرائیل، یا سیاست‌های تنش‌آفرین نوردرا مودی در مسئله کشمیر و در مقابل پاکستان، وضعیت نگران‌کننده‌ای را در جهان به وجود آورد. آنچه تا کنون روشن شده است این است که این عوام‌فریبان نه‌فقط اجرای برنامه‌های اقتصادی داخلی برای کاهش بی‌عدالتی و بهبود وضعیت زحمتکشان را در نظر ندارند (چنانچه در جریان خیزش بزرگ مردم آمریکا در اعتراض به تبعیض نژادی نسبت به سیاه‌پوستان و به طور کلی رنگین‌پوستان، و ابراز نارضایتی نسبت به بی‌عدالتی گسترده در آمریکا دیده شد)، بلکه سیاست‌های آنها ادامه سرمایه‌داری نولیبرال با ظاهری متفاوت، و متوجه تأمین منافع تقویت موقعیت بخش‌های معینی از سرمایه‌های بزرگ و نیروهای جنگ‌طلب، نژادپرست، و ارتجاعی است.

یورش همه‌جانبه عوام‌فریبی نولیبرالی نوفاشیستی در سال‌های اخیر تهدیدی جدی برای همکاری و همیاری مسالمت‌آمیز بین‌المللی، صلح، دموکراسی، عدالت اجتماعی، و تلاش بشر برای حفظ محیط‌زیست بوده است. خوشبختانه در آمریکا مخالفان دونالد ترامپ و دارودسته‌اش توانستند

او را از قدرت برکنار کنند و در برزیل نیز مخالفان ژائیر بولسونارو تلاش گسترده‌ای را برای بیرون راندن او از قدرت به راه انداخته‌اند.

### ۱۲. اسلام‌گرایی حکومتی

بیشتر از نیم قرن است که در کشورهای خاورمیانه، و همچنین در پاکستان، افغانستان، و ترکیه تا کشورهای شمال آفریقا، طیفی از جریان‌های اسلام‌گرای گوناگون توانسته‌اند در تحوّل‌های سیاسی این کشورها به منظور کسب قدرت حکومتی و/یا مبارزه با نیروها و دولت‌های مترقی نقش جدی بازی کنند. جهان‌بینی بیشتر این نیروها، که اغلب از آنها با اصطلاح «اسلام سیاسی» یا «اسلام حکومتی» یا «بنیادگرایان اسلامی» نام برده می‌شود، در ظاهر بر پایه بازسازی جامعه مطابق با اصول و شریعت اسلام است. جریان‌هایی اخیرتر مثل اخوان المسلمین در مصر، حزب عدالت و توسعه در ترکیه، مجاهدین اسلامی و طالبان در افغانستان، انواع جریان‌های سلفی مثل القاعده و داعش، بوکو حرام در سومالی، حزب الله لبنان، حماس و جهاد اسلامی در فلسطین، و اسلام فقهتی و دیگر جریان‌های خواهان اسلامی کردن حکومت و جامعه در ایران معاصر نمونه‌هایی از این طیف‌اند.

اگرچه در ظاهر امر، گفتمان نخبگان و رهبران این جریان اسلام‌گرا همواره به نمادهای مذهبی و معنوی آراسته و مجهز است، ولی در عمل سیاست‌های آنها، مانند هر نیروی سیاسی-اجتماعی دیگری، چه مذهبی و چه سکولار (غیرمذهبی)، در مجموع بر شالوده منافع اقتصادی-سیاسی طبقه‌ها و قشرهای اجتماعی معینی استوار است. بنابراین، برای شناختن پایه‌های تعیین‌کننده سیاست‌ها و رفتارهای این نیروها در هر دو عرصه داخلی و خارجی، علاوه بر روبنای سیاسی-اجتماعی این جریان‌ها که حیات و پیامدهای نسبتاً مستقل خود را نیز دارد- از جمله در ترویج خرافات و سرکوب دگراندیشان و ایجاد محدودیت‌های متعدد برای زنان، به‌ویژه آنهایی که حکومت را در دست دارند- باید به جنبه‌های عمده برنامه‌های کلان اقتصادی-اجتماعی آنها نیز توجه جدی داشت. اسلام‌گرایان در همه‌جا از نظر برخورد با آزادی‌های اجتماعی و فردی و دموکراتیک کردن شئون اساسی جامعه، کارنامه ناموفق و سیاهی داشته‌اند. بهترین نمونه‌های آنها را می‌توان در ایران ولایی و افغانستان طالبانی دید.

با همه ادعاهایی که این جریان درباره عدل الهی، معنویت، و حمایت از مستضعفان داشته، نتوانسته است الگوی اقتصادی معتبری بر مبنای عدالت اجتماعی ارائه دهد. برعکس، اسلام‌گرایان حکومتی در اریکه قدرت، برخلاف عدالت اجتماعی و توسعه نیروهای تولیدی عمل کرده و گرایش بارز آنها به سوی سرمایه‌داری نولیبرال، اقتصاد «بازار» بی نظارت و به‌طور عمده غیرتولیدی، انگلی، تجاری، مافیایی، ارتقای بورژوازی بوروکراتیک، و بالا بردن درجه استثمار، مطابق با شرایط ویژه و مشخص هر جامعه، بوده است. می‌توان گفت که رویکرد «اسلام سیاسی» (یا حکومتی) به دگرگونی‌های بنیادی اقتصادی-اجتماعی - که مهم‌ترین عامل گذار ملت‌ها از عقب‌ماندگی و استبداد به سوی پیشرفت و دموکراسی است- در بهترین حالت منفعلانه و بی‌برنامه، و در بدترین حالت به‌شدت ارتجاعی، تاریک‌اندیشانه، ضددموکراتیک، سرکوبگرانه، و حتی تروریستی بوده است، که نمونه‌هایش را به‌روشنی می‌توان در سومالی، سودان (در زمان عمر البشیر)، ترکیه، افغانستان، و ایران امروزی دید. قدرت‌های امپریالیستی برای حفظ موقعیت و منافع خود، همیشه بنیادگرایان اسلامی را به نیروهای ترقی‌خواه و چپ ترجیح داده‌اند. ایجاد و سازمان‌دهی و تسلیح و تقویت انواع «مجاهدین اسلامی» در افغانستان برای مقابله با حکومت ترقی‌خواه و چپ افغانستان در دهه ۱۳۶۰ و تحویل دادن مجدد حکومت افغانستان به طالبان در شهریور ۱۴۰۰، بعد از ۲۰ سال اشغال آمریکا و ناتو، نمونه بارزی از این سیاست قدرت‌های امپریالیستی است.

### ۱۳. تحوّل در خاورمیانه و شمال آفریقا

یکی از کانون‌های ده‌ها ساله بحران در خاورمیانه، بحران حق حاکمیت مردم فلسطین است که با خشونت از طرف دولت‌های پی‌درپی اسرائیل پامال شده است. ۷۳ سال است که فلسطینیان از حق حاکمیت ملی و داشتن کشور مستقل خود محروم مانده‌اند و سرزمین‌هایشان در اشغال اسرائیل است. محل سکونت فلسطینیان اکنون به دو بخش کوچک کرانه غربی رود اردن و نوار غزه محدود شده است. رفتار به‌شدت تبعیض‌آمیز دولت اسرائیل با فلسطینیان در سرزمین‌های اشغال شده، در کنار محاصره‌های اقتصادی و نظارت‌های انتظامی-نظامی تحمیل شده از سوی اسرائیل، زندگی را برای فلسطینی‌ها زنجار کرده است. میلیون‌ها فلسطینی در اردوگاه‌های پناهندگان در کشورهای مجاور، و حتی در درون سرزمین مادری خود، آواره شده‌اند و زندگی فلسطینی‌ها به کمک‌های بین‌المللی وابسته شده است.

در عرصه سیاسی نیز تفرقه میان نیروهای سیاسی حاکم بر دولت خودگردان فلسطین، و روردرویی اسلام‌گرایان حماس (حاکم در نوار غزه) با باقی‌مانده دولت خودگردان فلسطین در کرانه غربی (به‌طور عمده متشکل از سازمان فتح) موقعیت سیاسی فلسطینی‌ها را به‌ویژه در عرصه جهانی ضعیف کرده است. در ایجاد این تفرقه، نیروهای گوناگونی دخالت داشتند، از جمهوری اسلامی ایران گرفته که با پشتیبانی از حماس در پی ایجاد پایگاه سیاسی برای خود در فلسطین بوده است، تا اسرائیل و آمریکا که به شیوه‌های گوناگون به این تفرقه دامن زده‌اند تا موقعیت اسرائیل را در منطقه حفظ کنند. به باور ما، تقویت و دموکراتیک کردن سازمان آزادی‌بخش فلسطین در مقام نماینده سیاسی به رسمیت شناخته شده فلسطین در نهادهای بین‌المللی، می‌تواند به مبارزه فلسطینی‌ها برای به دست آوردن حقوق ملی خود یاری رساند.

روز ۸ بهمن ۱۳۹۸ دونالد ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا و بنیامین نتانیاهو نخست‌وزیر وقت اسرائیل به اصطلاح «معامله قرن» را برای حل و فصل نهایی مسئله فلسطین مطابق خواست خود، بدون اینکه مردم و نیروهای سیاسی فلسطین در این طرح مشارکتی داشته باشند، رونمایی کردند. این توافق تحمیلی توطئه خطرناکی برای رسمی کردن اشغال دائمی سرزمین‌های فلسطینی به دست رژیم نژادپرست اسرائیل بود که با مخالفت گسترده فلسطینی‌ها و نیروهای ترقی‌خواه جهان، از جمله در اسرائیل، روبه‌رو شد. انتقال سفارت آمریکا از تل‌آویو به اورشلیم، و «توافق ابراهیم» برای عادی‌سازی روابط دولت اسرائیل با امارات متحد عربی، بحرین، سودان، و سپس مراکش نیز با هدف تقویت موضع اسرائیل در منطقه و در برابر فلسطینیان صورت گرفت. با وجود همه اینها، مبارزه مردم فلسطین برای حقوق ملی خود همچنان ادامه دارد.

موج جنبش‌های نیرومند مردمی ضددیکتاتوری موسوم به «بهار عرب» در تونس، مصر، اردن، کویت، یمن، عراق، لبنان، و تعدادی دیگر از کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا در نیمه دوم سال ۱۳۸۹، رژیم‌های دیکتاتوری و سرکوبگر حاکم بر این کشورها را با چالشی جدی و عظیم روبه‌رو کرد. این خیزش‌ها، تحوّل‌هایی قانونمند و اثرگذار در مبارزه خلق‌های محروم منطقه در دستیابی به خواست‌های اقتصادی-اجتماعی مردمی، آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک، و دموکراسی بودند. خیزش مردم تونس به سرنگونی رژیم استبدادی زین‌العابدین بن علی منجر شد و خیزش مردم مصر در بهمن ۱۳۸۹، حسنی مبارک را در کشوری از قدرت انداخت که در سه دهه پیش از آن، تکیه‌گاه عمده‌ای برای امپریالیسم آمریکا در منطقه بود.

موضع قدرت‌های امپریالیستی در برابر این خیزش‌های مردمی، چه به صورت مداخله‌های سرکوبگرانه و چه به صورت چشم بستن بر روی جنایت‌های رژیم‌های سرکوبگر دست‌نشانده‌شان، نشان دهنده پوچی ادعای این قدرت‌ها در طرفداری از حقوق بشر و دموکراسی بود. در همه این جنبش‌ها، آمریکا و متحدانش از هر وسیله‌ای برای پیشبرد منافع و مقاصد خود و حفظ موقعیت برتر خود استفاده کردند، از دروغ و فریب رسانه‌ای گرفته تا حمایت از نیروهای اسلام‌گرا تا حدّ به قدرت رسیدن آنها.

در تونس، فساد دولتی، استبداد سیاسی، افزایش بیکاری، توژم فزاینده و افزایش بی‌رویه قیمت‌ها، و سیر صعودی میزان فقر از عوامل خیزش مردمی بود. نقطه عطف این جنبش زمانی بود که سندیکاهای کارگری به جنبش پیوستند و اعلام اعتصاب عمومی کردند.

در مصر نیز عوامل مشابهی به خیزش مردم منجر شد. تظاهرات گسترده چند هفته‌ای مردم در میدان التحریر (آزادی) قاهره همراه با اعتصاب‌های کارگری در صنایع، و به‌ویژه صنایع نساجی، در بندرها، و در اداره‌های دولتی سرانجام حسنی مبارک را به زیر کشید. تحوّل‌های بعدی مصر، انتخاب محمد مُرسی نماینده اخوان المسلمین به ریاست‌جمهوری، و سپس برکناری او به دست نیروهای نظامی و رئیس‌جمهور شدن ژنرال عبدالفتاح سیسی در سال ۱۳۹۲، خیزش مردمی مصر را که در سال ۱۳۸۹ شکل گرفته بود، بی‌سرانجام گذاشت.

در سال ۱۳۹۰، جنبش‌های مردمی برای ایجاد اصلاحات دموکراتیک بر ضد دیکتاتوری‌های حاکم در الجزایر، اردن، بحرین، مراکش، لیبی، یمن، و سوریه گسترش یافت. در یمن، لبه تیز مبارزه مردم علیه بیکاری، شرایط وخیم زندگی و معیشت عمومی، فساد دولتی، و اصلاحات پیشنهادی دولت رئیس‌جمهور علی عبدالله صالح بود که در نهایت به کناره‌گیری او پس از ۳۳ سال حکومت انجامید. اما جنبش مردمی خیلی زود دچار تفرقه در قدرت، کشاکش میان جناح‌های سیاسی، و دخالت‌های قدرت‌های منطقه‌ای مثل ایران و عربستان در آن کشور و جنگ داخلی شد که تا امروز ادامه دارد. امروزه یمن برای اداره امور کشور تا ۸۰ درصد به کمک‌های مالی خارجی متکی است.

در سوریه، نیروهای واپس‌گرای اسلامی و نیروهای مورد حمایت مستقیم عربستان سعودی، قطر، و ترکیه در هماهنگی با کشورهای امپریالیستی موفق شدند که مبارزه مردم برای اصلاحات بنیادی دموکراتیک و دگرگونی‌های بنیادی اقتصادی به نفع زحمتکشان را از مسیرش منحرف کنند. مقاومت رئیس‌جمهور بشار اسد در برابر خواست‌های به‌حق مردم و در پیش گرفتن سیاست سرکوب خونین جنبش مردمی، عرصه را برای نیروهای ارتجاعی و راست‌گرا هموار کرد. در نهایت، با دخالت قدرت‌های امپریالیستی، سوریه به جنگ داخلی کشیده شد که تا امروز ادامه دارد و صدها هزار قربانی گرفته، و میلیون‌ها نفر را از خانه و کاشانه‌شان در درون سوریه و در کشورهای مجاور - و تا اروپا و آمریکا - آواره کرده است. دخالت‌های قدرت‌های امپریالیستی، روسیه، ایران، عربستان، و ترکیه در امور سوریه همچنان ادامه دارد.

رویدادهای فاجعه‌بار در عراق و افغانستان در پی تجاوز آمریکا و متحدان ناتوی آن به این دو کشور و اشغال آنها که به کشتار و بی‌خانمانی صدها هزار انسان، بی‌ثباتی سیاسی، فساد دولتی، خدشه‌دار شدن استقلال ملی، و غارت ثروت‌های ملی و پایمال شدن حقوق زحمتکشان منجر شد. تجربه‌هایی دردناک و خونین ولی هشداردهنده در مورد ادعاهای امپریالیسم جهانی درباره «آوردن دموکراسی» سرمایه‌داری به کشورهای دیگر است. در افغانستان و عراق، دو همسایه شرقی و غربی ایران، نه فقط پایگاه‌های بزرگ آمریکایی مستقر شد، بلکه هر دو کشور سال‌هاست که عرصه دخالت قدرت‌های محلی و منطقه‌ای (از جمله ایران و ترکیه و پاکستان) و در هر دو مرجع سیاسی‌اند، و از لحاظ اقتصادی و اجتماعی و تأمین زندگی عادی برای مردم دچار انحطاط شده‌اند. پس از ۲۰ سال که قرار بود آمریکا و دیگر قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری با بیرون راندن طالبان از قدرت، «دموکراسی» و رفاه به افغانستان ارمغان ببرند، می‌بینیم که همان قدرت‌ها دوباره با وقاحت تمام با طالبان توافق کردند و در شهریور ۱۴۰۰ قدرت را دودستی دوباره به این جریان ارتجاعی تحویل دادند.

در لیبی نیز برنامه مشابهی برای مصادره جنبش مردمی بر ضد بیکاری و فساد اجرا شد. نیروهای خارجی، و به‌ویژه قدرت‌های بزرگ عضو ناتو، با یاری گرفتن از مزدوران مسلح در داخل کشور، مداخله نظامی در لیبی را سازمان دادند. نیروهای ناتو به بهانه تأمین منطقه منع پرواز مطابق قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد، دست به بمباران لیبی زدند که دست کم ۵۰ هزار کشته به جا گذاشت و در نهایت به کشته شدن معمر قذافی در پاییز ۱۳۹۰ و آغاز دوره‌ای از آشوب و هرج‌ومرج و جنگ قدرت‌های محلی در آن کشور منجر شد که هنوز هم ادامه دارد. امروزه فرانسه، بریتانیا، عربستان، قطر، ترکیه، و روسیه همچنان در این کشور ویران شده و جنگ داخلی آن حضور دارند.

جنبش اعتراضی مردم بحرین نیز در همین دوره اوج گرفت که با گسیل نیروهای نظامی عربستان سعودی و به خاک و خون کشیدن نظارکنندگان، سرکوب شد. گفتنی است که بحرین محل استقرار ناوگان پنجم نیروی دریایی آمریکا است و از موقعیت استراتژیک مهمی برای آمریکا و متحدانش برخوردار است. تازه‌ترین تحوّل در شمال آفریقا، پیروزی جنبش مردمی سودان با شعارهای محوری «رژیم دیکتاتوری باید ساقط شود» و «زنده باد مبارزه برای آزادی، صلح، عدالت» بود. تظاهرات مردمی از پاییز ۱۳۹۷ در اعتراض به سه‌برابر شدن یکباره قیمت نان آغاز شد و به سرعت اوج گرفت، که در نهایت در فروردین ۱۳۹۸ به برکناری عمر البشیر، رئیس‌جمهور دیکتاتور سودان، منجر شد. ویژگی برجسته جنبش مردم سودان، تشکیل جبهه وسیعی از نیروهای سیاسی بدرغم تفاوت بینش سیاسی و ایدئولوژیکی آنها بود. شرکت همه‌جانبه پزشکان، مهندسان، وکلای دادگستری، روزنامه‌نگاران، آموزگاران، و اتحادیه‌های صنفی و حرفه‌ای و سندیکاهای سودان در آن نیز عاملی مهم در موفقیت جنبش ضد دیکتاتوری بود. البشیر در پی کودتای نظامی ۱۳۶۸ قدرت را به دست آورده بود و سه دهه با سرکوبگری بر سودان حکومت کرد. او به خاطر سرکوب جنبش مردم در منطقه دارفور سودان، در دادگاه بین‌المللی به نسل‌کشی و جنایت جنگی علیه بشریت متهم بود. در تحولات سودان، نظامیان بارها برای کسب انحصاری قدرت - از جمله در همان روزهای اول برکناری البشیر و تا همین پاییز ۱۴۰۰ - دست به کودتا زدند. با وجود این، جنبش مردمی در آن کشور، با مشارکت فعال حزب کمونیست سودان و دیگر نیروهای ترقی‌خواه، با هدف انتقال قدرت از شورای موقت نظامی، زودن کامل آثار رژیم دیکتاتوری، و برپایی دولت و حکومتی غیرنظامی و دموکراتیک همچنان ادامه دارد.

آنچه در چند سال پس از زمستان ۱۳۸۹ در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا رخ داد نمایانگر خواست فراگیر مردم کشورهای این منطقه برای برخورداری از آزادی و دموکراسی واقعی، عدالت اجتماعی، پیشرفت اقتصادی، و رفاه، و حاکی از اعتقاد آنها به بی‌کفایتی و ناتوانی رژیم‌های حاکم در فراهم آوردن شرایط دستیابی به این خواست‌ها بود. بی‌تردید عامل خارجی بحران‌های اقتصادی سرمایه‌داری جهانی نیز تأثیر خود را بر وضعیت اقتصادی - اجتماعی این کشورها نیز گذاشته و آنها را در معرض بحران‌هایی عمیق قرار داده است. نکته دیگری که در اغلب این جنبش‌ها آشکار بود، ضعف سازمانی نیروهای چپ و دموکرات به‌تنهایی یا در ائتلاف با یکدیگر، به دلیل دهه‌ها حاکم بودن استبداد بود. نیروهای ارتجاعی از همین فرصت برای سوار شدن بر موج اعتراض‌ها استفاده کرده‌اند. این همان پدیده‌ای است که در انقلاب مردمی ۱۳۵۷ ایران نیز رخ داد و پس از وقفه‌ای کوتاه پس از پیروزی انقلاب، از دهه ۱۳۶۰ تا کنون نیز در ایران ادامه دارد.

با وجود همه دشواری‌های عینی و ذهنی، و مداخله امپریالیسم و نیروهای ارتجاعی برای کند و متوقف و حتی معکوس کردن حرکت‌های ترقی‌خواهانه مردمی، خیزش‌های مردمی آن سال‌ها بر ضد دیکتاتوری، ستم طبقاتی، و فساد حکومتی، تأثیر خود را بر این جامعه‌ها به جا گذاشت. روند قانونمند تحوّل‌ها و انقلاب‌های اجتماعی را فقط می‌توان تا مدتی محدود با زور سرکوب کرد، و تا زمانی که نابرابری و فساد و بی‌عدالتی و استبداد و ستم طبقاتی و انواع ستم‌های اجتماعی دیگر وجود دارد، این روند نیز ادامه خواهد داشت. خیزش مجدد ملت‌های عراق و لبنان و تونس، نزدیک به ده سال بعد از بهار عرب، که هنوز ادامه دارد، گواه این مدعا است.

تاریخی از نظام سرمایه‌داری به نظام سوسیالیستی در جامعه بشری بود. به این ترتیب، این بینش مارکس که می‌گفت فیلسوف‌ها تا کنون جهان را فقط توصیف کرده‌اند ولی اکنون باید دست به تغییر آن زد، در عمل اجرا شد. دوران پایان دادن به جبر اجتماعی و انجام تغییرهای آگاهانه به سود جامعه‌ای انسانی و فارغ از استثمار آغاز شد تا زندگی شایسته انسان امروزی را برای او تأمین کند.

سرمایه‌داری از همان زمان با درک خطری که سوسیالیسم برایش در بر خواهد داشت، به مقابله با آن پرداخت. جبهه واحدی از چهارده کشور سرمایه‌داری با همدستی ارتجاع داخلی، به روسیه انقلابی، کشور شوراهای، اعلام جنگ داد، که با مقاومت نیروهای انقلابی در هم شکسته شد. امپریالیسم جهانی در جنگ جهانی دوم نیز فرصتی برای نابود کردن اتحاد شوروی یافت که بر اثر فداکاری ارتش سرخ و مردم شوروی شکست خورد و مردم شوروی با همیاری نیروهای مقاومت، کمونیست‌ها و طرفداران سوسیالیسم، و نیروهای متفق، آلمان نازی را شکست دادند. بازسازی کشور ویران شده شوراهای پس از جنگ جهانی دوم، و آغاز «جنگ سرد» امپریالیستی و محاصره اقتصادی-سیاسی اردوگاه سوسیالیستی از جانب امپریالیسم، شرایط رشد اتحاد شوروی را دشوار کرد. با وجود این، اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی که پس از جنگ جهانی دوم در اروپای شرقی شکل گرفتند، در راه پایان دادن به استثمار انسان از انسان گام‌هایی عظیم و بنیادی برداشتند. حق کار، بهداشت و درمان و آموزش رایگان، خدمات دولتی رایگان و ارزان، حق مسکن، و حق برخورداری از اوقات فراغت و استراحت و توسعه فرهنگی و هنری برای همگان پذیرفته شد. بی‌سواد و بیکاری ریشه‌کن شد. برای از بین بردن ستم ملی، خودمختاری (یا خودگردانی) به خلق‌های ساکن در آن کشورها داده شد. حقوق برابر زنان و مردان تضمین و تأمین شد. و دانش و فناوری و عرصه‌های گوناگون فرهنگ و هنر رشدی جهشی کرد. میلیون‌ها تن از زحمتکشان دیگر کشورهای جهان که این دستاوردها را می‌دیدند، توانستند با مبارزه در کشورهای خود، دستاوردهای مشابهی را تحقق بخشند که بسیاری از آنها هنوز هم محفوظ‌اند. نخستین تجربه پایه‌گذاری جامعه سوسیالیستی البته خالی از اشتباه و اشکال نیز نبود، که از عمده‌ترین آنها، رشد بوروکراسی ناکارآمد و غیر پاسخ‌گو و پدید آمدن قشری ممتاز و محدود شدن جدی دموکراسی در درون حزب و جامعه و نظام شورایی بود. این عامل، در کنار عوامل اقتصادی و فشارهای سیاسی ناشی از «جنگ سرد» و محاصره اقتصادی و هزینه‌های تحمیلی نظامی، در نهایت کار را به فروریزی نظام سوسیالیستی موجود در اروپا و اتحاد شوروی اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی کشاند.

از میان رفتن اردوگاه سوسیالیستی با همه کاستی‌هایی که داشت، شکست بزرگی برای روند جهانی گذار به سوسیالیسم، و همان‌طور که به‌زودی روشن شد، فاجعه‌ای برای زندگی میلیون‌ها انسان بود که قبلاً در این کشورها از حقوق زیادی برخوردار بودند. حضور قدرتمند اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیستی و پشتیبانی اقتصادی-سیاسی‌اش از کشورهای در حال توسعه جهان، امکان در پیش گرفتن راه رشد غیرسرمایه‌داری را برای شماری از این کشورها به وجود آورده بود. با از میان رفتن این پشتیبان سوسیالیستی قدرتمند، آن امکان و گزینه محتمل نیز از میان رفت.

در حالی که تلاش اردوگاه سوسیالیسم و نیروهای ترقی‌خواه متوجه حفظ صلح و جلوگیری از جنگ، و پیشرفت اجتماعی-اقتصادی کشورهای توسعه‌نیافته یا در حال توسعه بود، امپریالیسم با نظامیگری، تجاوز مستقیم، و انواع دسیسه‌ها و کودتاهای خونین در مقابل این تلاش‌ها قرار داشت تا نواستعمار، سوداگری، غارت ثروت‌های ملت‌ها، و ثروت‌اندوزی‌اش را ادامه دهد. تحمیل جنگ بر ویتنام و بمباران شیمیایی آن کشور که عوارض آن هنوز هم بعد از ۴۰ سال دیده می‌شود، اشغال کانال سوئز به‌وسیله بریتانیا و فرانسه و اسرائیل، حمایت کامل از رژیم نژادپرست (آپارتاید) آفریقای جنوبی، کودتاهای خونین برای براندازی دولت‌های ملی دکتور مصدق در ایران، سوکارنو در اندونزی، آئنده در شیلی، ترغیب و تقویت ارتجاعی‌ترین نیروهای اسلام‌گرا در افغانستان در برابر دولت مردمی و دموکراتیک آن کشور، فقط چند نمونه از مبارزه و جنگ با سوسیالیسم و نیروهای ملی و هوادار سوسیالیسم در قرن بیستم تا پیش از فروریزی اردوگاه سوسیالیسم است.

امروزه، بعد از سه دهه تاخت‌وتاز بی‌رقیب نظری و ترویج و تحمیل بازار «آزاد» بی‌نظارت سرمایه‌داری بر پایه مصرف‌گرایی و فردگرایی در قالب آزادی‌های صورتی، که به عمیق‌تر شدن بی‌سابقه نابرابری‌های اجتماعی در مقیاسی عظیم منجر شده است، جامعه بشری به طور جدی‌تری در مقابل انتخابی تاریخی قرار دارد: برقراری جامعه‌ای انسانی و حفظ زیستگاه مشترک بر روی کره زمین در نظام سوسیالیستی، یا ادامه خشونت و بربریت استثمار انسان از انسان و ویران کردن محیط‌زیست نظام سرمایه‌داری:

- آیا مناسبات اجتماعی-اقتصادی جامعه بر پایه هدف سرمایه‌دارانه «هر کس به اندازه خواستش برای پولدار شدن، به هر کس به اندازه طمعش» ادامه پیدا کند یا برای تحقق مناسبات انسانی «از هر کس به اندازه استعداد و توانش، به هر کس به اندازه کارش «بکوشیم»؟
- آیا توسعه و رشد اقتصادی و اجتماعی بر پایه منافع سوداگران و سلطه بی‌چون‌وچرا و بدون نظارت بازار «آزاد» سرمایه‌داران باشد، یا بر شالوده برنامه‌ریزی اقتصادی با شرکت دموکراتیک وسیع عموم مردم در سطح ملی، منطقه‌ای، و جهانی؟
- آیا پیوند مادی میان مقوله دموکراسی و میزان گسترش و زرقش آن در سطح جامعه باید مبتنی بر «خواست‌ها و خشوندی سلطه بی‌نظارت سرمایه» و حراست از سلطه بورژوازی بر حیات اجتماعی باشد؟ آیا مقوله دموکراسی را باید به «آزادی» انتخاباتی صورتی و آزادی فردگرایی و بحث‌های انتزاعی محدود کرد، و آن را از حقوق مادی دموکراتیک بنیادینی مثل حق کار و مسکن و آموزش و بهداشت و درمان و فراغت و سرگرمی و... آگاهانه جدا کرد؟ یا اینکه باید دموکراسی واقعی را در ارتباط تنگاتنگ و ساختاری با مناسبات تولیدی تضمین‌کننده عدالت اجتماعی برای همه مردم و به‌ویژه زحمتکشان برقرار کرد؟
- آیا باید گذاشت که عقب‌ماندگی‌های اجتماعی مثل تبعیض مذهبی و نژادی و جنسیتی و اعتقادی و ملی همچنان در قرن بیست‌ویکم در خدمت سیاست‌های تفرقه‌افکنانه و سلطه‌جویانه، و تداوم دیکتاتوری‌های محلی، گسترش سوداگری و ثروت‌اندوزی سرمایه‌داران یک‌درصدی باشد، یا اینکه با ایجاد دگرگونی‌های اجتماعی-اقتصادی بنیادی و دموکراتیک باید در راه پایان دادن به بهره‌کشی انسان از انسان در تولید اجتماعی کوشید، شالوده‌های مادی از بین بردن انواع تبعیض‌ها و فرهنگ‌واره‌های ارتجاعی به جا مانده از قرون گذشته را فراهم آورد، و برابری حقوق فردی و آزادی‌های اجتماعی را در سطح محلی و جهانی برای داشتن زندگی شایسته تأمین کرد؟
- آیا تمام منابع طبیعی کره زمین را باید برای دامن زدن به مصرف افراطی در عرصه‌های سودآور برای سرمایه، و سوداگری و انباشت ثروت‌های شخصی قشری بسیار کوچک تهی کرد و محیط‌زیست انسان و دیگر موجودات زنده را به ویرانه‌ای تبدیل کرد، یا با استفاده از فناوری پیشرفته و بر اساس اقتصادی برنامه‌ریزی شده، تعدیل مصرف کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، و تأمین نیازهای مبرم همه مردم جهان، با هدف تداوم و پیشرفت جامعه بشری در همزیستی با محیط طبیعی پیرامون، و بالا بردن سطح زندگی مادی و معنوی، از منابع طبیعی موجود بهره‌برداری کرد؟

از لحاظ نظری، به‌رغم تلاش‌هایی که از چپ و راست در ارائه بدیل‌هایی برای سرمایه‌داری کنونی (از جمله به منظور حفظ آن) صورت گرفته است، از «سرمایه‌داری با چهره انسانی» گرفته تا «سوسیالیسم دموکراتیک»، اصول انسانی سوسیالیسمی که مارکس و انگلس و لینن و دیگر اندیشمندان سوسیالیسم علمی مطرح کرده‌اند همچنان معتبر است و امروزه بیش از پیش مورد توجه نظریه‌پردازان و زحمتکشان جهان قرار دارد. ولی چگونگی رسیدن به سوسیالیسم و ساختن آن نسخه از پیش نوشته‌ای ندارد. جامعه بشری به شکل‌های گوناگون در این مسیر گام برداشته است و برمی‌دارد. برای نمونه، در روسیه شوروی، و سپس در اتحاد شوروی، بنا به نیازهای موجود در راه ساختمان سوسیالیسم، سیاست‌هایی مثل کمونیسم جنگی، سیاست نوین اقتصادی (نپ)، گسترش

تعاونی‌ها و اشتراکی کردن اقتصاد، تقویت مالکیت دولتی، و برنامه‌ریزی متمرکز آزمایش شد. یوگسلاوی و تا حدی هم مجارستان راه خاص خود را انتخاب کردند. و چین امروزی، پس از آزمودن «جهش بزرگ» و انقلاب فرهنگی، سیاست درهای باز و «سوسیالیسم بازار» و مسیر «سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی» را متناسب با شرایط مشخص چین و امکانات و نیازهای آن کشور از جنبه‌های متعدد، با هدایت حزب کمونیست دنبال می‌کند. حزب‌های کمونیست در هند و نپال و دولت‌هایی مثل کوبا و ویتنام و لائوس نیز هر کدام شیوه‌ها و مسیرهای خاص خود را در اداره و توسعه مردمی و تحویل جامعه‌های خود- با هدف حرکت به سوی جامعه سوسیالیستی- دنبال می‌کنند. این کشورها اگرچه نمی‌توانند به طور کامل از پیامدهای زبان‌بار بحران‌های اقتصادی سرمایه‌داری جهانی و اختلال در روند تولید اجتماعی برکنار بمانند، ولی توانسته‌اند میزان آسیب را به حداقل برسانند و تولید اجتماعی را متناسب با نیازهای جامعه ادامه دهند.

کوبای سوسیالیستی به‌رغم محاصره اقتصادی همه‌جانبه ۶۰ ساله امپریالیسم آمریکا و متحدانش، در بحران‌های سرمایه جهانی نه‌فقط ثبات اقتصادی نسبی داشته، دستاوردهای علمی-فنی تحسین‌آمیزی در زمینه‌های کشاورزی و داروسازی و پزشکی داشته، بی‌سواد را ریشه‌کن کرده و مرگ‌ومیر کودکان را به حداقل رسانده، و آموزش و بهداشت و درمان (شامل دارو) را برای همه رایگان کرده است، بلکه حتی به کشورهای دیگر، از جمله کشورهای آمریکای لاتین، در غلبه بر بحران‌ها- از جمله بحران‌های طبیعی و سلامت- و آموزش و درمان کمک‌های شایانی کرده است. گسپیل کادر درمانی به کشورهای جهان در جریان همه‌گیری‌های ابولا و کووید-۱۹ یا برای کمک به سیل‌زدگان و زلزله‌زدگان، نمونه‌های برجسته یاری‌رسانی کوبای سوسیالیستی به جهان است.

جمهوری سوسیالیستی ویتنام اگرچه هنوز خود را اقتصادی در حال توسعه و فقیر می‌داند، ولی همواره در حد امکان به وظیفه انترناسیونالیستی خود عمل کرده است، به‌ویژه در یاری‌رسانی به همسایگانش لائوس و کامبوج در راه بهبود اوضاع اقتصادی-اجتماعی این دو کشور، مانند اجرای طرح‌های زیرساختی، صنعتی، کشاورزی، و نیز توسعه خدمات آموزشی و درمانی. ویتنام کمک‌های ارزنده‌ای نیز به کوبا کرده است، از لغو بدهی‌ها گرفته تا ارسال مواد غذایی و یاری‌رسانی به کوبا در توسعه کاشت و تولید برنج. در سال‌های اخیر، ویتنام صدها کارشناس به کشورهای آفریقایی موزامبیک، سیرالئون، نیجریه، سودان، لیبیا، بنین، و کینه فرستاده است تا به این کشورها در راه‌اندازی و توسعه تولید برنج و دیگر فراورده‌های اساسی کشاورزی- هم برای مصرف داخلی و هم برای صادرات- کمک کنند. نصب و راه‌اندازی شبکه مخابراتی گسترده و ارزان روستایی در موزامبیک که خدمات رایگان در اختیار آموزگاران و دانش‌آموزان در ۴۲۰۰ مدرسه قرار داده نیز یکی دیگر از طرح‌های ارزنده‌ای بوده که ویتنام در آفریقا اجرا کرده است. کمک‌های انسان‌دوستانه ویتنام به کشورهایی که در معرض سانه‌های طبیعی قرار داشته‌اند نیز هرگز متوقف نشده است. در جریان همه‌گیری کووید-۱۹ در سال ۲۰۲۰، دولت و مردم ویتنام ماسک و وسایل پزشکی به چین، لائوس، کامبوج، ایتالیا، فرانسه، اسپانیا، آلمان، بریتانیا و کشورهای دیگر فرستادند. دولت و مردم ویتنام به توسعه سوسیالیسم متناسب با شرایط خاص آن کشور ادامه می‌دهند.

جمهوری خلق چین در سال ۲۰۱۱ از لحاظ قدرت اقتصادی از ژاپن پیشی گرفت و دومین قدرت اقتصادی بزرگ جهان پس از آمریکا شد. میانگین رشد سالانه اقتصادی چین در نخستین دهه قرن بیست‌ویکم ۱۰٫۳ درصد و در ده سال اخیر بین ۷٫۶ درصد بوده است (نقل از ویکی‌پدیا). در حالی که ارقام مشابه برای آمریکا به ترتیب ۱٫۹ (شامل دو سال انقباض اقتصادی در ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹) و ۲٫۲ بوده است (نقل از سایت اینترنتی بانک جهانی). به سبب رشد اقتصادی چین در سال‌های بی‌دری حتی در بحران ۲۰۰۸، و نیز سیاست‌های توسعه اجتماعی دولت آن کشور با برخورداری از ثروت همگانی جامعه و دستاوردهای علمی-فنی، بخش‌های وسیعی از کشور در نواحی شهری و روستایی رشد اقتصادی قابل‌توجهی داشته و فقرزدایی گسترده‌ای در این کشور صورت گرفته است. بیشتر از ۸۰۰ میلیون نفر از فقر نجات یافته‌اند و به امکانات مناسب زندگی دسترسی پیدا کرده‌اند. سطح زندگی مردم به طور کلی بالا رفته و تولید ناخالص ملی سالانه سرانه از ۸۰۰ دلار در سال ۱۹۷۸ به ۴۰۰۰ دلار در سال ۲۰۱۱ و ۱۰٫۱۰۰ دلار در سال ۲۰۱۹ افزایش یافته است.

در پی بحران اقتصادی ۲۰۰۸، دولت چین برنامه اقتصادی سرمایه‌گذاری روی طرح‌های زیربنایی اقتصاد کشور را آغاز کرد و با اختصاص دادن ۱۴ درصد از تولید ناخالص ملی به ساخت مسکن، بزرگراه و راه‌آهن و به‌ویژه راه‌آهن پُرسرعت، فرودگاه و بندر، بیمارستان، و سرمایه‌گذاری روی انرژی‌های غیرفسیلی و بهبود خدمات رفاهی، رشد اقتصادی را ادامه داد. در نتیجه، برای ۲۰ میلیون نفر کار ایجاد شد. فرصت شغلی برای ۵۰۰ هزار کارگر و تکنیسین و مهندس و کارشناسان دیگر در ایجاد سریع‌ترین راه‌آهن و قطار جهان به وجود آمد، و ده‌ها هزار کیلومتر بزرگراه جدید ساخته شد. امروزه چین نزدیک به ۴۰۰ هزار کیلومتر بزرگراه و بیشتر از ۳۰۰ فرودگاه اصلی دارد. چین بیشترین تعداد اتوبوس‌های برقی و بیشترین مسیرهای قطار پُرسرعت را در جهان دارد، در حالی که آمریکا هنوز قطار پُرسرعت ندارد. امروزه بزرگ‌ترین شرکت‌های خدمات اینترنتی، بزرگ‌ترین سازنده خودرو برقی، بزرگ‌ترین سازنده پهپاد، و بزرگ‌ترین سازنده تجهیزات ارتباطات، شرکت‌های چینی هستند. چین با ۳۵ ماهواره در فضا، بزرگ‌ترین سیستم موقعیت‌یاب جهان (GPS) مستقل از سیستم‌های آمریکایی و اروپایی را دارد. چین همچنین در زمینه‌های هوش مصنوعی، داده‌های کلان، و ابداع و کاربست نسل پنجم (5G) شبکه ارتباطات بی‌سیم و موبایل که نوع تازه‌ای از شبکه ارتباطی برای مرتبط کردن هر کس و هر چیز به یکدیگر است (و همین‌ها علت اصلی «جنگ سرد» آمریکا علیه چین و مانع‌تراشی برای دسترسی چین به نیمه‌سازهای پیشرفته ساخت آمریکا و اروپاست). امروزه چین از لحاظ استفاده از پول دیجیتال و پرداخت‌های الکترونیکی برای هر نوع خرید اینترنتی در جهان سرآمد است و خرید و فروش با پول نقد در آن کشور در حال انقراض است. واحد پول چین، یوان، به قدری در تجارت جهانی قدرتمند شده است که امروزه این پول، همراه با دلار و پوند و یورو و ین، جزو پنج پول رسمی سبد ارزی صندوق بین‌المللی پول است. به گزارش تارنمای رادیو بین‌المللی چین (۲۸ بهمن ۱۴۰۰)، بر اساس تازه‌ترین داده‌های انجمن ارتباطات مالی بین‌بانکی جهانی (سویفت)، روند استفاده از یوان چین در پرداخت‌های جهانی و در معاملات بین‌المللی در سال ۲۰۲۲ به ۳٫۲ درصد رسید که رکورد جدیدی پس از سال 2015 است. به اتکای همین قدرت اقتصادی و سیاسی و تا حدی نظامی است که دولت جمهوری خلق چین اخیراً، و به‌ویژه پس از کارزار موفقیت‌آمیزش در مهار کردن همه‌گیری کووید-۱۹، در برابر قلدرمنشی‌ها و تحکیم‌ها و مداخله‌های زورگویانه قدرت‌های امپریالیستی و به‌خصوص آمریکا قاطعانه موضع‌گیری می‌کند و جایگاه خود به مثابه قدرتی انکارناپذیر در توازن قدرت جهانی را به آنها یادآوری می‌کند. نمونه‌ای از این برخورد دولت چین، در نخستین نشست نمایندگان دولت جدید آمریکا- دولت جو بایدن- با نمایندگان دولت و حزب کمونیست چین در اواخر اسفند ۱۳۹۹ در آلاسکا رخ داد، که در آن جیک سالیوان، مشاور امنیت ملی کاخ سفید، و آنتونی بلینکن، وزیر امور خارجه آمریکا شرکت داشتند. در این دیدار، در پاسخ به اظهارنظرهای مداخله‌گرانه نمایندگان آمریکا درباره موضوع‌هایی مثل وضعیت تایوان و هنگ‌کنگ، یا اقلیت مسلمانان اوغیور و اتهام حمله‌های سایبری چین به آمریکا و ضرورت تغییر رفتارهای دولت چین که «ثبات بین‌المللی را تهدید می‌کند»، وانگ یی، وزیر امور خارجه چین قاطعانه از مداخله آمریکا در امور داخلی چین انتقاد کرد، و در مقابل، به ادامه تلاش آمریکا برای حفظ سروری خود در جهان با نیروی مالی و نظامی، اعمال تحریم‌ها، تنش آفرینی، بدرفتاری با اقلیت‌ها، و سرکوب دیگر کشورها اشاره کرد و گفت که «آمریکا صلاحیت این را ندارد که از موضع قدرت با چین صحبت کند... این راه تعامل با مردم چین نیست.» مقام‌های چینی در این دیدار تأکید کردند که دولت آنها تابع مقررات و نظام سازمان ملل متحد است، نه تابع امر و نهی‌های چند کشور معدود که خود را مدافع نظم بین‌المللی قلمداد می‌کنند.

کنگره ۱۸ حزب کمونیست چین (آبان ۱۳۹۱) ضمن برشمردن دستاوردهای بسیار مهم برنامه‌های پنج‌ساله آن کشور، به مسئله‌ها و دشواری‌های مهمی نیز پرداخت که در مسیر پُرییج‌وخم توسعه اقتصادی و حرکت به سوی سوسیالیسم وجود دارد و توجه به آنها حیاتی است. ژرفش نابرابری میان نواحی شهری توسعه‌یافته در شرق و جنوب کشور و منطقه‌های به‌طور عمده روستایی مرکزی و غربی کشور که مهاجران آنها تأمین کننده نیروی کار نواحی توسعه‌یافته‌اند، و نیز تضادهای اجتماعی برآمده از نقش محوری «اقتصاد بازار سوسیالیستی» و جریان عظیم سرمایه‌های خارجی صنعتی و مالی به اقتصاد چین، و روند



ناگزیر زایش و قدرت گرفتن طبقه سرمایه دار و خرده بورژوازی فعال در کسب و کارهای خصوصی تولیدی و خدماتی در کشوری با جمعیت ۱ میلیارد و ۴۴۰ میلیون، دو روند مهمی بودند که حزب کمونیست چین در کنگره ۱۸ به آن توجه داشت. در گزارش کنگره ۱۸ حزب کمونیست چین (آبان ۱۳۹۱)، با درک پیامدهای آمیختن راه رشد سرمایه داری در برنامه های ۵ ساله توسعه، به این نکته توجه شده بود که:

«خطر این مسئله در درازمدت این است که می تواند به شکل گیری سازمان یافته بورژوازی بوروکراتیک منجر شود، یعنی قشری از سرمایه داران محلی که آفت خیلی از کشورهای در حال رشد است. وابستگی نیاز این بخش سرمایه داری به دولت / مطابق قانون و مقررات دولتی / به منظور بستن قراردادها، گرفتن وام و پروانه کار، و مشابه اینها، تا کنون مانع از آن بوده است که این بخش به طور مستقیم چالشی در برابر حزب کمونیست چین به وجود آورد.»

در نوزدهمین کنگره سراسری حزب کمونیست چین در مهر-آبان ۱۳۹۶ شی جین پینگ، دبیرکل حزب کمونیست چین، در سخنرانی گشایش کنگره، به دو هدف بنیادی و بلندمدت اقتصادی «قرن ۳ اشاره کرد: یکی، از بین بردن کامل فقر و ایجاد جامعه ای «به نسبت مرفه «تا سال ۲۰۲۱- که در پاییز سال ۲۰۲۱/۱۳۹۹ به آن دست یافت- و دیگری، تبدیل کردن چین به کشوری کاملاً توسعه یافته تا سال ۲۰۴۹، یعنی تا صدمین سالگرد بنیادگذاری جمهوری خلق چین. کنگره با توجه به مسائلی مثل الودگی هوا و خدمات اجتماعی و نابرابری اجتماعی تأیید کرد که

«... ما راه درازی برای حفظ محیط زیست در پیش داریم. در زمینه بهبود سلامت همگانی هنوز در بسیاری از عرصه ها کاستی داریم؛ و فقرزدایی امری دشوار باقی مانده است. هنوز ناهمسانی هنگفتی میان رشد مناطق شهری و روستایی، ناحیه های مختلف، و توزیع درآمد وجود دارد؛ و مردم ما با دشواری های بسیاری در عرصه های اشتغال، تحصیل، بهداشت، مسکن، نگاهداری از سالمندان روبه رو هستند... حزب و دولت در مسیر اصلاحات و بازار آزاد و گسترش فعالیت در ساختار اقتصاد جهانی به حرکت ادامه می دهند، و در کنار آن، بخش دولتی را تحکیم خواهند کرد و بسط خواهند داد. همچنین تعهد می شود که نظام اقتصادی سوسیالیستی پایه و نظام تجارت سوسیالیستی بهبود یابد.» (نامه مردم)، شماره ۱۰۴۰، ۲۰ آذر ۱۳۹۶)

از موفق ترین عرصه های فعالیت چین در عرصه جهان، طرح زیربنایی «یک کمربند، یک جاده» برای گسترش همکاری اقتصادی و فنی بین چین و دیگر کشورهای جهان در آسیا و اروپا و آفریقا و حتی تا آمریکای لاتین است. اجرای این طرح در سال ۲۰۱۳ اعلام و از سال ۲۰۱۴ آغاز شد، و در سال ۲۰۱۷ در قانون اساسی چین گنجانده شد. تا کنون ۱۲۳ کشور و ۲۹ سازمان و شرکت فراملی سند همکاری برای مشارکت در این طرح امضا کرده اند. ارزش کل معامله بین چین و کشورهای منطقه هایی که در این طرح شرکت کرده اند بیشتر از ۶۰۰۰ میلیارد دلار است. ساخت و مدرن سازی بندرها و بزرگراه ها و فرودگاه و سد ها و نیروگاه ها و دیگر تأسیسات زیربنایی، استقرار شبکه های ارتباطات نوین (اینترنتی)، و نیز طرح های جانبی مثل بیابان زدایی، مطالعات هواشناسی، مسیریابی ماهواره ای، مدیریت منابع آبی، با سرمایه مشترک یا سرمایه گذاری کامل چین، از بخش های این طرح عظیم به ابتکار جمهوری خلق چین است که همکاری بین المللی برای توسعه متقابل را ترغیب و عملی می کند.

توسعه کشورهای مثل ویتنام و چین به سوی سوسیالیسم با هدف تأمین منافع ملی و بهروری زحمتکشان کشور- که حزب کمونیست و دولت این دو کشور بارها بر آن تأکید کرده اند- با استفاده از ابزارهای بازار سرمایه داری و در شرایط مشخص این کشورها، فرایندی بغرنج است. کارل مارکس در پیش گفتار چاپ اول جلد اول ارزشمندش «سرمایه» (به «خواننده آلمانی» بیدارباش می دهد که از توسعه و رشد سرمایه داری در انگلستان و «وضع کارگران صنعتی و کشاورزی انگلیسی» درس بگیرد، چون اگر او «شانه های خود را بالا بیندازد یا بخواهد خوش بینانه خود را تسلی دهد و بگوید که در آلمان هنوز تا مدتی اوضاع بدک نیست، جز این نمی توانم به وی بانگ بزیم که این سرگذشت خود تو است که نقل می کنم...» (سرمایه، جلد اول، ترجمه ایرج اسکندری، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۲، ص ۵۱)

مارکس در ادامه می نویسد: «به خودی خود سخن از درجه بالا یا پایین توسعه تضادهای اجتماعی که از قوانین طبیعی / سرشتی / تولید سرمایه داری ناشی می شود نیست. سخن بر سر خود این قوانین، بر سر خود این گرایش هاست که با ضرورتی پولادین / بر جامعه اثر می گذارند و چیره می شوند. کشوری که از لحاظ صنعتی جلوتر از دیگران است به کشوری که کمتر توسعه یافته است، منظره آینده اش را نشان می دهد.» (همان جا)

البته در همین جا مارکس به «وزنه تعادل قوانین کارخانه...» (یعنی قوانین نظارت دولتی انگلستان، که در آلمان وجود نداشت) هم اشاره می کند که «...می تواند درد زایمان را کوتاه تر و ملایم تر کند.» (همان جا، ص ۵۲)

در کنار پیشرفت های عظیم اقتصادی- اجتماعی چین تحت رهبری حزب کمونیست چین در عرصه های گوناگون، از جمله در ایجاد بسترهای توسعه در کشورهای توسعه نیافته، معضل نابرابری های اجتماعی، به خصوص در مناطق مرکزی و غربی آن کشور، و پدید آمدن شرکت های عظیم با سرمایه های کلان و سهام داران و صاحبان میلیاردی، نگرانی هایی در مورد قدرت گیری سیاسی سرمایه داری و روند حرکت به سوی سوسیالیسم به دنبال آورده است. دولت چین یکی دو سالی است- و به ویژه در سال ۲۰۲۱- که به طور جدی برنامه مهار کردن سرمایه داری کلان، توزیع عادلانه ثروت به منظور کاهش نابرابری های اجتماعی، و تأمین «رفاه مشترک» در سطح کشور، از جمله در تأمین همگانی مسکن، آموزش، و مراقبت های بهداشتی را دنبال می کند. به همین دلیل است که هواداران سوسیالیسم با بیم و امید به روند توسعه کنونی چین و نیز ویتنام چشم دوخته اند.

چشم انقلابی و تاریخی جامعه بشری به سوسیالیسم مستلزم نفی کامل امپریالیسم و سرمایه داری است. عمل مؤثر و هدفمند حزب های کمونیست، حزب های مدافع منافع طبقه کارگر، در ایجاد جبهه متحد زحمتکشان و همکاری مشترک نیروهای مردمی و ترقی خواه در این جبهه، عاملی اثرگذار در گسترش جنبش مبارزاتی طبقه کارگر و زحمتکشان بر ضد امپریالیسم و انحصارها، و موفقیت این مبارزه است.

حزب ما به اتکای درکی که از ماتریالیسم تاریخی دارد، با خوش بینی به آینده می نگرد. شکست ها و عقب گرد های بشر در تلاش برای ساختن جامعه ای عادلانه، متوقف شدن چرخ حرکت تاریخ به سمت تکامل و تغییرهای انقلابی پیشرو نیست. این روند پریپیچ و خم و دشوار همچنان ادامه دارد. بشر در قرن بیستم امکان یافت که تا نخستین تجربه خود را در ساختن چنین جامعه ای بیازماید. تجربه های به دست آمده در آن روند توشه راهی پُر بار برای تلاش نسل های بعدی است. امروزه کمونیست های جهان با بهره گیری از آن تجربه ها، و با توجه به شرایط مشخص و ویژه هر کشور، راه خود را برای رسیدن به سوسیالیسم پیدا می کنند. در این تجربه های تازه، اشتباه های دیگری ممکن است روی دهد، ولی آنچه مسلم است، نظام ناعادلانه سرمایه داری رو به افول دارد و سوسیالیسم در چشم انداز آینده جامعه بشری است. مبارزه حزب توده ایران در مسیر حرکت قانونمند جنبش مردم و زحمتکشان ایران، برای تحقق همین چشم انداز است.

## ۱۵. مبارزه جهانی در دفاع از صلح

در جهان زیر سلطه امپریالیسم و به طور کلی سرمایه داری، نظامیگری و جنگ و غارت و ویرانی زیست بوم، دست در دست هم، زندگی و بقای بشر و دیگر جانداران روی کره زمین را تهدید می کنند. از این نظر، مبارزه در دفاع از صلح و پیکار در راه حفظ محیط زیست پیوندی تنگاتنگ با یکدیگر دارند. در تاریخ معاصر، قدرت های امپریالیستی و نیروهای ارتجاعی از هر فرصتی که داشته اند برای کوبیدن بر طبل جنگ به منظور تأمین منافع سرمایه دارانه و رسیدن به هدف های غیرانسانی خود استفاده کرده اند. صنایع تسلیحاتی و امنیتی و نظامی و انواع و اقسام خدمات جانبی آنها، از ایجاد جوّ تنش و درگیری، و راه اندازی جنگ ها- چه مستقیم و چه نیابتی - سودهای کلانی می برند و به همین دلیل، اساساً خواهان جنگ های بی پایان و در نتیجه سودهای بی پایان اند. به موازات

نظامیگری قدرت‌های امپریالیستی، مبارزه برای حفظ صلح و برای پیشرفت مسالمت‌آمیز ملت‌ها هرگز متوقف نشده است، اگرچه با فراز و نشیب‌هایی روبه‌رو بوده است. حکومت‌های استبدادی، مثل جمهوری اسلامی ایران، از شرایط جنگی و متشنج برای خفه کردن صدای مردمی که خواهان تأمین و تضمین حقوق اجتماعی و عدالت اجتماعی‌اند، و سرکوب جنبش‌های اعتراضی عدالت‌جو و آزادی‌خواه استفاده می‌کنند. در جنگ‌ها، زحمتکشان همیشه قربانیان اصلی‌اند، چون هم جان و خانه و کاشانه و زندگی‌شان تباه می‌شود و هم شرایط برای بیکارشان در راه زندگی شایسته بسیار دشوار می‌شود. بودجه‌های صدها میلیاردی قدرت‌های نظامی بزرگ دنیا مثل آمریکا و ناتو، فقط به وخیم‌تر شدن این وضع می‌انجامد. شکل‌گیری ائتلاف‌های نظامی-سیاسی-اقتصادی جدید در مناطق گوناگون جهان به منظور حفظ کنترل راه‌های آبی و زمینی و هوایی یا مقابله با «خطر چین (و روسیه)، نگرانی‌هایی جدی برای صلح و بقای حیات در روی زمین به وجود آورده است. در کنار ائتلاف‌های نظامی بزرگی مثل ناتو، شاهد ائتلاف‌های تازه‌ای مثل آکوس (AUKUS)، میان استرالیا و بریتانیا و آمریکا، سپتامبر ۲۰۲۱) و کواد (QUAD)، شامل هند و ژاپن و آمریکا و استرالیا در منطقه اقیانوس‌های آرام و هند، نوامبر ۲۰۱۷) هستیم که دست‌کم از رزمایش‌های آنها چنین به نظر می‌آید که هدف اصلی آنها مقابله با قدرت چین است.

وجود تسلیحات هسته‌ای و کوچک‌ترین احتمال بروز جنگ هسته‌ای مایه نگرانی ملت‌های جهان است، زیرا که پیامدهای چنین جنگی محدود به یک کشور یا حتی یک منطقه نخواهد ماند. مجهر کردن ارتش‌ها- از جمله زیردریایی‌ها- به موشک‌هایی با کلاهک‌های هسته‌ای خطری است که بقای حیات بر روی کره زمین را تهدید می‌کند. تهدیدهای آمریکا علیه چین و روسیه، مناقشه بر سر تمدید پیمان کاهش تسلیحات استراتژیک (هسته‌ای) موسوم به «استارت جدید» میان آمریکا و روسیه، تنش میان دو کره، و درگیری‌های مرزی میان هند و پاکستان یا هند و چین، که در آنها یک یا هر دو طرف صاحب تسلیحات هسته‌ای هستند، مایه نگرانی جدی است. روز سوم بهمن ۱۳۹۸، در بولتن دانشمندان اتمی که «ساعت روز قیامت» را رصد می‌کنند (ساعتی که هرچه نزدیک‌تر به نیمه‌شب باشد، نشان از احتمال بیشتری از وقوع فاجعه‌ای جهانی است) بیانیه‌ای منتشر شد و هشدار داده شد که جامعه بشری اکنون در مقطع ۱۰۰ ثانیه به نیمه‌شب فاجعه قرار دارد که در تاریخ ۷۳ ساله این ساعت نماند، بی‌سابقه بوده است! در سال ۱۹۴۳ عقربه این ساعت نماندین روی ۷ دقیقه به نیمه‌شب بود. در سال ۱۹۹۰ عقربه روی ۱۰ دقیقه و سپس از سال ۲۰۱۸ روی ۲ دقیقه به نیمه‌شب قرار گرفت. در بیانیه بولتن دانشمندان اتمی (۳ بهمن ۱۳۹۸) آمده است: «جامعه بشری با دو خطر هم‌زمان روبه‌روست که بقای آن را تهدید می‌کند: جنگ هسته‌ای و تغییرهای آب‌وهوایی، که عواملی مثل جنگ‌افزارهای سایبری این وضعیت را خطرناک‌تر هم می‌کند.» (سایت اینترنتی دانشمندان اتمی، ۲۳ ژانویه ۲۰۲۰)

#### ۱۶. مبارزه برای حفظ محیط زیست

از دیگر قربانیان سرمایه‌داری جهانی شده و نولبرالی، زیست‌بوم روی کره زمین است. همان‌طور که مارکس در اثر دوران‌سازش «سرمایه» (نشان داد، بازتولید گسترده سرمایه‌داری بر اساس رشد ماریپیچی است، بدین معنا که در هر برگشت سرمایه و نقد کردن «اضافه‌ارزش موجود در کالا، سرمایه‌ای بیشتر از سرمایه دور قبلی به گردش می‌افتد و به همان نسبت، سرمایه‌دار سود بیشتری نسبت به دور قبلی نیز انتظار دارد. به همین دلیل، سرمایه‌دار تمایل دارد که هر دور برگشت سرمایه را تا حد امکان سریع و کوتاه‌مدت‌تر کند تا باز هم سود بیشتری حاصل کند. مطابق نظر رایج میان اقتصاددانان سرمایه‌داری، اقتصاد «سالم» که در آن اکثر سرمایه‌داران به سودی معقول دست یابند، اقتصادی است که به طور مداوم در حدود ۵/۲ درصد در سال نسبت به سال گذشته رشد داشته باشد. بدین ترتیب است که حجم اقتصاد سال به سال به صورت تصاعدی افزایش می‌یابد.

سرسخت ذاتی نظام سرمایه‌داری چنین است که چرخ‌های آن، فارغ از نیازهای انسان یا محدودیت‌های طبیعت، برای حداکثرسازی سود و انباشت سرمایه می‌چرخد و در این راه هر چقدر ماده و انرژی لازم باشد مصرف می‌کند. ترویج مصرف‌گرایی از راه‌های گوناگون، از جمله تعریف کردن «نیاز»‌های تازه برای مصرف‌کنندگان، از شیوه‌های اصلی سرمایه‌داری برای تحقق سود سرمایه و سرعت بخشیدن به آن است. نظام سرمایه‌داری طبیعتی را که به همه انسان‌های ساکن کره زمین تعلق دارد، به صورت کالایی در خدمت سرمایه و کسب سود در آورده است و در این راه آن را به ویرانی کشانده است. به قول مارکس: «تولید سرمایه‌داری در حالی که تکنیک و سازمان فرایند تولید اجتماعی را ترقی می‌دهد، گورکن سرچشمه ثروت‌ها، یعنی زمین و کارگر است.» (سرمایه، جلد اول، ترجمه ایرج اسکندری، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۲، ص ۴۶۱)

جنگل‌زدایی برای تهیه چوب یا جاده‌کشی یا فراهم کردن زمین کشاورزی، مصرف بی‌رویه سوخت‌های فسیلی به‌ویژه برای وسایل حمل‌ونقل زمینی و هوایی و دریایی و نشر گازهای گلخانه‌ای (مثل دی‌اکسید کربن و متان)، مصرف بی‌رویه آب برای تولید گوشت و محصولات کشاورزی، ماهی‌گیری صنعتی در مقیاس بسیار بزرگ، استخراج بی‌رویه کانی‌های لازم برای وسایل الکترونیکی، تولید ضایعات و زباله‌های پلاستیکی و الکترونیکی در مقیاسی سرسام‌آور، آلودگی اقیانوس‌ها بر اثر تخلیه پساب‌های صنعتی و رفت‌وآمد کشتی‌های تجاری و ناوهای نظامی در مقیاسی عظیم، و همچنین نظامیگری و آلودگی‌های رادیواکتیو، همگی از راه‌های گوناگون، از جمله افزایش گازهای گلخانه‌ای در جو زمین، سبب آسیب دیدن جدی محیط‌زیست شده است.

سیل و توفان و خشکسالی و بیابان‌زایی و آتش‌سوزی جنگل‌ها و آب شدن یخ‌های قطبی و هیمالیا، نابود شدن زیستگاه‌های جانوران و اختلال در تغذیه و تولیدمثل و مهاجرت‌های فصلی آنها، و مهاجرت‌های گروهی انسان‌ها برای گریز از شرایط وخیم زیست‌محیطی، نمونه‌هایی از آسیب‌هایی است که به زیست‌بوم روی زمین زده شده است. روز پنجشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۹۸، گرم‌ترین روز در جزیره‌ای در قطب جنوب با دمای ۲۰/۷۵ درجه سانتی‌گراد گزارش شد که نشان می‌دهد جنوبگان یا قاره قطب جنوب، با سرعتی بیش از میانگین سرعت گرمایش کره زمین در حال گرم شدن است. تغییرهای زبان‌بار آب‌وهوایی می‌تواند به اختلال در زنجیره غذایی، مشکل کم‌آبی و دسترسی به آب آشامیدنی کافی، راه افتادن موج «مهاجرت‌های زیست‌محیطی» (برای فرار از سیل و توفان و سونامی و...) و نیز وقوع درگیری‌های نظامی منجر شود، که مثال بارز آن، جنگ دارفور در سودان بود که یکی از علت‌های مهم آن، مناقشه بر سر دسترسی به منابع طبیعی مثل زمین و چراگاه و آب بود. این چرخه معیوب نظامیگری و جنگ و تغییرهای زبان‌بار زیست‌محیطی باید متوقف شود. بیست و ششمین نشست آب‌وهوایی (کاپ۲۶) دوست کشور عضو سازمان ملل متحد در آبان ۱۴۰۰ در شهر گلاسکو، اسکاتلند، نیز گامی جدی در راه متوقف کردن گرمایش زمین برداشت، گرچه برای نخستین بار در این نشست‌ها از تأثیر سوخت‌های فسیلی بر گرمایش زمین صحبت شد، و بر «کاهش یارانه‌های سوخت‌های فسیلی و مصرف زغال سنگ» - «نه قطع یارانه‌ها و توقف مصرف زغال سنگ» - و نیز کاهش نشر گاز متان توافق شد. در نشست ۲۰۱۵ در پاریس توافق شده بود که میزان گرمایش زمین به ۱/۵ درجه سانتی‌گراد محدود شود که مستلزم کاهش شدید انتشار گازهای کربنی (گلخانه‌ای) است. در حال حاضر، جو کره زمین ۱/۱ درجه سانتی‌گراد گرم‌تر از دوره زمانی پیش از انقلاب صنعتی اول است. در جریان برگزاری نشست گلاسکو، چین و آمریکا که بزرگ‌ترین انتشاردهندگان گازهای گلخانه‌ای هستند، توافق کردند که برای جلوگیری از گرمایش زمین بیشتر از ۱/۵ درجه، با یکدیگر همکاری و همکاری کنند. پیش از این، هیئت بین‌دولتی بررسی تغییرهای آب‌وهوایی در گزارش خود در مرداد ۱۴۰۰ اعلام کرده بود که در صورت حفظ روند موجود، احتمالاً در حدود سال ۲۰۳۰/۱۴۰۹ از خط قرمز مهار میانگین افزایش دمای کره زمین در حد ۱/۵ درجه سانتی‌گراد که در توافق پاریس آمده است، عبور خواهیم کرد. گفتنی است که به گزارش ایسنا در شهریور ۱۴۰۰، بر اساس یافته‌های پژوهشی محققان دانشگاه‌های علامه طباطبائی و تهران، در سه دهه اخیر فقط حداکثر یک درصد از انرژی مورد نیاز ایران از انرژی‌های تجدیدپذیر تأمین شده است.

جنبش‌های صلح و محیط‌زیست هر کدام به سهم خود در این راه سخت در تلاش‌اند تا آینده‌ی حیات بر روی کره‌ی زمین قربانی نظام ویرانگر سرمایه‌داری و جنگ‌طلبی‌های امپریالیستی و ارتجاعی نشود. امروزه جنبش‌های زیست‌محیطی در سراسر جهان فعالانه علیه تخریب زیست‌بوم کره‌ی زمین تلاش می‌کنند و از رهبران کشورها خواهان اقدام جدی برای مقابله با بحران زیست‌محیطی و بقای حیات بر روی کره‌ی زمین‌اند. جنبشی که جوانانی مانند گرتا تونبرگ آغاز کردند و امروزه جهانی شده است، از جمله تظاهرات «جمعه‌ها برای آینده»، و حضور این جنبش‌ها در مجمع‌های قدرت‌های سرمایه‌داری مانند همایش داووس یا همایش‌های آب‌وهوایی سازمان ملل متحد، چشم‌انداز امیدبخشی دارد. کمونیست‌ها و دیگر نیروهای چپ نیز در تلاش خود برای نجات جامعه‌ی بشری از بربریتی که سرمایه‌داری به همراه می‌آورد، همواره از فعالان و پیشگامان جنبش‌های صلح و محیط‌زیست بوده‌اند و خواهند بود.

### ۱۷. مبارزه‌ی زحمتکشان در مسیر پایه‌ریزی جایگزین‌های کارا و انسانی برای سرمایه‌داری

حضور فعال زحمتکشان در جنبش‌های مردمی، به علت خاستگاه طبقاتی آنها، عامل مهم و مؤثری در رادیکال کردن و موفقیت این جنبش‌ها و رسیدن آنها به هدف‌های نهایی‌شان است. در همین روند، حضور حزب‌های کمونیست مدافع منافع طبقه‌ی کارگر و ارائه‌ی برنامه‌ها و سیاست‌های مناسب در زمینه‌ی تشکیل اتحادها و پیشبرد خواست‌های جنبش نیز عاملی اثرگذار بر موفقیت این جنبش‌هاست. بحران‌های جهان سرمایه‌داری می‌توانند قشرهای اجتماعی وسیعی را برای دفاع از صلح و محیط‌زیست به صحنه بکشانند و به مبارزه‌ای گسترده و اصولی هدایت کنند. حضور نوجوانان و جوانان، دانش‌آموزان و دانشجویان، در جنبش‌های محیط‌زیست، صلح، و عدالت اجتماعی در سال‌های اخیر چشم‌انداز امیدبخشی برای پیروزی این جنبش پدید آورده است. به‌رغم کوشش نظریه‌پردازان و ستایشگران نظام سرمایه‌داری که می‌خواهند قدری و تجاوزگری را دفاع از دموکراسی، و ویران کردن محیط‌زیست را ضرورت توسعه و ترقی بنمایانند، یا بحران اقتصادی جهان سرمایه‌داری و پیامدهای آن را ناشی از اشتباه، موقت، و موضعی، و نه ناشی از سرشت استثمارگر و سودجوی این نظام نشان دهند، مبارزه‌ی زحمتکشان در مسیر پایه‌ریزی جایگزین‌های کارا و انسانی برای نظام سرمایه‌داری پیوسته و قاطعانه ادامه دارد و گسترش می‌یابد. زندگی مهم‌ترین درس‌ها را به مبارزان صلح و سوسیالیسم داده است. جنبش جهانی کمونیستی-کارگری نیز پس از عقب‌نشینی موقت بعد از فروری ۱۹۱۷ اردوگاه سوسیالیسم، به سهم خود از نو و با پیگیری به بازسازی توانایی تاکتیکی و سازمانی خود در اتحادی انترناسیونالیستی پرداخته و موفقیت‌های قابل توجهی به دست آورده است، اگرچه به ضعف‌های خود و ضرورت تلاش برای برطرف کردن آنها نیز به‌خوبی آگاه است.

گسترده‌گی بی‌سابقه‌ی مبارزه با پیامدهای نولیبرالیسم اقتصادی و جهانی‌سازی که تظاهر آشکار و برجسته‌ی آن در زمستان ۱۳۷۷ (نوامبر ۱۹۹۸) در تظاهرات توده‌یی بزرگ سازمان‌یافته در شهر سیاتل آمریکا دیده شد، در سال‌های بعد و تا کنون به شکل‌های گوناگون ادامه یافته است: از اعتراض‌های کارگری در مصر و بهار عرب و تسخیر وال استریت در آمریکا با شعار «ما ۹۹ درصدی‌ها هستیم» گرفته تا تظاهرات مردم اسپانیا و یونان و ایرلند و جنبش سندیکایی سودان و بزرگ‌ترین اعتصاب سراسری تاریخ در هند و جنبش جلیقه زردهای فرانسه و تظاهرات زحمتکشان در شیلی و لبنان و عراق و ایران، جنبش سراسری آمریکاییان به انگیزه قتل سیاه‌پوستان و تبعیض نژادی گسترده، و جنبش بزرگ زیست‌محیطی که سراسر جهان را فرا گرفته است.

کارزار جهانی برای بهبود زندگی انسان‌های ساکن کره‌ی زمین - که بی‌تردید حاصل پیامدهای اسفناک و خانمان‌برانداز سرمایه‌داری جهانی است - هم در درون ملت‌ها و هم در نهاد‌های ملی و بین‌المللی - البته زیر فشار جنبش‌های مردمی - سال‌هاست که ادامه دارد. برای مثال، ۱۹۳ کشور حاضر در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سپتامبر سال ۲۰۱۵ (مهر ۱۳۹۴) «برنامه توسعه ۲۰۳۰» با عنوان «دگرگون کردن جهان ما: برنامه توسعه پایدار ۲۰۳۰» را تصویب کردند که ۱۷ هدف برنامه‌یی را در دستور کار قرار داد. آماج نهایی این برنامه، پایان دادن به فقر، حفاظت از کره‌ی زمین و حیات بر روی آن، تأمین و تضمین صلح و رفاه، و به طور کلی تحقق آینده‌ای بهتر و زیست‌پذیرتر برای همه ساکنان کره‌ی زمین تا سال ۲۰۳۰ است. کشورهایی که این سند توسعه پایدار و زیست‌پذیر را پذیرفتند، با التزام به اینکه «هیچ‌کس را نباید نادیده گرفت» متعهد شدند که تأمین امکان پیشرفت برای جوامعی را که از همه عقب‌ترند در اولویت قرار دهند. سرفصل‌های این هدفه هدف جهانی برای همه ساکنان کره‌ی زمین عبارتند از: نبود فقر، نبود گرسنگی، رفاه و سلامتی خوب، آموزش با کیفیت بالا، برابری جنسیتی، دسترسی به آب تمیز و امکانات بهداشتی، انرژی پاک و ارزان‌قیمت، کار شایسته و رشد اقتصادی، صنعت و نوآوری و زیرساخت‌ها، کاهش نابرابری‌ها، جوامع و شهرهای زیست‌پذیر، تولید و مصرف مسئولانه، اقدام درباره تغییرهای آب‌وهوایی زبان‌بار، حفاظت از زندگی در دریاها و اقیانوس‌ها، حفاظت از زندگی بر روی زمین، صلح و عدالت و نهاد‌های قدرتمند، و همیاری در رسیدن به این هدف‌ها. روشن است که تحقق این هدف‌های میرم انسانی مستلزم برخورداری از دانش و امکانات و خلاقیت و امکانات مالی و تعهد همه ملت‌هاست تا بتوان فقر و گرسنگی و بیماری‌های خطرناک و تبعیض‌های گوناگون را ریشه‌کن کرد و زندگی شایسته انسان امروزی را در روی کره‌ی زمین فراهم آورد.

امروزه ندهایی از آمریکا و اروپا برای کوتاه کردن دست سرمایه‌ی مالی و گرفتن مالیات‌های سنگین از ثروتمندان و بازگشت به الگوی «کینزی» سرمایه‌داری شنیده می‌شود. از جمله، در آمریکا صحبت از «قرارداد نوین سبز» شده است که بخشی از نمایندگانی رادیکال و ترقی‌خواه حزب دموکرات برای لغو بدهی‌های مردم به بانک‌ها، بهبود وضعیت زندگی زحمتکشان، و نجات محیط‌زیست ارائه داده‌اند. برنامه‌های مشابهی در بریتانیا (از سوی جناح چپ حزب کارگر) و دیگر کشورهای اروپایی (از جمله توسط گروه DiEM25) برای دموکراتیک‌تر کردن ساختارهای سیاسی و اقتصادی ملی و اروپایی ارائه شده است. اخیراً «انترناسیونال ترقی‌خواهان» نیز با مشارکت چهره‌هایی مثل نوام چامسکی، نیومی کلاین، و یانیس واروفاکیس و حمایت DiEM25 و انستیتو سندرز با شعار «زمان آن فرا رسیده است که ترقی‌خواهان جهان متحد شوند» (به منظور مقابله با پیامدهای زبان‌بار نولیبرالیسم، شکست دادن ملی‌گرایی عوام‌فریب و خودکامه و راست‌گرایان افراطی، و احیای نهاد‌های دموکراسی مردمی، و رفع نابرابری‌های جهانی، یا به عرصه گذاشتن نشست‌های سالانه حزب‌های کمونیست و کارگری، «همایش اجتماعی جهان» برضد جهانی‌سازی و نولیبرالیسم، و «همایش مردم» در دفاع از منافع طبقه کارگر و محرومان و «همایش چپ» متشکل از فعالان و دانشگاهیان و روشنفکران چپ در آمریکا، از دیگر گردان‌های ترقی‌خواه و چپ مبارز علیه سرمایه‌داری‌اند.

برخی از هواداران الگوی سرمایه‌داری «کینزی» در ایران و جهان، به دلیل وجود خدمات اجتماعی دولتی رایگان و گرایش سوسیال دموکراسی در آن در مقایسه با نولیبرالیسم اقتصادی کنونی، آن را سرمایه‌داری با «چهره انسانی» می‌نامند. گفتنی است که ویژگی‌های مثبت «دولت‌های رفاه» در ربع سوم قرن بیستم و تا پیش از تهاجم نولیبرالیسم، دستاورد مبارزه خود زحمتکشان، به‌ویژه با نگاه به دستاوردهای اجتماعی چشمگیر سوسیالیسم در اتحاد شوروی و دیگر دولت‌های سوسیالیستی بود. دولت‌های سرمایه‌داری «رفاه» در کشورهای غربی، و به‌ویژه در اروپا، مجبور شدند امتیازهایی به زحمتکشان بدهند. و تازه همین دستاوردها نیز پس از فروری دولت‌های سوسیالیستی در اتحاد شوروی و اروپای شرقی به‌تدریج مورد دستبرد دولت‌های سرمایه‌داری قرار گرفته است.

در آمریکای لاتین نیز موج حرکت‌های ضدسرمایه‌داری در قرن بیست‌ویکم در کشورهای متعدد ادامه داشته است، از جمله در نیکاراگوئه، شیلی، ونزوئلا، اکوادور، برزیل، آرژانتین، بولیوی، اورگوئه، و البته کوبا. از آنجا که امپریالیسم آمریکا کشورهای مرکزی و جنوبی قاره آمریکا را همیشه «حیاط خلوت» خود می‌دانسته است، حاضر به پذیرش شکل‌گیری دولت‌های دموکرات با گرایش‌های ضدسرمایه‌داری و چپ در این قاره نیست و به انواع وسایل، از تحریم گرفته تا کودتای نظامی و سیاسی، برای فروخواندن این موج تلاش می‌کند. در مجموع، افزایش آگاهی و رشد جنبش‌های ضدسرمایه‌داری و

عدالت خواهانه در این قاره، امیدبخش است.

توسعه کیفی و کمی رشته‌های پیوند دهنده جنبش کمونیستی و کارگری-سندیکایی با فعالان محیط زیست، جنبش‌های مدنی عدالت خواهانه، و جنبش صلح و ضد جنگ- که همگی در مقطع‌های گوناگون ویژگی‌های عدالت خواهانه و فراملی از خود نشان داده‌اند- امیدهای واقعی به پیشرفت صلح آمیز و عادلانه برای همه ملت‌ها و امکان پذیر بودن ساختن جهانی دیگر را افزایش داده است. برآیند این نیروها و جنبش‌ها توانی بالقوه برای عقب راندن جهانی سازی و نفی کامل سرمایه داری نو لیبرال و حتی گذر از نظام سرمایه داری در شرایط مشخص دارد. جنبه‌های عمده این جنبش جهانی عدالت خواهی، دفاع از صلح، محیط زیست، و پیشرفت مسالمت آمیز را، که حزب توده ایران، به مثابه عضوی از حزب‌های کمونیست و کارگری جهان، در آن شرکت فعال دارد، می‌توان در این موارد خلاصه کرد:

- پیکار عمومی جامعه بشری با بی‌عدالتی اجتماعی-اقتصادی، برتری قومی و نژادی و جنسیتی، و نقض حقوق پناهندگان و مهاجران جنگی و زیست محیطی و اقتصادی
- پیکار با پاپمال شدن حق حاکمیت ملی ملت‌ها در راه مردمی و دموکراتیک کردن روابط اقتصادی-سیاسی بین المللی
- لغو بدهی‌های سرسام آور فقیرترین کشورهای در حال توسعه که هر سال بخش بزرگی از درآمد ملی آنها صرف پرداخت بدهی‌هایی می‌شود که بازپرداخت کامل آنها غیرممکن است
- تنظیم نظام بین المللی عادلانه قیمت گذاری کالاها کشورهای در حال توسعه، تعرفه واردات و صادرات عادلانه در تجارت خارجی این کشورها
- بسط همکاری‌های علمی-فنی و یاری رسانی به کشورهای در حال توسعه برای توسعه نیروهای تولیدی به منظور از بین بردن فقر و بالا بردن سطح زندگی زحمتکشان، با توجه به حفظ محیط زیست، و کاهش فاصله زیاد بین این کشورها و کشورهای پیشرفته
- یاری رسانی اقتصادی و علمی-فنی به کشورهای در حال توسعه برای مقابله با پیامدهای زیان بار تغییرات آب و هوایی مثل بالا آمدن سطح دریاها و خشکسالی و قحطی و آتش سوزی و توفان‌های ویرانگر
- پیکار همگانی و مشترک در سراسر جهان برای حفظ زیست بوم روی کره زمین و مقابله با عملکرد ویرانگر شرکت‌های فراملی و دولت‌های سرمایه داری پیشرفته
- مبارزه در راه تأمین حقوق بشر در همه کشورهای جهان مطابق با اعلامیه جهانی حقوق بشر
- تقویت سازمان ملل متحد و نهادهای وابسته به آن بر پایه محتوای دموکراتیک از راه اصلاح اساسی روابط حاکم بر این سازمان، تأمین حقوق کشورهای در حال توسعه، تغییر در ساختار حق و ویژه قدرت‌های بزرگ که بارها سد راه تأمین نظر و خواست اکثریت کشورهای عضو شورای امنیت و خود سازمان ملل متحد بوده است
- نفی و طرد حکومت‌های استبدادی، از اسلام‌گرا گرفته تا شبه فاشیستی و راست افراطی
- منحل کردن همه پیمان‌های نظامی منطقه‌ای، به ویژه پیمان تجاوزگر ناتو
- پایان دادن به نظامیگری، جلوگیری از مداخله نظامی و سیاسی قدرت‌های بزرگ در امور داخلی کشورهای دیگر (از جمله از راه تحریم‌ها و محاصره‌های اقتصادی)، و برچیدن پایگاه‌های نظامی خارجی در سراسر جهان
- نابود کردن تسلیحات کشتار جمعی هسته‌ای، شیمیایی، بیولوژیکی، و ایجاد زمینه‌های عینی برای خلع سلاح عمومی
- مبارزه با هرگونه تلاش به هدف نظامیگری در فضا و کشتادن مسابقه تسلیحاتی به فضا

## ۱۸. جمع بندی

مشخصه‌های کنونی اوضاع جهان را پس از سه دهه تاخت و تاز بدون رقیب نظام سرمایه داری پس از فروری اتحاد شوروی و دولت‌های سوسیالیستی اروپای شرقی، به طور کلی از یک سو می‌توان بدین صورت جمع بندی کرد:

درهم آمیختگی سرمایه‌های مالی-بانکی و قماری با دیگر انحصارهای بزرگ سرمایه داری (شامل شرکت‌های فناوری اطلاعاتی، رسانه‌ای، و اینترنتی) و تسلط سیاسی این مجموعه بر حکومت کشورهای قدرتمند امپریالیستی و به طور کلی بر حیات جامعه، بحران‌های اقتصادی-اجتماعی عمیق و خانمان برانداز که در دوره کاربست الگوی نو لیبرالی، جهانی سازی، و انقلاب فناوری اطلاعاتی تناوب بیشتری یافته است، تشدید استثمار زحمتکشان و پاپمال کردن حقوق بنیادی آنها، تبعیض نژادی و بیگانگی‌ها، نابرابری عمیق و گسترده درآمدها و دارایی‌ها در بین جوامع گوناگون و در بین قشر کوچکی از هر جامعه و اکثریت مطلق آن،

نظامیگری و به خطر افتادن مکرر صلح و آرامش، راه اندازی و دامن زدن به جنگ‌های نیابتی ویرانگر و مرگ بار از سوی قدرت‌های امپریالیستی، تلاش امپریالیسم آمریکا برای حفظ و تحکیم سرکردگی اش در جهان سرمایه داری و به طور کلی در سراسر جهان، دخالت قدرت‌های بزرگ سرمایه داری در امور داخلی کشورهای دیگر شامل مداخله سیاسی و تجاوز نظامی، تشکیل ائتلاف‌های نظامی-امنیتی متعدد در مناطق گوناگون جهان، و تحریم‌های اقتصادی کمرشکن، گسترش ناسیونالیسم افراطی و جهان بینی‌های سیاسی و اجتماعی راست‌گرای افراطی و نو-فاشیستی و عوام فریبانه به ویژه در اروپا و آمریکا از یک سو، و از سوی دیگر، واپس گرایی مذهبی به ویژه در آسیا و آفریقا (بنیادگرایی اسلامی، امثال طالبان و داعش و القاعده و نظام ولایی ایران و وابستگانش در کشورهای دیگر) و تهدید دائمی تروریسم، و استفاده مستقیم و غیرمستقیم امپریالیسم از آن، و

آسیب دیدن جدی و خطرناک زیست بوم در سراسر جهان

بوده ایم. حاصل این روند، وخیم تر شدن بیش از پیش شرایط زندگی زحمتکشان به طور عام، پاپمال شدن استقلال و اقتصاد ملی و دموکراسی در کشورهای پیشرفته و در کشورهای توسعه نیافته یا در حال توسعه در آفریقا، آسیا، و آمریکا، و تهدید شدن بقای نوع بشر و حیات بر روی کره زمین بوده است.

از سوی دیگر، و در چنین بستری، چشم انداز امیدبخش تلاش برای تأمین زندگی شایسته را شاهد بوده ایم:

نبرد عمومی و طبقاتی زحمتکشان به شکل‌های گوناگون برای تحقق یا حفظ دموکراسی و صلح و حقوق و آزادی‌های دموکراتیک،

پیکار برای متوقف کردن ویرانگری و سرکوب و بی‌عدالتی نظام سرمایه داری به شکل‌های گوناگون در سراسر جهان،

تلاش جنبش‌های کمونیستی-کارگری، صنفی-طبقاتی، مدنی، صلح خواهانه، و عدالت خواهانه مردمی در عرصه‌های گوناگون اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، زیست محیطی، و کوشش صلح آمیز ملت‌ها در کشورهای مثل کوبا و ویتنام و چین برای استقرار سوسیالیسم و حفظ و گسترش دستاوردهای مردمی آن.

گروه بندی‌های قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای و توازن نیروها در این نبرد طبقاتی و عمومی، میزان شکل، پیگیری، و تداوم جنبش‌های مبارزاتی در شرایط مشخص هر ملت، و میزان موفقیت نیروهای طبقاتی-اجتماعی گوناگون در پیشبرد هدف‌های خود، در برآمد این نبرد تعیین کننده است. ولی آنچه در آن تردیدی نیست، این است که تا زمانی که نابرابری و فساد و بی‌عدالتی و استبداد و ستم طبقاتی و انواع ستم‌های اجتماعی دیگر وجود دارد، این مبارزه

## ب- سیمای ایران در سؤمین دهه هزاره سؤم میلادی

### ۱. درآمد

برای درک وضعیت کنونی ایران، لازم است به اختصار به تغییر و تحوّل های ایران در قرن بیستم و دو دهه نخست قرن بیست و یکم میلادی اشاره ای گذرا بشود. ویژگی اساسی این تحوّل ها- که از جنبش و انقلاب مشروطیت تا حکومت جمهوری اسلامی را در بر می گیرد- از یک سو آغاز روند حرکت جامعه از نظام ارباب-رعیتی فئودالی به سمت نظام سرمایه داری و برقراری حکومت های دیکتاتوری و ضد مردمی سلطنتی و ولایتی، و از سوی دیگر، مبارزه ملت ایران و به ویژه زحمتکشانشان برای تعیین سرنوشت خود و کشور، پیشرفت و آبادانی، و برخورداری از حقوق و آزادی های دموکراتیک و استقلال سیاسی-اقتصادی کشور بوده است. تحوّل های تاریخی این دوره، مظهر خود را بر تحوّل های امروزی میهن ما زده است، که از آن جمله است ادامه پیکار برای به سرانجام رساندن دو انقلاب مشروطیت و بهمن ۵۷ که هر دو، با وجود تغییرهای رو به جلو که در جامعه به وجود آوردند، در رسیدن به هدف های اصلی خود در تأمین عدالت اجتماعی، استقلال و حقوق و آزادی های دموکراتیک ناکام و ناتمام ماندند. در چنین بستری است که جنبش ضد دیکتاتوری و عدالت خواهانه امروز ایران در جریان است.

### ۲. انقلاب بهمن ۱۳۵۷

در حدود دو دهه بعد از انقلاب مشروطیت، سلطنت پهلوی ها در ایران (۱۳۰۴ تا ۱۳۵۷) آغاز شد که دوره حکومتی مستبد، وابسته، و پلیسی بود. به رغم اصلاحات مثبتی که زیر فشار جنبش مردمی و گاه عوامل خارجی به همت اندیشمندان آزاده و میهن دوست در کشور صورت گرفت، منابع نفت کشور ما به غارت برده شد، نابرابری ها و فاصله طبقاتی افزایش یافت، ایران به جولانگاه مستشاران نظامی غربی و پایگاه جاسوسی و ژاندارمی در منطقه تبدیل شد، و جنبش های آزادی خواهانه کشور، از جمله جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران و جنبش ملی مردم آذربایجان و کردستان به شدیدترین و خشن ترین شکل ممکن سرکوب و به خون کشیده شد. در نبود آزادی و عدالت در حکومت پهلوی ها و شدت یافتن نارضایتی اکثریت مردم، مبارزه با حکومت پهلوی دوّم سرانجام به انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و سرنگونی آن حکومت انجامید. در کنار انقلاب مشروطیت، انقلاب بهمن نیز یکی از مهم ترین رویدادهای اجتماعی-سیاسی قرن بیستم در ایران و منطقه بود که سیمای سیاسی منطقه خاورمیانه را دگرگون کرد. حتی دشمنان انقلاب بهمن نیز نتوانسته اند این حقیقت را نفی کنند که جنبش مردمی ای که از میانه دهه پنجاه خورشیدی در میهن ما شکل گرفت و سرانجام به انقلاب بهمن ۱۳۵۷ منجر شد، یکی از بزرگ ترین جنبش های اجتماعی زمان خود بود.

حزب توده ایران نیز بر این عقیده است که انقلاب بهمن ۵۷ جنبش اجتماعی عظیمی بود که اکثریت مردم کشور ما را، از قشرها و طبقه های گوناگون، با خواست ها و دیدگاه های متفاوت، به حرکت در آورد و یکی از مهم ترین پایگاه های سرمایه جهانی و ارتجاع در منطقه خاورمیانه را در هم کوبید. انقلاب بهمن، انقلابی ملی و دموکراتیک و نمونه کلاسیکی از انقلاب های توده ای در شرایط ویژه رشد سرمایه داری در ایران بود. این انقلاب به دلیل های معینی در نهایت شکل مذهبی به خود گرفت. کمیته مرکزی حزب توده ایران در اسناد ۱۶مین پلنوم خود که در آستانه پیروزی انقلاب تشکیل شد، در این زمینه از جمله اشاره کرد که: «طی ۲۵ سال گذشته روحانیون تنها گروهی بودند که به مراتب بیش از همه گروهها و سازمان های سیاسی دیگر اجتماعی امکان آن را داشتند که از راه مساجد و جلسات مذهبی، که رژیم جرئت حمله وسیع به آنها را نداشت، با مردم تماس برقرار کنند و افکار خود را در میان مردم تبلیغ نمایند. در حالی که حزب توده ایران و سایر سازمان های سیاسی در معرض شدیدترین اشکال فشار و اختناق قرار داشتند.» به علاوه، بخشی از روحانیت راست گرا نیز که در خدمت حکومت پهلوی بود در تبلیغ و مبارزه بر ضد نیروهای چپ و ترقی خواه نقش داشت. به موازات رشد سرمایه داری بزرگ و رسوخ فزاینده و تسلط سرمایه داری وابسته (گمپرادور) و سرمایه های امپریالیستی در اقتصاد ایران، زمینه ورشکستگی خرده بورژوازی و قشرهای میانی و نیز تضعیف مواضع اقتصادی لایه هایی از سرمایه داری ملی فراهم آمد. طبقه کارگر در اثر روند بغرنج و متضاد برچیده شدن ناتمام نظام ارباب-رعیتی و بسط مناسبات سرمایه داری وابسته، از رشد کمتی قابل ملاحظه ای برخوردار شده بود که به آن وزن اجتماعی مهمی در ساختار طبقاتی جامعه می بخشید. انقلاب بهمن نشان داد که جبهه متحد خلق در صورت مبارزه مشترک می تواند از سد استبداد عبور کند و مقاومت ارتجاع داخلی و امپریالیسم را در هم شکنند.

### ۳. شکست انقلاب و برقراری دیکتاتوری

انقلاب بهمن با در هم کوبیدن رژیم شاهنشاهی، وظیفه سیاسی خود از لحاظ تصاحب قدرت حکومتی را با موفقیت انجام داد و به مرحله اجتماعی اش که از چنین انقلابی انتظار می رفت، یعنی انجام اصلاحات بنیادین اقتصادی-اجتماعی در راه محدود کردن سرمایه داری و گسترش آزادی های دموکراتیک و عدالت اجتماعی گام نهاد. قدرت سیاسی به طیف گسترده ای متشکل از نمایندگان خرده بورژوازی، لایه های بینایی، سرمایه داری تجاری، و کلان زمین داران زیر چتر نیروهای مذهبی به رهبری خمینی منتقل شد. طبقه کارگر ایران اگرچه در پیروزی انقلاب نقشی تعیین کننده داشت، به دلیل نداشتن تشکلهای واقعی سندیکایی و فراگیر، و ضعف سازمانی نمایندگان سیاسی اش- از جمله حزب توده ایران- بر اثر سال ها سرکوب رژیم سلطنتی، نتوانست سهمی را که شایسته اش بود، چه در رهبری جنبش انقلابی و چه در قدرت سیاسی حاکم پس از انقلاب به دست آورد. خمینی و اطرافیانش از موضع سرنگونی شاه، یعنی شعار محوری جنبش انقلابی، حرکت کردند و با طرح شعارها و مانورهایی که هدف آن تحکیم موقعیت نیروهای مذهبی در مقابل نیروهای چپ، مترقی، و ملی بود، وعده مبارزه با «استکبار جهانی» و تحقق آزادی های دموکراتیک و عدالت اجتماعی، البته در چارچوب دیدگاه های حکومت اسلامی را دادند، و در شرایط ویژه جامعه ایران، توانستند در مدتی کوتاه رهبری انقلاب را به طور انحصاری قبضه کنند.

امروزه روشن است که خمینی و دیگر سران اسلام گرای رژیم ولایت فقیه با بهره گیری از جنبش مردمی ای که نیروهای چپ و ملی و مذهبی ترقی خواه نقش بارزی در شکل گیری آن داشتند، و با استفاده از تریبون منبر و مسجد که آزادانه در اختیار آنها بود، با شعارهای مردمی آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی همراهی کردند و برای تصاحب و قبضه کردن جنبش مردمی ایران خیز برداشتند. عامل خارجی نیز در نتیجه بخش بودن این تلاش نیروهای اسلام گرای تأثیر نبود. اکنون روشن شده است که موضع امپریالیسم آمریکا در آن برهه، متوجه جلوگیری از تعمیق انقلاب و قدرت گیری نیروهای چپ، و حمایت از به قدرت رسیدن نیروهای اسلام گرا بوده است. بر اساس اسناد رسمی دولت آمریکا که در سال های اخیر منتشر شد، پیش از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، نمایندگان دولت جیمی کارتر، رئیس جمهور وقت آمریکا، بارها از طریق نزدیکان خمینی- از جمله ابراهیم یزدی، در پاریس- با او تماس داشته اند. سایروس ونس، وزیر امور خارجه وقت آمریکا، در دی ۱۳۵۷ در پیامی به سفارت های آمریکا در تهران و پاریس نوشت:

«ما به این نتیجه رسیده ایم که برقراری ارتباط مستقیم با اطرافیان خمینی تصمیم بسیار خوبی است.»

ژیسکار دستن در دوران ریاست جمهوری اش در فرانسه پیام محرمانه جیمی کارتر را به خمینی رساند و همچنین میزبان کنفرانسی در گوادلوپ (۱۴ دی ۱۳۵۷) بود که رهبران چهار قدرت اروپایی در آن جمع شده بودند و با توجه به منافع خودشان تصمیم هایی درباره رژیم پهلوی و آینده آن اتخاذ کردند. در آن دوره پرتلاطم، در زمانی که مردم ایران به امید دگرگونی های اساسی به خیابان ها می آمدند، کوشش و هدف دولت آمریکا و سران کشورهای قدرتمند غربی

که در کنفرانس گوادلوپ پذیرفته بودند «کار شاه تمام است»، متوجه جلوگیری کردن از تعمیق انقلاب و افتادن رهبری انقلاب به دست نیروهای ترقی خواه و چپ بود. ژیسکار دستن در نشست گوادلوپ گفته بود:

«اگر شاه بماند، ایران دچار جنگ داخلی خواهد شد، مردم زیادی کشته خواهند شد و کمونیست‌ها نفوذ فوق العاده زیادی به دست خواهند آورد... حتی به کارتر توصیه کرده بود که با مخالفان تماس بگیرد، به علت آن که در این مورد، پاریس بر اساس اطلاعات خصوصی، تصمیم گرفته است دور شاه را قلم بگیرد.» اطلاعات خصوصی که ژیسکار دستن از آن سخن می‌گوید، معطوف است به دیدار خصوصی میشل پونیاوسکی، فرستاده ویژه رئیس‌جمهور فرانسه با شاه - در دی ۱۳۵۷ - و نیز تحلیلی که صادق قطب‌زاده با اطلاع رهبر فقید انقلاب، آیت‌الله خمینی تهیه کرده و به الیزه فرستاده بود. «مرتضی کاظمیان، نشست گوادلوپ و انقلاب ایران، سایت دیپلماسی ایرانی، ۲۱ بهمن ۱۳۸۷) روز ۲۴ دی ۱۳۵۷، وارن زیمرمین، دیپلمات آمریکایی در پاریس، به نمایندگی از کارتر با ابراهیم یزدی دیدار کرد و پیام دولت آمریکا را به او رساند. زیمرمین ضمن اعلام رضایت دولت آمریکا که «بیانیه آیت‌الله دایر بر اینکه ارتش را محافظت کنند خیلی خوب بوده است» می‌گوید که «ارتشی‌ها ترس آن دارند که یک عملیات حساب‌شده‌ای توسط توده‌ای‌ها برای تحریک و درگیری بین ارتش و طرفداران آقا وجود داشته باشد... به این دلیل است که دولت من [آمریکا] معتقد است ضرورت اساسی دارد که نمایندگان صلاحیت‌دار آیت‌الله خمینی با رهبران نظامی ملاقات کنند تا به یک تفاهم اساسی برسند.» (نقل از سایت «تاریخ ایرانی»، متن مذاکرات نمایندگان امام و کارتر در نوفل لوشاتو، ۱۵ دی ۱۳۹۲) ارتباط‌های ویلیام سولیوان، سفیر وقت آمریکا در ایران، با نمایندگان خمینی در ایران در سه ماهه پیش از سقوط رژیم سلطنتی در مورد بازگشت خمینی به ایران، و نقش ژنرال رابرت هایزر، معاون سرفرمانده نیروهای ناتو در آن زمان، که در یک ماه آخر حیات رژیم شاهنشاهی عملاً کنترل ارتش را به دست گرفته بود (او از میانه دی تا میانه بهمن ۵۷ در ایران بود)، و به سران ارتش شاهنشاهی پیام داده بود که ارتش کودتا نکند، قابل توجه است. ظاهراً ژنرال قره‌باغی کسی بود که نخستین راه‌های ارتباطی میان سران ارتش شاهنشاهی و رهبران مذهبی انقلاب را ایجاد کرد. هارولد براون، وزیر دفاع وقت آمریکا، در یادداشت خود به جیمی کارتر توضیح می‌دهد که

«با اصرار و فشار هایزر مذاکرات گسترده‌ای برای اینکه نظامیان همکاری نزدیکی با برخی رهبران مذهبی داشته باشند، صورت گرفت. [سپهبد امیرحسین] ربیعی... همچنان علاقه‌ای به این کار نشان نمی‌داد.» (رادیو خبری فرانسه به زبان فارسی، چگونه مخالف آمریکا با دخالت ارتش ایران در سال ۱۳۵۷ منجر به انتقال قدرت به روحانیون شد، ۲۴ فوریه ۲۰۱۵)

سولیوان روز ۴ بهمن ۱۳۵۷ در خانه فریدون سحابی (پسر بزرگ یدالله سحابی) در قیطریه تهران با مهدی بازرگان و موسوی اردبیلی دیدار کرده بود. او در گزارشش به واشنگتن نوشت: «باید مانع درگیری نیروهای مسلح و هواداران خمینی شد و این خطر هست که شوروی از برنامه تشکیل دولت موقت سوءاستفاده کند.» (بی‌بی‌سی فارسی، ماجرای دیدار سفیر آمریکا با موسوی اردبیلی، ۱۸ خرداد ۱۳۹۵) محمدرضا شاه در کتابش با عنوان «پاسخ به تاریخ» از سپهبد امیرحسین ربیعی، فرمانده وقت نیروی هوایی، نقل می‌کند که گفته بوده: «ژنرال هایزر شاه را مانند موش مرده‌ای از ایران بیرون انداخت.» (ص ۱۷۱) پیروزی انقلاب در انجام وظیفه سیاسی اش بی‌شک مدیون اتحاد تأثیرگذار همه نیروهای سیاسی و توافق همگانی بر سر شعار سرنگونی رژیم استبدادی شاه بود. بدیهی است که نیروهای شرکت کننده در انقلاب، هر کدام با دیدگاه‌ها و برنامه‌های خود، مطابق با خواست‌ها و منافع طبقاتی خود، در این جنبش عظیم شرکت کردند، و به‌ویژه در مورد اینکه پس از سرنگونی رژیم سلطنتی چه باید کرد، نظرهای متفاوتی داشتند. با پیروزی انقلاب، و با وجود جو انقلابی حاکم بر جامعه، حکومت برآمده از انقلاب به اقدام‌های پراهمیتی دست زد، از جمله: اخراج مستشاران خارجی و برچیدن پایگاه‌های نظامی آمریکا در ایران، ملی کردن صنایع بزرگ و بانک‌ها و شرکت‌های بیمه خصوصی متعلق به سرمایه‌داران بزرگ داخلی و انحصارهای خارجی، و سپس تصویب اصلاح لایحه قانونی واگذاری و احیای ارضی (فروردین ۱۳۵۹)، شامل بندهای «ج» و «د» در مورد واگذاری زمین‌های بایر و دایر مالکان بزرگ به دهقانان، تأمین نظارت دولت بر بازرگانی خارجی، الغای قراردادهای نظامی و اقتصادی ضد منافع ملی، و لغو قرار داد اسارت‌بار کنسرسیوم نفت.

واقعیت این است که نیروهای چپ ایران، با وجود توان کمی به نسبت ضعیف خود در آستانه انقلاب، از نفوذ معنوی کیفی چشمگیری در درون جامعه برخوردار بودند. اقدام‌های پیش گفته، که بخش‌هایی از برنامه حداقل نیروهای چپ ایران و به‌ویژه حزب توده ایران را شامل می‌شد، به سبب توان عظیم اجتماعی عدالت‌خواهانه حاضر در صحنه و خواست‌های توده‌ها تحقق یافت.

نبودن نمایندگان سیاسی طبقه کارگر و زحمتکشان در حکومت برآمده از انقلاب، نقطه‌ضعفی اساسی بود که بعدها پیامدهای فاجعه‌باری برای میهن ما به همراه آورد. خمینی و بخش بزرگی از اسلام‌گرایان به قدرت رسیده، برخلاف همه وعده‌های عوام‌فریبانه‌شان که جای روحانیت نه در دستگاه حکومت سیاسی بلکه در حوزه‌های علمیه است، خیلی زود نشان دادند که هدف اصلی‌شان بنا کردن حکومت جدیدی بر اساس دیدگاه‌های ارتجاعی مذهبی و بنیادگرایی اسلامی، و قبضه کردن انحصاری قدرت سیاسی-اقتصادی و برپایی حکومت خلیفه‌گری و اجرای قوانین و شرع اسلام و گستراندن آن در جهان و به‌ویژه در کشورهای مسلمان همسایه و منطقه بود. گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی، به مثابه اصل تأمین‌کننده سلطه انحصاری اسلام‌گرایان و روحانیان بر حیات سیاسی-مدنی کشور، نشانه روشن این تمایل در میان این نیروها بود. یورش به نیروهای مترقی، زندانی و شکنجه کردن آنان، تلاش برای لغو قوانین مدنی حافظ حقوق زنان، تحمیل حجاب اجباری، بستن روزنامه‌ها، و لشکرکشی نظامی به کردستان و ترکمن صحرا برای سرکوب کردن خواست‌های برحق خلق کرد و ترکمن، به اصطلاح «انقلاب فرهنگی» (بستن دانشگاه‌ها در فروردین ۱۳۵۹ و «پاک‌سازی» و اخراج دانشجویان و استادان دگراندیش، از نخستین نشانه‌های این چرخش به راست در حکومت و آغاز به شکست کشاندن انقلاب بزرگ مردم ایران بود.

چرخش به راست حکومت از همان سال اول بعد از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷، و سرانجام شکست انقلاب در مدتی کوتاه، روند بغرنج و پیچیده‌ای بود که روشن کردن همه جنبه‌های آن هنوز نیازمند بررسی و تحقیق علمی و واقع‌بینانه گسترده‌تر است، ولی آنچه اکنون پس از تجربه‌های به دست آمده می‌توان بیان کرد، این است که ائتلاف نیروهای مذهبی اسلام‌گرای شرکت‌کننده در انقلاب، با وجود ناهمگونی طبقاتی و نظرهای متفاوت در آن درباره انقلاب و سرنوشت، خواست و توان تحقق آرمان‌های مردمی و عدالت‌خواهانه انقلاب را نداشت. به‌رغم شعارهایی که خمینی و دیگران در مورد توجه به حقوق «کوخ‌نشینان» سر می‌دادند، هدف بخش عمده رهبری این نیروها بازگرداندن ایران به زیر سیطره حاکمیت مذهب و قوانین قرون وسطایی «صدر اسلام» و «ابدی» کردن حکومت روحانیت اسلامی بر میهن ما بود که هیچ‌گونه همخوانی با هدف‌های و آرمان‌های آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویانه توده‌های شرکت‌کننده در انقلاب بزرگ ۵۷ نداشت.

در عین حال، باید متذکر شد که طرح‌های امپریالیسم و ارتجاع، به‌ویژه تحمیل جنگ با عراق به میهن ما در شهریور سال ۱۳۵۹، و اتخاذ خط‌مشی خانمان سوز «جنگ، جنگ، تا پیروزی» (و «راه قدس از کربلا می‌گذرد») و ادامه جنگ از سوی جمهوری اسلامی ایران به‌ویژه پس از آزادی خرمشهر، شرایط و زمینه را برای محدود کردن باز هم بیشتر حقوق و آزادی‌های دموکراتیک و سرکوب کردن همه نیروهای دگراندیش آماده کرد.

در سال‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ بود که حکومت جمهوری اسلامی بسیاری از برنامه‌های مترقی اجرا شده در آغاز انقلاب - از جمله ادامه اصلاحات ارضی - را به دستور خمینی متوقف کرد، و در ضمن سرکوب نیروهای ترقی خواه دگراندیش را شدت بخشید. فاجعه ملی کشتار بی‌رحمانه

هزاران زندانی سیاسی و دگراندیش در تابستان ۱۳۶۷ به دستور خمینی، و اصلاح قانون اساسی بر پایه «ولایت مطلقه امر و امامت امت» نشان دهنده روشن سیمای ضدانسانی حکومتی انحصارطلب، و برقراری و تحکیم دیکتاتوری عریان و خشن رژیم اسلام‌گرای حاکم بر سرنوشت مردم بود.

#### ۴. ویژگی‌های دیکتاتوری حاکم در جمهوری اسلامی ایران (الف) ویژگی‌های ایدئولوژیک، اقتصادی، اجتماعی

دیکتاتوری حاکم بر ایران بر پایه «نظریه» (ولایت فقیه) و حکومت مبتنی بر دخالت دین اسلام در حکومت (با همان اسلام سیاسی/حکومتی) شکل گرفته است. نظام سیاسی حاکم بر ایران در اساس حکومت استبدادی و انحصارطلبانه اسلام‌گرایان عمیقاً واپس‌گرایی است که ما آن را «رژیم ولایت فقیه» می‌نامیم. در این نظام سیاسی، ولی فقیه در مقام «نماینده خدا بر روی زمین» (همان‌طور که محمدرضاشاه پهلوی خود را سایه خدا بر روی زمین می‌خواند) دیکتاتور مطلق است که با استفاده از شبکه گسترده‌ای از نهادهای تبلیغاتی و نظارتی و امنیتی و سرکوبگر و انگلی و بهره‌گیری از ثروت عظیم کشور، بر جان و مال ساکنان کشور حاکم است و حیطة اختیاراتش حتی بر قانون مدنی و قوای سه‌گانه مقدم است.

اما تحلیل طبقاتی این حکومت نشان می‌دهد که آنچه در ایران برپا شده است، نظام اقتصادی سرمایه‌داری با «سیمای اسلامی» (است؛ اقتصادی سرمایه‌داری است که در دهه‌های اخیر با در پیش گرفتن سیاست‌های اقتصادی-اجتماعی نولیبرالی نه فقط زیرساخت‌های تولیدی صنعتی و کشاورزی کشور را به شدت ویران کرده، اقتصاد ایران را به درآمد نفت و واردات کالا وابسته کرده، پول ملی را به شدت بی‌ارزش کرده، و دست رانت‌خواران و اختلاس‌کنندگان و غارتگران وابسته به حکومت را باز گذاشته است، بلکه در زمینه اجتماعی نیز با پایمال کردن ابتدایی‌ترین حقوق و آزادی‌های مردم و به‌ویژه کارگران و زحمتکشان، زمینه‌ساز ناهنجاری‌های بی‌سابقه و فراگیری در میهن ما شده است.

در حالی که درآمد حاصل از فروش نفت طی سه دهه اخیر بیش از ۸۰۰ میلیارد دلار بوده است، بی‌عدالتی و ستم طبقاتی در ابعاد گسترده به زیان طبقات زحمتکش، دزدهای عظیم میان محرومان و گروه اندک وابستگان به سران رژیم ولایتی و مافیای بازار و سران سپاه و بسیج و نهادهای انگلی رژیم ایجاد کرده است. در یک سو ده‌ها میلیون ایرانی، برای تأمین معاش و نیازهای اولیه زندگی با دشواری‌های عظیمی روبه‌رو هستند و با آینده‌ای تاریک در فقر یا زیر خط فقر زندگی می‌کنند، و در سوی دیگر، جمعیتی اندک با میلیاردها ثروتی که از جیب مردم دزدیده‌اند و می‌دزدند، به غارت و از بین بردن هرچه بیشتر منابع ملی و ثروت کشور مشغول‌اند. فاجعه تکان‌دهنده در میهن ما، لشکر میلیونی بیکاران، محرومان، و مردم صبور و شریفی است که به خاطر بی‌عدالتی نهادینه شده در رژیم حاکم، حتی برای تأمین زندگی حداقلی خود مشکل دارند و دیگر به‌جز زنجیرهای فقر و ظلم، چیزی برای از دست دادن ندارند.

بر اساس گزارش «تصویری از وضعیت اقتصادی کشور: چالش‌ها و راهکارها» (که معاونت پژوهش‌های اقتصادی مجلس در خرداد ۱۳۹۹ منتشر کرد، میانگین نرخ رشد اقتصادی کشور در فاصله سال‌های ۱۳۹۱ تا ۱۳۹۸ نزدیک به صفر بوده، تشکیل سرمایه ثابت از سال ۱۳۹۰ سیر نزولی داشته، و انباشت سرمایه نیز از سال ۱۳۹۱ منفی شده است. طی سال‌های ۱۳۹۴ تا ۱۳۹۸ در حدود ۳ میلیون نفر به جمعیت شاغل کشور افزوده شده است که همه در شغل‌های خدماتی و ناپایدار و بدون قرارداد و بیمه بوده است. بر اساس همین گزارش، درآمد سرانه کشور از سال ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۸ به میزان ۳۴ درصد کاهش داشته است. به عبارت دیگر، قدرت خرید دست‌کم بیشتر از ۳۰ درصد کاهش داشته است. این گزارش، اقتصاد کلان و بازار کار ایران را از لحاظ ثبات جزو بدترین کشورهای جهان فهرست کرده و نامساعدترین عامل کسب‌وکار در سال‌های اخیر را بی‌ثباتی سیاست‌ها، متغیر بودن قیمت‌ها، و دشواری تأمین مالی از بانک‌ها دانسته است.

یکی دیگر از عرصه‌های بیانگر بی‌برنامگی و ناتوانی بارز جمهوری اسلامی، عرصه حفاظت از محیط‌زیست (اصل ۵۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی) و امنیت انسانی و مقابله با بلاهای طبیعی و تغییرهای آب‌وهوایی زبان‌بار است. برخی از معضله‌هایی که اکنون در ایران شاهد آنها هستیم عبارتند از: سوءمدیریت منابع آب (ذخیره و عرضه) از جمله کارخانه‌سازی‌ها و سدسازی‌های غیرکارشناسانه و سودورزانه (با توجه به موقعیت به طور عمده خشک و نیمه‌خشک ایران)، نبود بررسی و تعیین کارشناسانه الگوهای کشت با توجه به آب مورد نیاز، صدمه دیدن امنیت غذایی مردم، جنگل‌زدایی و کاهش مرتع‌ها و پوشش‌های گیاهی شهری و غیرشهری، تخلیه شدن روستاها، بیابان‌زایی که در کنار جنگل‌زدایی عاملی است در فرسایش خاک و بروز توفان‌های شن و ریزگردها، مصرف بالای انرژی کربنی (سرانه تولید دی اکسید کربن ایران در سال ۲۰۲۰، به میزان ۸/۸۷ تن فقط در تولید سیمان و مصرف سوخت‌های فسیلی، بیشتر از برزیل و از جمله بیشترین‌ها در جهان بود)، نبود سرمایه‌گذاری و توسعه اقتصادی مدوّن و پایدار بر پایه انرژی‌های پاک، تراکم سنگین ترافیک شهری و آلودگی هوا و افزایش بی‌رویه وسایط نقلیه موتوری شهری، آلودگی آب و زمین به مواد شیمیایی و فاضلاب‌های صنعتی-کشاورزی-غذایی، و در مجموع، نبود مدیریت و رهبری شایسته و توانمند در عرصه‌هایی مانند پاک‌سازی محیط و بازیافت زباله، آموزش و فرهنگ‌سازی، همکاری با همسایگان در امر حفاظت از زیست‌بوم، مقابله با بحران‌های ناشی از سیل و زلزله و ریزگردها و دیگر بلاهای طبیعی، و حفظ گونه‌های زیستی در ایران.

از شاخص‌ترین ویژگی‌های اجتماعی حکومت جمهوری اسلامی، تبعیض جنسیتی و زن‌ستیزی و تلاش سازمان‌یافته برای پایمال و سرکوب کردن خشن حقوق و آزادی‌های زنان در میهن ما بوده است. تحمیل حجاب اجباری، وضع و اعمال قانون‌های ضدانسانی قصاص و دیه، تبعیض جنسیتی، قانون جوانی جمعیت و فرزندآوری اجباری به دستور ولی فقیه و نقض حق کنترل زنان بر بدن خود، محروم کردن زنان از عرصه‌هایی از آموزش و اشتغال و دستیابی به استقلال اقتصادی، و تحمیل عقاید قرون وسطایی دور از تمدن بشری امروزی مثل اجازه مرد برای مسافرت زن یا دادن حق طلاق به مرد و ترویج فرهنگ مردسالاری «حفظ ناموس»، از جمله مصیبت‌هایی بوده است که زنان میهن ما در جمهوری اسلامی با آنها دست به گریبان بوده‌اند. بیشتر از چهل سال پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، که زنان بی‌تردید نقش مهمی در به پیروزی رساندن آن داشتند، هنوز زنان کشور برای تحقق بنیادی‌ترین حقوق انسانی خود مبارزه می‌کنند، که از آن جمله‌اند: لغو کلیه قانون‌های زن‌ستیز مثل قصاص و دیه و لایحه ضدخانواده با نام بی‌مسئله «لایحه حمایت از خانواده»، محو کودک‌آزاری و کودک‌همسری زیر سایه قانون‌های فقهی قرون وسطایی، پیوستن به کنوانسیون منع خشونت، و تحقق لایحه منع خشونت علیه زنان، پایان دادن به جداسازی جنسیتی در آموزش و خدمات پزشکی، علاوه بر این، عرصه دیگر مبارزه زنان کشور، تلاش برای رسیدن به برابری حقوق زن و مرد است، از جمله در زمینه مزد مساوی در برابر کار مساوی برای زنان کارگر و شاغل، و بهره‌مندی از خدمات پزشکی به‌ویژه در مورد زنان لایحه‌های محروم جامعه.

رویدادهای ۱۳ سال گذشته در میهن ما، که کودتای انتخاباتی ۱۳۸۸ و پایمال کردن خشن و خونین آرا و سرکوب خواست‌های آزادی‌طلبانه میلیون‌ها ایرانی به فرمان ولی فقیه، و سرکوب خشن و خونین اعتراض‌های توده‌یی در ۱۰۰ شهر کشور در دی ۱۳۹۶ و سپس در آبان ۱۳۹۸، و تظاهرات اعتراضی گسترده زحمتکشان و بانزشتگان در اردیبهشت و خرداد ۱۴۰۱ علیه گرانی و تورّم و کاهش قدرت خرید و در مخالفت با حکومت اسلامی، از نمونه‌های بارز آن بود، ماهیت رژیم ولایتی و حکومت دیکتاتوری خونین و ضدمردمی اسلام‌گرای جمهوری اسلامی را که سرکوب و شکنجه و زندان و فساد و غارت ثروت‌های کشور در آن نهادینه شده است، به خوبی نشان داده است. امروزه، در حالی که طبقه کارگر، زحمتکشان، و اکثریت قاطع مردم میهن ما در چنگال فقر و محرومیت و بی‌عدالتی دست‌وپا می‌زنند، «نظام نمونه» (جهان‌چیزی نیست جز حکومت عمیقاً فاسد سپاهیان و نیروهای امنیتی و سرکوبگر، نمایندگان کلان‌سرمایه‌داری بوروکراتیک و تجاری، و مشت‌تاریک‌اندیش که برای حفظ «نظام» به هر وسیله‌ای متوسل می‌شوند، و ضمن سازمان‌دهی نیروهای اجبر و وابسته به خود در

خارج از کشور و مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر، در داخل کشور هم نه فقط جنبش‌های اجتماعی را با خشونت سرکوب می‌کنند، بلکه حتی تحمل کوچک‌ترین اصلاحاتی را هم ندارند و اگر لازم باشد سران پیشین جمهوری اسلامی را نیز بی‌رحمانه از سر راه برمی‌دارند. در مجموع، محدود کردن خشن حقوق و آزادی‌های دموکراتیک برای حفظ منافع «نظام» سرمایه‌دارانه اسلام‌گرای حاکم، از ویژگی‌های جمهوری اسلامی ایران است که زمینه‌های متعددی را هدف گرفته است: حق برخورداری از زندگی شایسته، حقوق بنیادی همگانی، حقوق و آزادی‌های شخصی و فردی، حقوق زنان و کودکان، حق اجتماع و برپایی تشکل‌های آزادانه و مستقل مانند سندیکاها، کارگری، آزادی اندیشه و بیان، حقوق اقلیت‌های مذهبی و ملی، آزادی نشر، آزادی حزب‌ها و سازمان‌های سیاسی و مدنی و حق انتخاب آزادانه. شیوه برخورد جمهوری اسلامی ایران با این حقوق و آزادی‌ها در سراسر سال‌های موجودیتش، اتکا به دروغ و فریب و اختناق و ترویج خرافه، پرونده‌سازی، سرکوبگری، زندان، شکنجه، و اعدام و کشتار برای خفه کردن صداهای دگراندیش بوده است. این رفتار گواهِ سرشت دیکتاتوری حکومت اسلامی ایران است.

حکومت اسلامی ایران حتی حاضر به پذیرش «برنامه توسعه پایدار ۲۰۳۰» (تصویب شده در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۵ نشد) (بند ۱۶، سیمای جهان را ببینید). ولی فقیه علی خامنه‌ای در دیدار با معلمان و فرهنگیان در روز ۱۷ اردیبهشت ۹۶ گفت: «این سند ۲۰۳۰ سازمان ملل و یونسکو و این حرف‌ها، اینها چیزهایی نیست که جمهوری اسلامی بتواند شانه‌اش را زیر بار اینها بدهد و تسلیم اینها بشود... اینجا جمهوری اسلامی است؛ اینجا، مینا اسلام است، مینا قرآن است؛ اینجا جایی نیست که سبک زندگی معیوب و پیرانگر فاسد غربی بتواند در اینجا این جور اعمال نفوذ کند.» (نقل از سایت دفتر و نشر آثار خامنه‌ای) در نتیجه، هیئت دولت حسن روحانی در تصویب‌نامه ۲۰ تیر ۱۳۹۶ به امضای اسحاق جهانگیری، رأی به لغو اجرای سند ۲۰۳۰ و کارگروه‌های تشکیل شده برای پیگیری آن داد که پیش از آن در ۲۵ شهریور ۱۳۹۵ تصویب کرده بود. (مشرق نیوز، ۲۱ تیر ۱۳۹۶) مهدی نوید ادهم، دبیر شورای عالی آموزش و پرورش در این باره گفت: «بیانات ایشان [خامنه‌ای] فصل الخطاب بود و بلافاصله پس از این فرمایشات، اجرای سند ۲۰۳۰ متوقف شد.» (همان‌جا)

### ب) سیاست خارجی

حزب توده ایران همواره به خطر سیاست‌های خارجی ماجراجویانه سران جمهوری اسلامی ایران اشاره کرده است. چنین سیاست‌هایی، از همان دوره رهبری و ولایت خمینی و بر اساس رویکرد به‌غایت ضدملی «صدور انقلاب اسلامی»، بدون هیچ توجیه پذیرفتنی به‌لحاظ منافع ملی، همواره کشور ما را در وضعیتی پرتنش و خطرناک قرار داده است. جمهوری اسلامی ایران، در حالی که معضلات و دشواری‌های فراوانی در درون جامعه ما روی هم تلنبار شده است، با اتخاذ سیاست خارجی غیرواقع‌بینانه و ماجراجویانه در مسیر ایجاد یا دامن زدن به تنش‌های منطقه‌ای به سود هدف‌های اسلام‌گرایانه تاریک‌اندیشان حاکم گام برداشته است و در این راه منابع عظیم مادی و انسانی کشور را به هدر داده است. ادامه سیاست‌های ماجراجویانه جمهوری اسلامی ایران در منطقه و دخالت‌هایش در کشورهای منطقه از عراق و سوریه و لبنان گرفته تا افغانستان و یمن، نه فقط به سود حفظ منافع ملی کشور ما نیست، بلکه بهانه‌ای است در دست امپریالیسم آمریکا و متحدان منطقه‌ای‌اش برای دخالت در امور میهن ما.

فعالیت‌های نظامی برون‌مرزی سپاه از پایه‌های اصلی سیاست خارجی ماجراجویانه جمهوری اسلامی ایران است. این فعالیت‌های نظامی و اقتصادی گسترده برون‌مرزی سپاه، همانند دیگر سیاست‌های ماجراجویانه جمهوری اسلامی، در تحلیل نهایی به منظور «حفظ و تداوم نظام ضد‌مردمی ولایی بوده است، و مثل دیگر سیاست‌های ضد‌مردمی رژیم اسلام‌گرای حاکم، در مغایرت با منافع ملی و حقوق مردم ایران است و دودش همیشه به چشم مردم ستم‌دیده در ایران و کشورهای دیگر رفته است و می‌رود.

به‌ویژه در خاورمیانه، هسته اصلی سیاست‌های خارجی جمهوری اسلامی ایران ایجاد «قدرت منطقه‌ای» و بازسازی «امپراتوری اسلامی» بوده است که علی خامنه‌ای و سپاه پاسداران در آن نقشی اساسی داشته‌اند و دارند. مداخله در سیاست کشورهای همسایه - عراق و افغانستان - و دیگر کشورهای منطقه مثل سوریه و یمن و لبنان و فلسطین، از مشخصه‌های اصلی این سیاست بوده است که همچنان ادامه دارد. جمهوری اسلامی ایران در این راه علاوه بر استفاده از نیروی برون‌مرزی سپاه پاسداران موسوم به سپاه قدس یا سپاه بدر، از گروه‌های اسلام‌گرای ساخته و پرداخته یا مورد حمایت مالی-تسلحیاتی خود نیز استفاده می‌کند؛ گروه‌های مزدوری که زیر عنوان‌هایی مانند «مدافعان حرم» در سوریه و عراق فعالیت می‌کنند یا در دیگر کشورهای منطقه فعال‌اند: امثال شبه‌نظامیان لشکر فاطمیون متشکل از شیعیان افغان، حزب‌الله لبنان و حزب‌الله سوریه، لشکر زینبیون، کتائب حزب‌الله، یا حرکة النَّجباء (بخشی از گروه شبه‌نظامیان حشدالشعبی در عراق).

حزب ما و دیگر نیروهای ملی و مترقی در سال‌های اخیر به‌درستی بر شعار «مخالفت با هرگونه دخالت خارجی در ایران» تأکید کرده‌اند و به همین دلیل نیز مخالف هرگونه دخالت خارجی - از جمله جمهوری اسلامی ایران - در امور دیگر کشورهای منطقه‌اند. علاوه بر این، فعالیت‌های امنیتی ایران در کشورهای همسایه و منطقه نیز دیگر راز پنهانی نیست. دستگاه اطلاعاتی و امنیتی ایران سال‌هاست که برای نفوذ در دستگاه حکومتی کشورهای همسایه و اعمال نفوذ در امور داخلی آنها تلاش کرده است و به موفقیت‌هایی نیز دست یافته است که اکنون در برخی از کشورها مورد سؤال قرار گرفته و مقاومت مردمی در برابر آنها شکل گرفته است، از جمله در عراق و لبنان.

در افغانستان، جمهوری اسلامی ایران در کنار اعمال نفوذ در میان سیاستمداران و دولتمداران افغانستان، رابطه با طالبان را نیز ادامه داده است. در دی ۱۳۹۷ این خبر منتشر شد که

«مقام‌های ایران، از جمله علی شمخانی دبیر شورای عالی امنیت ملی، خبر دادند که میان ایران و گروه طالبان گفت‌وگو‌هایی انجام شده است... سخن‌گوی وزارت امور خارجه ایران هم اخیراً گفته بود هیئت طالبان در تهران با عباس عراقچی، معاون سیاسی وزارت امور خارجه ایران گفت‌وگو کرده‌اند.» (سایت اینترنتی صدای آمریکا-فارسی، ۲۰ دی ۱۳۹۷)

در همین خبر آمده بود که محمدجواد ظریف پیشتر در گفت‌وگویی با تلویزیون هندی NDTV گفته بود غیر ممکن است گروه طالبان «در دولت آینده افغانستان نقشی نداشته باشند». طالبان نیز خبر گفت‌وگو را تأیید کرد، اما مقام‌های دولتی وقت افغانستان واکنش تندی نسبت به آن نشان دادند. روز ۲ خرداد ۱۳۹۹ نیز ریاست امنیت ملی هرات از دستگیری دو مقام طالبان در این ولایت خبر داد. (نقل از دویچه وله فارسی) در اعلامیه این ریاست آمده بود که «مسئول نظامی طالبان هنگامی که از موتور [خودرو] سپاه پاسداران ایران پایین شده و به ولسوالی شیندند می‌رفت، دستگیر شد.» (همان‌جا) این نخستین بار بود که نهاد امنیت ملی وقت افغانستان در اطلاعیه‌اش از سپاه پاسداران ایران نام می‌برد و غیرمستقیم این نهاد نظامی-امنیتی جمهوری اسلامی ایران را به حمایت از طالبان متهم می‌کرد.

جمهوری اسلامی ایران در کنار آمریکا و متحدانش، از جمله دولت‌های پاکستان و عربستان سعودی، در راستای پرورش و به قدرت رساندن نیروهای شبه‌نظامی اسلام‌گرا (مجاهدین) با هدف براندازی دولت ترقی‌خواه حزب دموکراتیک خلق افغانستان، از اواخر سال‌های دهه ۱۳۵۰ مستقیم و غیرمستقیم در صحنه تحول‌های افغانستان حضور و مداخله داشته است. به‌رغم کشمکش‌های میان آمریکا و رژیم ولایی ایران، توافقی نانوشته و هماهنگی عملی بین رژیم ولایی و آمریکا و متحدانش (پاکستان و عربستان سعودی) در استفاده ابزاری از اسلام‌گرایی از سنخ «اسلام‌سیاسی» (با هدف مقابله با نیروهای



ترقی خواه و چپ در ایران و منطقه وجود داشته است.

بیرون رفتن سریع نیروهای نظامی غربی در تابستان ۱۴۰۰- نیروهایی که در عمل دولت پوشالی و فاسد طرفدار آمریکا در افغانستان را به مدت ۲۰ سال در قدرت نگه داشته بودند- به فرار رئیس‌جمهور اشرف غنی، فروریزی دولت افغانستان، و قدرت‌گیری مجدد طالبان منجر شد. جمهوری اسلامی ایران به دلیل بحران سیاسی همه‌جانبه‌ای که خود در داخل با آن دست به گریبان است، در ارتباط با رخدادهای مهم افغانستان در مرداد ۱۴۰۰، قدرت ارائه دادن راه‌کردی بر پایه منافع و مصالح ملی و حتی تأمین امنیت مرزهای شرقی کشور را نداشته است. در ۲۷ آبان سال ۱۳۹۸، روزنامه نیویورک تایمز و پایگاه خبرسانی آنلاین اینترسپت، گزارش مشترکی را از فعالیت مأموران وزارت اطلاعات ایران مستقر در عراق منتشر کردند. که نمونه دیگری از سیاست‌های مداخله‌گرانه و ماجراجویانه جمهوری اسلامی ایران بود. بر اساس آنچه در گزارش مشترک نیویورک تایمز و اینترسپت درباره سندهای اطلاعاتی لو رفته ایران منتشر شده است، مأموران امنیتی و جاسوسان جمهوری اسلامی برای نفوذ در همه عرصه‌های زندگی سیاسی عراق و جذب رهبران و سیاستمداران آن کشور به همکاری با دستگاه اطلاعاتی و سیاسی ایران تلاش زیادی کرده‌اند که به احتمال قوی هنوز هم ادامه دارد. حتی روشن شد که یکی از مشاوران سیاسی پیشین رئیس مجلس عراق، از همکاران و خبرچین‌های دستگاه اطلاعاتی ایران بوده است. تردیدی نیست که این اقدام حکومت ولایی ایران حتی با آنچه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در فصل دهم (سیاست خارجی) آمده در تناقض آشکار است. در اصل ۱۵۴ قانون اساسی خود جمهوری اسلامی ایران آمده است: «جمهوری اسلامی ایران... در عین خودداری کامل از هر گونه دخالت در امور داخلی ملت‌های دیگر، از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند.» آنچه در سندهای لو رفته اطلاعاتی جمهوری اسلامی دیده می‌شود، آشکارا نشان می‌دهد که دستگاه امنیتی و اطلاعاتی حکومت اسلام‌گرای ایران حتی به قانون اساسی کشور نیز پایبند نیست! گزارش‌های منتشر شده همچنین حاوی اطلاعاتی درباره به خدمت گرفتن شبه‌نظامیان عراقی به واسطه سپاه قدس (شاخه برون‌مرزی اصلی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) است. سازمان اطلاعات در سال ۱۳۸۸ به دستور ولی فقیه علی خامنه‌ای و مستقل از وزارت اطلاعات تشکیل شد که امروزه علاوه بر عراق، در کشورهای دیگری مثل سوریه و لبنان و فلسطین نیز فعالیت دارد و گفته می‌شود که سفیران ایران در این کشورها نه از وزارت امور خارجه، بلکه از رده‌های ارشد سپاه پاسداران انتخاب و به این کشورها گسیل می‌شوند.

در فلسطین نیز جمهوری اسلامی ایران برخلاف ادعای دفاع از مردم فلسطین و پیکار آنها برای دستیابی به کشور مستقل، با تقویت و توانمند کردن جریان‌های اسلام‌گرایی مثل حماس، در ایجاد تفرقه در میان نیروهای مبارز فلسطینی نقش داشته است. به گزارش خبرگزاری‌ها، علی خامنه‌ای در روز جمعه دوم خرداد ۱۳۹۹، در صحبت‌های تلویزیونی‌اش به مناسبت روز قدس ادعان کرد که:

«...یک روز تشخیص ما این شد که مبارز فلسطینی، دین و غیرت و شجاعت دارد و تنها مشکل او دست تپی از سلاح او است... به هدایت و مدد الهی برنامه‌ریزی کردیم و نتیجه این است که موازنه قدرت در فلسطین دگرگون شد و امروز غزه/منطقه‌ای که حماس آن را اداره می‌کند می‌تواند در برابر تهاجم نظامی دشمن صهیونیست بایستد.»

او سپس برای تشکیلات خودگردان فلسطین که اداره کرانه غربی را به عهده دارد تعیین تکلیف کرد که:

«تشکیلات خودگردان تکلیفی بزرگ بر عهده دارد. با دشمن وحشی جز با اقتدار و از موضع قدرت نمی‌توان سخن گفت، و زمینه این اقتدار در ملت فلسطین آماده است.»

و سپس باز جانب نیروهای مورد حمایت جمهوری اسلامی را گرفت و گفت:

«حماس و جهاد اسلامی در فلسطین و حزب‌الله در لبنان، حجت را بر همه تمام کرده‌اند.»

جمهوری اسلامی ایران سیاست خارجی مداخله‌گرانه مشابهی را نیز در لبنان به پیش برده است. در جریان اعتراض‌های توده‌ی مردم لبنان (و عراق) در پاییز و زمستان ۱۳۹۸، مصادف با اعتراض‌های گسترده مردم ایران در آبان ۱۳۹۸، حکومت ایران به اتکای نیروهای اسلام‌گرای هوادارش در لبنان (و عراق) همه سعی خود را کرد که خیزش مردمی در آن کشور (و عراق) را خفه کند. حتی گزارش‌هایی منتشر شد از دخالت مستقیم نیروهای شبه‌نظامی ایران در سرکوب تظاهرات مردمی در لبنان و عراق. ارسال محموله‌های سوختی به لبنان و تحویل مستقیم آنها به حزب‌الله لبنان، نمونه تازه‌ای از این نوع روابط مداخله‌گرانه جمهوری اسلامی ایران با نیروهای وابسته‌اش بود.

شرکت مستقیم و غیرمستقیم جمهوری اسلامی ایران در جنگ‌های یمن و سوریه بخش دیگری از سیاست خارجی توسعه‌طلبانه رژیم ولایی است. در یمن، جنبش مردمی این کشور نیز بخشی از «بهار عرب» بود که از سال ۱۳۸۹ در منطقه آغاز شد و در نهایت در یمن به سقوط دیکتاتوری علی عبدالله صالح در اواخر سال ۱۳۹۰ منجر شد. اما حکومت‌های عربی و کشورهای عضو «شورای همکاری خلیج فارس» به رهبری عربستان سعودی، حرکت و جنبش جوانان یمن بر ضد حکومت علی عبدالله صالح را زیر نام برگزاری «گفت‌وگوی ملی» به انحراف کشاندند. طبق معمول، این مبارزه سمت‌وسوی فرقه‌ی به خود گرفت. عربستان سعودی که در یمن به دنبال منافع اقتصادی و امنیتی بود، حمله به یمن را زمانی آغاز کرد (فروردین ۱۳۹۴) که مشخص شد توافق هسته‌ی تهران و قدرت‌های بزرگ جهان (شامل آمریکا) در راه است، و مهم‌ترین جریان‌های سیاسی یمن (حوثی‌های شیعه و الحراک الجنوبي یا جنبش جنوب) در آستانه امضای قرارداد صلحی بودند که پیش از آن با میانجیگری سازمان ملل متحد پذیرفته شده بود. گزارش‌هایی منتشر شده است که شبه‌نظامیان حوثی و نیروهای علی عبدالله صالح با کمک نیروهای سپاه پاسداران ایران و کارشناسان نظامی ایران آب‌های اطراف بندر خدیجه را مین‌گذاری کرده‌اند. جنگ در یمن، که نیروهایی به نیابت از جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در آن درگیرند، از زمان درگیری‌های نظامی حکومت مرکزی یمن با حوثی‌ها و جدایی‌طلبان جنوب کشور در سال ۱۳۸۸، به عرصه هموردی این دو دولت برای سرکردگی منطقه‌ی تبدیل شده است.

در سوریه نیز، از آغاز تظاهرات عدالت‌طلبانه مردم سوریه علیه دولت بشار اسد در بهمن ۱۳۸۹، حکومت ایران تمام‌قد از آن دولت حمایت کرد. پس از به انحراف کشیده شدن جنبش اعتراضی مردم سوریه به دست نیروهای مرتجع مسلحی مثل «ارتش آزاد سوریه» (در گرفتار جنگ داخلی در آن کشور، و سپس یورش نیروهای وابسته به عربستان و قدرت‌های امپریالیستی - امثال داعش - به سوریه، جمهوری اسلامی ایران نیز مستقیماً در این مناقشه درگیر شد. جمهوری اسلامی ایران (از جمله جواد ظریف، وزیر امور خارجه دولت حسن روحانی) بارها اعلام کرده است که حضور سیاسی-نظامی ایران «در خاک سوریه به دعوت دولت دمشق» بوده است و «تا زمانی که دولت و مردم سوریه بخواهند، در سوریه خواهیم بود» (روزنامه مردم‌سالاری، ۹ آبان ۱۳۹۸، نقل از خبرگزاری تاس) که البته در اینجا هیچ اشاره‌ای به خواست مردم ایران نشده است!

رخدادهای زمستان ۱۳۹۸، و حمله مستقیم آمریکا به نیروهای تحت حمایت جمهوری اسلامی ایران در عراق و سوریه، و سپس انجام عملیات تروریستی قتل قاسم سلیمانی در خاک عراق، که رسانه‌های بین‌المللی آن را «گام‌های اولیه در آغاز جنگ نیابتی آمریکا با ایران» خواندند، نشان داد که سیاست‌های ماجراجویانه و برتری‌طلبانه امپریالیسم آمریکا از یک سو، و سیاست‌های نابخردانه رژیم ولایت فقیه از سوی دیگر، چگونه می‌تواند میهن ما را با خطرهایی جدی روبه‌رو کند. جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی‌اش تأکید زیادی بر توان تسلیحاتی و سایبری و جاسوسی خود و نیروهای هوادارش در منطقه دارد، و در گزاره‌گویی در این مورد نیز کوتاهی نکرده است. از آن جمله، سخنان حسن روحانی، رئیس‌جمهور سابق، در روز ۲۰ فروردین ۱۳۹۸، و پس از

آن بود که دولت آمریکا سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را سازمانی تروریستی اعلام کرد. به گزارش خبرگزاری‌ها، روحانی در این سخنان مدعی شد: «از ارسال تا امسال به موشک‌ها و سلاح‌هایی دست پیدا کرده ایم که در مَحْتَله شما نمی‌گنجد.» با توجه به آنچه در سرنگون کردن هواپیمای مسافربری اوکراینی با موشک‌های پدافند هوایی سپاه پاسداران در دی ۱۳۹۸، و شلیک موشک به شناور کنارک در جریان تمرین (مانور) نظامی دریایی جمهوری اسلامی ایران در اردیبهشت ۱۳۹۹ مشاهده شد، توان نظامی جمهوری اسلامی مورد تردید جدی قرار گرفته است. با توجه به اوضاع داخلی ایران و اولویت‌های کشور در تأمین زندگی مردم، این سخنان رئیس‌جمهور سابق ایران - و موارد مشابه آن از زبان دیگر سران حکومت و دولت جدید ابراهیم رئیسی - را می‌توان موضع‌گیری‌هایی نابخردانه ارزیابی کرد که در انتها به سود پیشبرد سیاست تنش‌آفرین و خواست‌های امپریالیسم و نیروهای ارتجاعی منطقه خواهد بود.

سیاست‌های خارجی جمهوری اسلامی ایران و دستگاه امنیتی آن، به‌ویژه در کشورهای همسایه و منطقه، همیشه بهانه مناسب به دست نیروهای جنگ‌طلب خارجی برای تهدید کردن ایران داده است که گاه تنش و احتمال بروز درگیری نظامی را به مرز خطرناکی کشانده است. و در ضمن بهانه خوبی بوده است برای فروش میلیاردی تسلیحات و خدمات نظامی به کشورهای منطقه از جیب ملت‌های آن کشورها.

سیاست خارجی مداخله‌گرانه و ماجراجویانه جمهوری اسلامی ایران و صرف ده‌ها میلیارد دلار در راه «صدور انقلاب اسلامی» و بسط حیطه نفوذ آن از منابع ملی کشور و از جیب مردم ایران، هیچ اثر و نفعی در بهبود زندگی مردم نداشته است، و فقط در خدمت گسترش نفوذ اسلام‌گرایان و پر کردن جیب عاملان و واسطه‌های این مداخله‌جویی و بهره‌گیری قدرت‌های بزرگ منطقه‌یی و بین‌المللی بوده است. این سیاست خارجی، در کنار سیاست‌های داخلی اقتصادی-اجتماعی و سرکوبگری شدید بر ضد منافع ملی عمومی مردم و به‌ویژه زحمتکشان کشور و به سود سرمایه‌داران خصوصی بزرگ رانت‌خوار در اقتصاد خصوصی اختصاصی و نظامی شده ایران، دو عامل بنیادی و مهم در متزلزل و ورشکسته شدن نظام سیاسی و پایه‌های اقتصاد ملی و وخیم شدن وضعیت معیشتی اکثریت جمعیت ایران محسوب می‌شوند. علاوه بر این دو عامل، تحریم‌های کمرشکن آمریکا و قدرت‌های دیگر جهان عاملی مؤثر در تشدید این وخامت بوده است که باید هرچه زودتر به آن پایان داده شود. سیاست خارجی مترقی باید در مسیر مبارزه با سیاست‌های تجاوزکارانه امپریالیسم در منطقه و در پیش گرفتن سیاست‌های ترقی‌خواهانه و صلح‌آمیز باشد.

### پ) مسئله هسته‌یی و اختلاف جمهوری اسلامی ایران با آمریکا

با اعلام توافق نهایی برنامه جامع اقدام مشترک «برجام» پس از هفته‌ها مذاکره پی‌درپی میان نمایندگان جمهوری اسلامی ایران و کشورهای «۱+۵» (پنج کشور عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد یعنی آمریکا، بریتانیا، روسیه، چین، و فرانسه، به‌علاوه آلمان) برای محدود کردن فعالیت‌های هسته‌یی ایران در ازای «تعلیق» تحریم‌ها، در روز سه‌شنبه ۲۳ تیر ۱۳۹۴، در شهر لوزان سوئیس، فصل مهمی از مذاکراتی که از بیش از ۳ سال پیش از آن به‌طور محرمانه میان نمایندگان ارشد دولت اوپاما در آمریکا و مشاوران اصلی علی خامنه‌ای در عمان آغاز شده بود، به پایان رسید.

در شرایط پیچیده و پرخطرهای که محصول اجرای بیش از ۸ سال سیاست‌های داخلی و خارجی ضدملی و ماجراجویانه دولت برگماشته احمدی‌نژاد، زیر نظر مستقیم ولی‌فقیه رژیم بود، امضای توافق‌نامه برجام و «نرمش قهرمانانه» ولی‌فقیه رژیم به منظور «حفظ نظام»، که مشابه با «جام زهر» نوشیدن خمینی در تیر ۱۳۶۷ و قبول توافق آتش‌بس در جنگ خانمان‌سوز ۸ ساله با عراق بود، در واقعیت امر، عقب‌نشینی مقتضحانه از آن سیاست‌های مخرب «استقبال از تحریم‌ها» بود که از سوی احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور برگمارده ولی‌فقیه و کسانی همچون علی لاریجانی تبلیغ و اجرا شده بود. نتیجه، قدرت‌یابی نظامی‌گرایان و سپاهیان و رانت‌خواران و کاسبان تحریم در حکومت ایران، انزوای بین‌المللی ایران، و تحریم‌های خردکننده اقتصادی بود که بیش از هر چیز به دشوارتر کردن زندگی و معیشت ده‌ها میلیون ایرانی منجر شد.

در پی توافق برجام، جمهوری اسلامی ایران مجبور شد بخش وسیعی از صنعت هسته‌یی را - که میلیاردها دلار برای آن هزینه کرده بود - تغییر دهد یا به‌طور کامل از تولید خارج کند. با وجود اینکه برخورداری از انرژی هسته‌یی صلح‌آمیز حق هر ملتی است، تمرکز سؤال برانگیز جمهوری اسلامی بر توسعه صنعت هسته‌یی در دو دهه پیش از آن در کشوری غنی از منابع هیدروکربنی برای تأمین انرژی، و بدتر از آن، پنهان‌کاری و توسل مجموعه حکومت به شیوه‌های ماجراجویانه و غیرمسئولانه در این عرصه، در مجموع چیزی نبود جز به هدر رفتن منابع مالی عظیمی که می‌بایست، و می‌شد، در عرصه‌های مبرم و حیاتی دیگری به کار برد و دشواری‌هایی مثل مسکن، بهداشت، آب، تولید صنعتی، بهزیستی، رفاه اجتماعی، اشتغال، و جز اینها را حل کرد، یا بر توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر تمرکز کرد. تصمیم‌گیرندگان این آسیب بزرگ، باید روزی در برابر مردم پاسخ‌گوی سیاست‌های ضدملی‌شان باشند.

با وجود این، و بر اساس مواضع صلح‌طلبانه حزب توده ایران، حزب ما از این عقب‌نشینی و امضای برجام به‌خاطر تأثیرش در کاهش تنش در منطقه و کاسته شدن از خطر درگیری‌های خطرناک نظامی در منطقه استقبال کرد.

آمدن دونالد ترامپ به کاخ سفید در دی ۱۳۹۵، پایان رسمی استراتژی دولت پیشین آمریکا (دولت اوپاما)، یعنی استراتژی «مهار چندجانبه» در خاورمیانه و آغاز موضع‌گیری‌های خصمانه عربان علیه ایران و «یاغی» خواندن ایران، و در حمایت از کشورهای مرتجع منطقه، به‌ویژه اسرائیل و عربستان سعودی بود. دونالد ترامپ از همان ماه‌های ورود به کاخ سفید اعلام کرد: «ما به مسیری که نتیجه قابل پیش‌بینی آن خشونت و ترور بیشتر و تهدید واقعی توسعه هسته‌یی ایران است، ادامه نخواهیم داد.» (خبرگزاری‌ها، ۲۱ مهر ۱۳۹۶) و سرانجام نیز در روز ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۷ دولت ترامپ اعلام کرد که از توافق برجام بیرون می‌رود و «فشار حداکثری» را در اعمال تحریم‌های اقتصادی و بانکی-مالی-بیمه‌یی تازه‌ای علیه ایران برقرار می‌کند. از آن زمان تا کنون، تحریم‌های گسترده‌ای در عرصه‌های تجارت خارجی، نظام بانکی و پرداخت‌های ارزی (دلاری)، خودروسازی، کشتی‌سازی و کشتی‌رانی، بیمه حمل‌ونقل، صادرات نفتی و پتروشیمی، آهن و فولاد و فلزات رنگین، و نساجی و عمرانی علیه ایران برقرار شده است. در پی شکست دونالد ترامپ در انتخابات آبان ۱۳۹۹ و پیروزی جو بایدن از حزب دموکرات آمریکا، مذاکره‌هایی با نمایندگان دولت حسن روحانی برای احیای برجام آغاز شد. اما با آغاز ریاست‌جمهوری ابراهیم رئیسی این گفت‌وگوها تا چند ماه متوقف شد. ما همچنان معتقدیم که ادامه مذاکره و حفظ برجام در مقابل سیاست‌های تهاجمی و ضد مردمی دولت آمریکا و متحدان منطقه‌یی‌اش مثل دولت اسرائیل و حکومت اسلامی عربستان سعودی از اهمیت بسزایی برخوردار است. تصویب و صدور قطعنامه شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در روز ۱۸ خرداد ۱۴۰۱ علیه ایران به پیشنهاد آمریکا و آلمان و بریتانیا و فرانسه در پی اعلام ردیابی ذرات مشکوک رادیواکتیو در بخش‌هایی از تأسیسات هسته‌یی ایران، و واکنش جمهوری اسلامی ایران با خاموش کردن شماری از دوربین‌های نظارتی در تأسیسات هسته‌یی، در کنار راکد ماندن گفت‌وگوهای هسته‌یی برای احیای برجام، وضعیت تنش‌افزا و مخاطره‌انگیزی را به وجود آورده است که می‌تواند پیامدهای فاجعه‌بار بیشتری برای مردم ایران و منطقه داشته باشد.

اما عمده‌ترین اختلاف جمهوری اسلامی ایران و آمریکا در نزاع‌های چهل ساله‌شان بر سر چه بوده است؟ باید گفت که این اختلاف بر سر منافع ملی ایران نیست. این نزاع، از دیدگاه حکومت جمهوری اسلامی ایران، برای حفظ رژیم ماجراجو و سرکوبگر است؛ رژیمی که قشرها و طبقات اجتماعی وسیعی را در کشور نمایندگی نمی‌کند و در سه عرصه ساختار سیاسی، ساختار اقتصادی، و سیاست‌های منطقه‌یی و بین‌المللی به بن‌بست رسیده است. از دیدگاه آمریکا، و در چارچوب طرح‌های منطقه‌یی گسترده‌تر آن در «شرق»، این نزاع بر سر تأمین سلطه و منافع سیاسی-اقتصادی-نظامی این قدرت و سهم خواهد

متحدان منطقه‌ی‌اش است. جمهوری اسلامی ایران در عمر چهل ساله‌اش اقتصادی ملی پایه‌گذاری نکرده است تا بر سر حفظ آن با انحصارهای امپریالیستی اختلاف پیدا کند؛ بورژوازی ملی را گسترده و قدرتمند نکرده است تا برای حفظ منافع آن در منطقه وارد کارزار مبارزه شود؛ کانون ترقی خواهی و استقلال اقتصادی و حاکمیت ملی نیز نیست تا مبارزه در راه حفظ آن را با منافع و رشد اقتصاد و سیاست ملی کشور بتوان پیوند زد. سیاست‌های منطقه‌ی‌ای و بین‌المللی جمهوری اسلامی بر خواست‌ها و منافع وسیع‌ترین قشرها و طبقات اجتماعی در ایران منطبق نیست. تمام تلاش رژیم در مناقشه با آمریکا و متحدانش، حفظ حوزه نفوذ منطقه‌ی‌اش و حفظ «نظام» (و حکومتی است که به علت‌های ذکر شده نمی‌توان آن را حکومتی ملی به حساب آورد. جمهوری اسلامی ایران برای بقای «نظام» (ضدملی‌اش حتی حاضر است با آمریکای «دشمن» (کنار بیاید. سیاست خارجی ایران ضدامپریالیستی نیست. با همه اینها، حزب ما بر این باور است که همه اختلاف‌های موجود را می‌توان و باید در چارچوب قانون‌های ناظر بر روابط بین‌المللی و بر اساس منشور سازمان ملل متحد و نیز از مسیرهای دیپلماتیک و با توجه به حقوق راستین مردم ایران حل و فصل کرد. جز این راه منطقی دیگری متصور نیست.

### ۵. وضعیت کنونی اجتماعی-اقتصادی و دگرسانی آرایش طبقاتی در ایران

امروزه، بیش از چهار دهه پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، شرایط اجتماعی-اقتصادی و آرایش طبقاتی در میهن ما دستخوش تحوّل‌های عمده‌ای شده است. در پی پیروزی انقلاب بهمن، روند حرکت و رشد سرمایه‌داری به طور موقت با اختلال‌هایی همراه شد. ولی با پیش رفتن انقلاب در مرحله اجتماعی، نهادینه نشدن دموکراسی و ساختارها و نهادهای نظارتی دموکراتیک، و حاکم شدن ارتجاع انحصارطلب اسلام‌گرا، اقدام‌های ارزشمند ماه‌های اول انقلاب که بیشتر به آنها اشاره شد گسترش نیافت و نتوانست در ساختار اقتصاد ایران شالوده‌ای برای دگرگونی‌های ژرف و دموکراتیک و پایدار به سود زحمتکشان به وجود آورد. در نتیجه، توازن نیروهای طبقاتی در جامعه به سمت سلطه سیاسی-اقتصادی کلان سرمایه‌داران تجاری و بوروکراتیک و زمین‌داران چرخید. سرمایه بزرگ تجاری، با چنگ انداختن بر شاه‌رک حیات اقتصادی کشور و نفوذ عمیق و گسترده در نهادهایی مثل بنیاد مستضعفان، بنیاد شهید، تولید آستان قدس رضوی، و در کنار آن، سرمایه‌داری بوروکراتیک جدید برخوردار از رانت دولتی، به دو نیروی غالب و مسلط سرمایه‌داری در ایران تبدیل شدند. حزب ما در برنامه مصوب ۱۳۶۰ خود با هشدار دادن نسبت به شدت یافتن فعالیت سرمایه بزرگ تجاری و رشد سرطانی آن، هشدار داد که:

«...هم‌اکنون عملکرد سرمایه‌داری تجاری، و تا حد معینی سرمایه‌داری وابسته به زمین و مسکن، این خطر/بازگشت تسلط نظام غارتگر سرمایه‌داری/را در مقابل چشم همه مردم قرار داده و ضرورت مبارزه همه‌جانبه برای ریشه‌کن کردن این تسلط غارتگرانه و محدود کردن فعالیت سرمایه در این زمینه‌ها را از طرف وسیع‌ترین اقشار جامعه ایران مطرح کرده است.»

با تحکیم پایه‌های رژیم ولایی، به‌ویژه پس از پایان جنگ خانمان‌سوز هشت ساله ایران و عراق، سرمایه بزرگ تجاری و سرمایه‌داری بوروکراتیک-رانتی پایه‌های انحصاری قدرت سیاسی-اقتصادی خود را تحکیم کردند. اجرای برنامه «تعدیل ساختاری» (طرحی نولیبرالی که صندوق بین‌المللی پول ابداع کرده است) توسط دولت و کارگزاران و مجموعه نمایندگان سیاسی این سرمایه‌ها از همان زمان تا کنون، نه فقط ضربه‌های سنگینی به بخش صنعتی و تولیدی کشور وارد آورد، بلکه سبب افزایش بی‌رویه واردات کالاهای مصرفی و تولیدی از خارج و رانده شدن بیش از پیش اقتصاد به سوی سوداگری دلالی و فعالیت‌های غیرتولیدی شده است. تولید از کانون اصلی اقتصاد به حاشیه رفته و فروش منابع (به طور عمده نفت و گاز خام و کانی‌ها) و واردات کالا جای آن را گرفته است.

هم‌زمان، کاربست سیاست‌های «تعدیل ساختاری» (به توزیع ناعادلانه درآمد ملی و در نتیجه، ژرف شدن شکاف طبقاتی میان مجموعه زحمتکشان و به‌ویژه طبقه کارگر از یک سو، و طیف گسترده طبقه سرمایه‌دار از سوی دیگر انجامیده و باعث ریزش تدریجی ولی پیوسته قشرهای میانی به پایین شده است. این سیاست از زمان ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی- پس از پایان یافتن جنگ هشت ساله- آغاز شد و در سی و چند سال گذشته تا امروز همچنان ادامه داشته است. به‌ویژه در دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد و روحانی این سیاست با قوت اجرا شد که هم فساد گسترده در همه رده‌های حکومت را نهادینه کرد و ثروت‌های سرسام‌آوری را برای عده‌ای اندک به بار آورد، و هم به کاهش نسبی شدید درآمد زحمتکشان و وخیم‌تر شدن تأمین معاش آنها منجر شد. در دولت ابراهیم رئیسی نیز همان روال ادامه یافته است.

خصوصی‌سازی‌های گسترده و کشاندن سرمایه‌های اضافی به بازار بورس با شعار «سپردن اقتصاد به مردم» (یعنی به سرمایه‌داران بزرگ) از یک سو، و از سوی دیگر، کاهش نسبی درآمدهای زحمتکشان و باز گذاشتن دست «بانکداران» (در جذب اندوخته‌های ناچیز بخشی از مردم- از جمله بان‌نشستگان- و در بسیاری از موارد دزدیدن آشکار آنها، از دیگر نمادهای حکومت کنونی‌اند. امروزه در ایران همان سخنانی را که چهار دهه پیش مارگارت تاچر و رونالد ریگان (و پیش از آنها پینوشه در شبلی) به منظور ترویج «اقتصاد بازار» بی‌نظارت و خصوصی‌سازی ثروت‌های ملی عنوان می‌کردند، از زبان کارگزاران جمهوری اسلامی و مبلغان آنها- از دولت رفسنجانی تا کنون- می‌شنویم.

برخلاف تبلیغات رسمی حکومتی و سخنان کارگزاران دولتی، و به‌رغم تبلیغات درباره موشک هوا کردن جمهوری اسلامی ایران و ساختن موشک کروز با بُرد ۲۰۰۰ کیلومتر (حسین سلامی، ۲۳ مهر ۱۴۰۰)، وضعیت اقتصادی-اجتماعی کشور ما هر روز بحرانی‌تر می‌شود. افزون بر دشواری‌های ساختاری سرمایه‌داری و فساد نهادینه شده، همه‌گیری کووید-۱۹ از اواخر سال ۱۳۹۸ تا کنون نیز ضربه‌های شدیدی به زندگی و سلامت و معیشت مردم وارد آورده است.

وضعیت فلاکت‌بار اقتصاد ملی و سیر نزولی دائمی وضعیت معیشت اکثر مردم ریشه مخالفت‌های سراسری اکثریت مردم کشور با دیکتاتوری ولایت فقیه است و رخداد‌های چند سال گذشته، به‌ویژه بالا رفتن سطح کیفی و کمی اعتراض‌های مردمی، مؤید این واقعیت است. تحریم‌های مالی و بانکی و بیمه‌ی و غیره از جانب دولت آمریکا هرچند در گسترش بحران اقتصادی ایران تأثیر داشته است، اما عامل بنیادی فلاکت اقتصاد ملی نیست، بلکه مؤثر بودن ناشی از عامل اصلی- یعنی غیرتولیدی بودن شالوده اقتصاد کشور- بوده و در وخیم‌تر کردن وضعیت اقتصادی کشور نقش داشته است. اگرچه شرکت‌های خدماتی و دانش‌بنیاد و نیز صنایعی مثل پتروشیمی و فرآورده‌های جنبی آن، خودروسازی و صنایع وابسته به آن، تولید لاستیک، سرامیک و کاشی، لوله و شیرالات، محصولات شوینده و بهداشتی، نساجی و پوشاک، شهرسازی و ساختمان‌سازی، فرش، فولاد و فلزات رنگین، و صنایع غذایی-کشاورزی نیز در داخل ایران در هر دو بخش دولتی و خصوصی فعالیت و تولید دارند و امکان رشد قابل توجه و صادرات آنها دست‌کم به کشورهای همسایه ایران وجود دارد، بدون برنامه‌ریزی علمی در زمینه ایجاد زیرساخت‌های لازم، امکان رشد دادن به تعاونی‌های تولید، آموزش و تربیت کادرهای لازم، توسعه و رشد فناوری و توسعه فرایندهای تولید، تأمین تسهیلات مالی (ربالی و ارزی) برای این بخش‌های اقتصادی، تقویت زنجیره تأمین، برقراری نظام مزدی عادلانه و امنیت شغلی، حمایت دولتی در امر فروش و توزیع داخلی و صادرات، و بدون کوتاه کردن دست رانت‌خواران حکومتی و دلالان فاسد و باندهای مافیایی، و در نبود انگیزه و قوانین و مقررات مؤثر برای حمایت از تولید داخلی، این امکان به هدر می‌رود. دلیل به‌گروگان گرفته شدن اقتصاد کشورمان از جانب خزانة‌داری آمریکا، سه دهه اجرای برنامه‌های نولیبرالی و توسعه ندادن تولید ملی است. با خالی شدن هرچه سریع‌تر خزانة حکومتی در پی سقوط درآمد از صادرات نفت و گاز و پتروشیمی، خطر از هم پاشیده شدن شیره اقتصاد کشور بسیار جدی است. اسم‌گذاری سال‌ها با عنوان‌هایی مثل «اقتصاد مقاومتی» یا «سال جهش تولید» (از جانب خامنه‌ای نیز به تجربه ثابت شده است که تلاشی صوری است و هیچ اثری در بازسازی دموکراتیک اقتصاد نخواهد داشت و فقط به حیف و میل و اختلاس بیشتر ثروت‌های ملی می‌انجامد.

سران جمهوری اسلامی ایران به این واقعیت واقفاند که بیشتر از سه دهه تلاش آنها برای انباشت سرمایه خصوصی اختصاصی و رانت‌خوار، در نهایت به متمرکز شدن قدرت اقتصادی-سیاسی در کانون لایه‌های انگلی بورژوازی مالی-تجاری و بوروکراتیک-نظامی (که به هرم قدرت نیز متصل‌اند) منجر شده است. این لایه‌های قدرتمند و انگلی صاحب سرمایه شده، که جناح‌های سیاسی پُر نفوذی در درون حکومت آنان را نمایندگی می‌کنند، به‌جز راه‌اندازی به اصطلاح «کسب» (به هدف سودآوری بسیار سریع نجومی و ترجیحاً دلاری، فکر دیگری در سر ندارند. نکته مهم این است که صاحبان قدرت در درون حکومت که خود نیز به این لایه‌های سرمایه‌داران انگلی نامولد متصل‌اند خوب می‌دانند که این کانون‌های انباشت سرمایه‌های بزرگ- با وجود رقابت‌ها و تقابل‌های سنگین و به‌شدت فاسد با یکدیگر- در عمل پشتوانه اقتصادی و ستون فقرات قدرت در جمهوری اسلامی‌اند و از این روی، اینکه رژیم حاکم سیاسی به‌منظور حذف آنان از دایره حکومت و اقتصاد پیش بگیرد، امری دور از انتظار است. هر دو به یکدیگر نیاز دارند.

سیاست‌های اقتصادی دولت‌های جمهوری اسلامی ایران و از جمله دولت ابراهیم رئیسی، با پشتیبانی علی خامنه‌ای و «بیت ولایت»، که مبتنی بر خصوصی‌سازی و واگذاری وسیع ثروت‌های ملی به بازار سرمایه‌های مالی داخلی (مثل بورس) است، در نهایت به پیوند با سرمایه‌های مالی غول‌پیکر جهانی همراه با مالی‌گرایی فزاینده‌تر تمام شئون اقتصادی می‌انجامد. نتیجه این خط‌مشی اقتصادی، کشاندن اقتصاد ملی به سوی اقتصاد قمار و ویرانگر به منظور ثروتمندتر کردن ثروتمندان و نقض حقوق دموکراتیک مردم بوده است.

در تمام جهان، و از جمله در کشور ما، در سه دهه اخیر در زیر سایه دیکتاتوری، تحمیل این نوع سیاست‌های خشن و کاربست شوک‌های اقتصادی (مثل حذف یارانه‌ها و افزایش قیمت بنزین و حرکت به سمت حذف ارز ۴۲۰۰ تومانی) زیر عنوان «جهش» (رشد اقتصادی، خسارت‌های انسانی عظیم و زیان‌های اقتصادی-اجتماعی فزاینده‌ای به دنبال داشته است. ادامه یافتن این برنامه اقتصادی و شدت یافتن آن، و در انتها وخیم‌تر شدن وضعیت معیشتی توده‌ها، بحران ساختاری در ایران را بیش از پیش عمیق و گسترده کرده است. بر پایه برخی آمارهای دانشگاهی، در فاصله سال‌های ۱۳۷۵ تا ۱۳۹۰، سالانه در حدود ۲۴ هزار شغل صنعتی از میان رفت و در سال ۱۳۹۵، فقط در حدود ۱۷ درصد از نیروی کار ۲۲/۵ میلیون نفری ایران در صنعت شاغل بود. در کنار این ویرانی تولید (و شاید هم برای سرعت بخشیدن به آن) هر نوع صدای اعتراض سازمان‌یافته از سوی طبقه کارگر و لایه‌های گوناگون زحمتکش‌ان به خصوصی‌سازی، مزدهای معوق، و نقض خشن حقوق صنفی‌شان، همیشه با شلاق و حکم‌های امنیتی و زندان سرکوب شده است.

عمیق‌تر شدن دره عظیم میان فقر و ثروت و پدید آمدن قشر وسیعی از حاشیه‌نشینان شهرها در کنار میلیون‌ها کارگر بیکار، تأثیرهای مهمی بر بافت اجتماعی میهن ما بر جای گذاشته است. به گزارش خبر آنلاین ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۸، مرکز پژوهش‌های مجلس در گزارشی که در همان زمان منتشر کرد، اعلام کرد: «نرخ تورم در سال ۱۳۹۷ رکوردهای جدیدی را ثبت کرده است. بر اساس اعلام مرکز آمار ایران، نرخ تورم نقطه به نقطه در اسفند ۱۳۹۷ به بیش از ۴۷ درصد رسید... برآوردها از نرخ فقر نشان می‌دهد در حالی که در سال ۱۳۹۶ در حدود ۱۶ درصد از جمعیت کشور در زیر خط فقر مطلق قرار داشته‌اند، تا پایان سال ۱۳۹۷ در حدود ۲۳ الی ۴۰ درصد (با سناریوهای مختلف برای وضعیت درآمدی خانوار در سال ۱۳۹۷) در زیر خط فقر قرار خواهند گرفت و هزینه تأمین حداقل نیازهای زندگی به‌شدت افزایش خواهد یافت.»

در موردی دیگر، حسین راغفر، اقتصاددان، «خط فقر مطلق (برای یک خانواده چهار نفری شهری را حدود چهار میلیون تومان ارزیابی کرد و نتیجه گرفت که ۳۳ درصد جمعیت ایران دچار «فقر مطلق» هستند و ۶ درصد نیز در زیر «خط گرسنگی»‌اند. در مهر ۱۴۰۰، مرز خط فقر در حدود ۱۱ میلیون تومان برآورد شد. مقام‌های دولتی ایران اذعان می‌کنند که بیش از یک و نیم میلیون ایرانی حتی توان مالی تأمین غذای مورد نیاز خود را هم ندارند. در همین حال، حداقل حقوق کارگران برای سال ۱۴۰۰ دو میلیون و ۶۵۵ هزار تومان در ماه تعیین شد که با واقعیت روزمره، و برآورد تورم نزدیک به ۵۰ درصد، هیچ تناسبی ندارد. با احتساب پایه سنوات و حق مسکن و اولاد و دیگر «مزایا»، مجموع دریافتی حقوق ماهانه کارگر حداقل بگیر یا دو فرزند ۴ میلیون و ۲۳۶ هزار و ۴۷۹ تومان می‌شود. این در حالی است که حتی کمیته مزد کانون عالی شوراهای اسلامی کار، سید معیشت حداقلی را در شهریور ۱۳۹۸ بیشتر از ۸ میلیون تومان اعلام کرده بود. در نتیجه، بر اساس آمارهای موجود و به اعتقاد کارشناسان بازار کار، ۷۰ درصد خانواده‌های کارگری در زیر خط فقر زندگی می‌کنند. در مهر ۱۴۰۰، سیدحمید حسینی، عضو هیئت نمایندگان اتاق بازرگانی، اعلام کرد که در حدود ۴ میلیون نفر از مردم زندگی فوق‌العاده خوبی دارند، در حالی که نزدیک به ۴۰ میلیون نفر از جمعیت کشور برای ادامه زندگی محتاج به یارانه ۴۵ هزار تومانی‌اند!

طبق گزارش پایگاه خبری تحلیلی سلام نو، ۱۴ دی ۱۴۰۰، «شاخص فلاکت در تابستان سال ۱۴۰۰ به ۵۵٫۴ درصد رسیده است. این مقدار از شاخص فلاکت در یک دهه اخیر بی‌سابقه بوده است. شاخص فلاکت در کنار نرخ تورم و نرخ بیکاری از شاخص‌های مهم در اقتصاد هر کشوری است که می‌توان از طریق آن سطح معیشت افراد جامعه را مورد بررسی قرار داد. «شاخص فلاکت در واقع برابر با درصد تورم و درصد بیکاری است و سطح بالای این شاخص- به‌ویژه وقتی بیشتر از ۷-۶ درصد است، نشان دهنده وضعیت نامطلوب سلامت اقتصاد کشور است. تارویود اقتصاد ایران به پدیده تورم آلوده است البته عامل و سرچشمه آن، گران‌فروشی این ده‌دار و دستفروشی با آن بقال و دلال و واسطه نیست، بلکه منشأ اصلی این معضل، در کارکرد سرمایه‌داری نولیبرالی حاکم بر اقتصاد ایران است. در اوضاعی چنین وخیم به‌لحاظ اقتصادی و زیر خط فقر بودن ده‌ها میلیون تن از شهروندان کشور، در بودجه سال ۱۴۰۰ صدها میلیارد تومان به نهادهای مذهبی و انگلی وابسته به رژیم ولایی اختصاص داده شد. بر این بنیاد است که در پی هر تغییر یا تحوّل که قدرت خرید زحمتکش‌ان را کاهش می‌دهد و وضعیت معیشتی مردم را با دشواری‌های تازه‌ای روبه‌رو می‌کند، مردم جان به لب رسیده ایران، و اکنون در پیشاپیش آنها طبقه کارگر و زحمتکش‌ان، در اعتراض به حکومت فاسد و ظالم به خیابان‌ها می‌آیند.

یکی از جنبه‌های مهم در تحوّل آرایش طبقاتی جامعه- با توجه به اجرای سیاست‌های نولیبرالی تجویز شده نهادهای قدرتمند سرمایه‌داری مثل صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، و نیز با در نظر گرفتن ترکیب درآمد ملی و هزینه‌های ملی- رشد مصرف‌گرایی کاذب در میان قشرهای پُدرآمد بدون رشد تولید، با تکیه به درآمدهای نفتی و رانت‌خواری است. این امر، به پیدایش لایه‌های ثروتمند و سرمایه‌دار جدیدی انجامیده است که بخش اندکی از جامعه را تشکیل می‌دهند که بیشتر به آنها اشاره شد. نکته پُراهمیت در بحث دگرسانی در آرایش طبقاتی جامعه، رشد سرطانی سرمایه‌داری بوروکراتیک برخوردار از رانت دولتی و نقش فزاینده سپاه پاسداران در دستگاه اقتصادی-سیاسی کشور است. فعالیت‌های اقتصادی سپاه در مقام نهاد مسلط سرمایه‌داری کنونی بوروکراتیک ایران و در کل حاکمیت سیاسی، جنبه‌های مهمی از آرایش طبقاتی جامعه را آشکار می‌سازد که باید توجه اکید و دقیق به آن داشت. فعالیت اقتصادی مستقل از این هسته‌های قدرت در ایران امروزی، با موانع و دشواری‌های زیادی روبه‌روست که یکی از علت‌های مهاجرت گسترده صاحبان تخصص از ایران است.

عملکرد فاجعه‌بار نیروهای اسلام‌گرا و انحصارطلب حاکم در چهل و سه سال گذشته نشان داده است که «راه سؤمی» که رهبران جمهوری اسلامی ایران قول آن را به مردم می‌دادند، چیزی جز همان نظام کهنه سرمایه‌داری نیست که این بار با روئینایی عقب‌مانده و قرون وسطایی به صورت دیکتاتوری ولایت فقیه خود را نمایان کرده است.

بر بستر این تحوّل‌هاست که ترکیب طبقاتی حکومت و ترکیب طبقاتی جنبش مردمی، از جمله جنبش ضداستبدادی کنونی، مشخص می‌شود.

## الف) طبقه کارگر

ترکیب کمی و کیفی طبقه کارگر ایران در چهار دهه اخیر با تحول‌های چشمگیری همراه بوده است. اجرای سیاست ضدملی «تعدیل ساختاری» و «اصلاح ساختار اقتصادی» و ادامه این سیاست‌ها در دولت‌های رفسنجانی، احمدی‌نژاد، روحانی، و رئیسی بیشترین تأثیر را بر طبقه کارگر و نقش و جایگاه آن بر جا گذاشته است. مطابق آمار منتشر شده، با رکود و تعطیلی کارخانه‌ها و بنگاه‌های بزرگ، اکنون بخش عمده طبقه کارگر ایران در کارگاه‌های کوچک تولیدی و صنایع گوناگون (نقاش، لوله‌کش، برقکار، و جز آن) مشغول به کارند. این وضعیت، سازمان‌یابی کارگران را در تشکلهای مستقل صنفی و سندیکایی خود و حضور مؤثر در سرنوشت خود و جامعه دشوار کرده است. بر اساس داده‌های مرکز آمار ایران (نقل از همشهری آنلاین، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۹)، امروزه جمعیت طبقه کارگر ایران بیش از ۲۶ میلیون نفر (با احتساب حدود ۳ میلیون بیکار در جست‌وجوی کار) است که در بخش‌های صنعت، معدن، خدمات، کشاورزی، و خدمات اداری و بانکی کار می‌کنند (یا می‌کردند). از این میان، ۳۱٫۵ درصد در بخش صنعت (تولیدکننده ۳۲٫۵ درصد از تولید ناخالص داخلی که شامل ۱۹ درصد فقط در صنعت نفت است)، نزدیک به ۴۹٫۸ درصد در بخش خدمات، و ۱۸٫۷ درصد در بخش کشاورزی شاغل‌اند. بر اساس آمار ۱۳۹۸ سازمان تأمین اجتماعی (نقل از ایلنا، ۹ آبان ۱۳۹۸)، تعداد بیمه‌شدگان اصلی (یعنی خود کارگران شاغل تحت پوشش تأمین اجتماعی) تا پایان خرداد ۱۳۹۸ نزدیک به ۱۴ میلیون و ۱۲۰ هزار نفر، و تعداد مستمری بگیران اصلی (خود بازنشستگان) ۳ میلیون و ۸۰۵ هزار نفر بوده است. به این ترتیب، با احتساب خانواده‌ها، اندکی بیش از ۴۳ میلیون نفر تحت پوشش سازمان تأمین اجتماعی بوده‌اند. روشن است که شاغلان در مشاغل غیررسمی مثل دست‌فروشان و کارگران خانگی، و کارگران شاغل در کارگاه‌های کوچک با تعداد شاغلان ده نفر و کمتر (که اکثریت کارگاه‌ها را تشکیل می‌دهند)، و انبوهی از کارگران فصلی یا روزانه‌کار، کارگران پروژه‌ای و با قرارداد موقت، کارگران خدماتی مثل پیک‌ها، و البته زباله‌گردها و کودکان کار و شاغلان خانگی... از هیچ تأمین اجتماعی و بیمه‌ای برخوردار نیستند. بر اساس آمار شوراهای عالی اسلامی کار (نقل از ایرنا، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۹)، ۱۱ میلیون کارگر با قراردادهای موقت کار می‌کنند و بر اساس آمار اردیبهشت ۱۳۹۹ سخن‌گوی دولت روحانی، در آن زمان ۳ میلیون کارگر غیررسمی در کشور وجود داشت.

از لحاظ تعداد کارگاه‌ها بر اساس شمار کارگران شاغل، ۹۸۵،۱۸۰ کارگاه حداکثر ۱۰ کارگر شاغل دارند، نزدیک به ۱۴۰ هزار کارگاه بین ۱۱ تا ۵۰ کارگر شاغل دارند، و فقط ۳۵،۵۰۰ کارگاه بیشتر از ۵۰ کارگر شاغل دارند. گفتنی است که بر اساس آیین‌نامه‌های موجود، فقط کارگاه‌های دارای بیشتر از ۵۰ شاغل می‌توانند انجمن‌های صنفی کارگری رسمی (مثل شورای اسلامی کار) داشته باشند. به این ترتیب، بخش اعظم کارگران ایران در هیچ تشکل رسمی و مجاز متشکل نیستند. و به‌جز مواردی انگشت‌شمار (مثل سندیکای شرکت اتوبوسرانی واحد تهران و حومه، یا سندیکاهای کارگران نیشکر هفت‌تپه و سندیکای فلزکار-مکانیک)، و به‌رغم مقابله‌نامه‌های بنیادی شماره ۸۷ و ۹۸ سازمان بین‌المللی کار که بر آزادی و حق کارگران در ایجاد تشکلهای مستقل کارگری یا پیوستن به این تشکلهای و بستن قراردادهای جمعی تأکید شده است، تا کنون ایجاد این تشکلهای واقعی کارگری مستقل (سندیکاهای) با موانع زیادی روبه‌رو بوده است و این تشکلهای در هیچ بخشی وجود ندارد.

طبقه کارگر برای دریافت مزد و تأمین معیشت خود و خانواده‌اش، باید نیروی کارش را بفروشد، یعنی به داشتن شغل مناسب و امنیت شغلی نیاز دارد. اما نظام سرمایه‌داری با بیکارسازی‌های طبیعی و عمدی، ارتشی از بیکاران به وجود می‌آورد و از آن در پایین نگه داشتن مزدها بهره‌برداری می‌کند. کارگران برای مقابله با این روند و برای تأمین مزد بهتر، بهبود شرایط کار از لحاظ ساعت کار و تعطیلات و ایمنی و بهداشت، و نیز دفاع از امنیت شغلی خود، به تشکلهای سندیکایی مستقل و کارآمد خود نیاز دارند.

افزایش بیکاری، رکود و تعطیلی واحدهای تولیدی و خدماتی، کاهش سطح مزدها و نبرداختن به‌موقع مزدها و مزایا، ترمیم نکردن مزدها مطابق با تورم، رعایت نشدن اصول بهداشت و ایمنی در محیط‌های کار، رشد ناامنی شغلی، رواج پراکنده کاری و استخدام‌های موقت و قراردادی و پیمانی، زوال تأمین اجتماعی و مستمری‌های بازنشستگی، و اخراج‌های گسترده بر اثر سیاست‌های ضدملی اقتصادی-اجتماعی حکومت جمهوری اسلامی، در پیوند با تحریم‌های مداخله‌جویانه آمریکا، در مجموع اوضاعی به‌شدت نگران‌کننده و ناگوار برای کارگران و زحمتکشان ایران پدید آورده است. مطرح کردن شعار پوچ «جهش تولید» از جانب خامنه‌ای، لایحه‌های بودجه ۱۳۹۹ و ۱۴۰۰، چگونگی تعیین و اعلام میزان حداقل مزد کارگران، و حراج سهام شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی (شستا) متعلق به سازمان تأمین اجتماعی که متعلق به کارگران است، ثابت می‌کند که آنچه برای سران و مسئولان حکومت فاقد ارزش بوده و است، زندگی و سرنوشت مردم میهن ما، به‌ویژه تهرانی‌ها و روستا، و پیشاپیش همه طبقه کارگر و زحمتکشان است.

رمز کامیابی طبقه کارگر در اتحاد این طبقه است. در شرایط حکومت استبدادی کنونی ایران، برطرف شدن ضعف طبقه کارگر در زمینه تشکلهای سندیکایی و هماهنگی و یکپارچه شدن اقدام‌های اعتراضی این طبقه، و در پی آن، پیوند یافتن مبارزه طبقه کارگر با مبارزه دیگر زحمتکشان و با جنبش همگانی ضداستبدادی، از گام‌های مهمی است که باید در جنبش کارگری ایران برداشته شود، که البته کاری دشوار است و با موانعی جدی روبه‌روست. نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی ایران زیر پوشش‌های گوناگون کوشیده‌اند و می‌کوشند که جنبش کارگری و احیای سندیکا را با ایجاد بحث‌های انحرافی و اقدام‌های زود هنگام یا ناهنگام مهار و کنترل کنند و مانع از خروج این جنبش از حالت تدافعی شوند. طبقه کارگر ایران باید بر موانع ذهنی موجود در راه تشکلهای خود غلبه کند، و سیاست‌های تفرقه‌افکنانه نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی و مانورهای فریبکارانه رهبران و گردانندگان تشکلهای زرد حکومتی ناکام گذارد.

طبقه کارگر بنا به سرشتش و جایگاهی که در نظام اقتصادی سرمایه‌داری دارد، رادیکال‌ترین و پیگیرترین نیروی عدالت‌خواه و ترقی‌خواه جامعه است. تظاهرات مردمی و اعتراض‌های کارگری دو-سه سال اخیر، از جمله در صنایع فولاد خوزستان و نیشکر هفت‌تپه، و به‌ویژه خیزش‌های دی ۹۶ و آبان ۹۸ نشان داده است که با عمیق‌تر و گسترده شدن بحران اقتصادی کشور و وخیم‌تر شدن وضعیت معاش و زندگی زحمتکشان، زمینه‌های عینی رشد و گسترش جنبش کارگری فراهم می‌آید و زحمتکشان ناگزیر، و برای بقای خود، به‌حق دست به اعتراض می‌زنند و در صف اول اعتراض‌ها قرار می‌گیرند. گرچه بسیاری از خواست‌های زحمتکشان همچنان تحقق نیافته است، ولی افزایش آگاهی طبقاتی کارگران و زحمتکشان و حضور آنها در اعتراض‌ها و فعالیت‌های مرتبط با احیای حقوق سندیکایی و ایجاد سندیکاهای مستقل، و دستاوردهایی که داشته‌اند (از جمله در اعتصاب‌های سراسری کارگران پیمانی-پروژه‌ای نفت و پتروشیمی در سال ۱۳۹۹) قابل توجه و امیدبخش است. شعارهایی مثل «نان، کار، آزادی»، «وعده دروغ نمی‌خوایم، حقوقمون را می‌خوایم»، «نه تهدید، نه زندان، دیگه فایده نداره»، «مسئول بلیاقت نمی‌خوایم، نمی‌خوایم»، «سرمایه‌دار شیاد، نمی‌کنیم اعتماد»، «گرانی، تورم، سزای رای مردم»، «دولت، مافیا، پیوندتان مبارک»، «مرگ به ستمگر، درود بر کارگر»، و پایان دادن به خصوصی‌سازی‌ها، خواست‌ها و گرایش‌های طبقاتی کارگران زحمتکش کشور را به‌خوبی نشان می‌دهد. مجموعه طبقه کارگر ایران در مبارزه برای عدالت اجتماعی و زندگی شایسته، تأمین حقوق دموکراتیک، و در مقیاسی گسترده‌تر، در پیکار با استبداد در راه تحول‌های دموکراتیک و مترقی، نقشی پُر اهمیت و تعیین‌کننده دارد.

## ب) دهقانان

دهقانان ایران بر پایه منافع اجتماعی‌شان، گرایش‌های عدالت‌جویانه، آزادی‌خواهانه، و ضداستبدادی دارند. کارگران روستا

جزئی جدایی‌ناپذیر از طبقه کارگر کشورند، و دهقانان و خرده‌مالکان کم‌زمین از نزدیک‌ترین متحدان طبقه کارگر ایران در مبارزه در راه تحقق دگرگونی‌های اقتصادی - اجتماعی بنیادین با هدف تأمین عدالت اجتماعی و دموکراسی‌اند.

تا پیش از اصلاحات ارضی در اوایل دهه ۱۳۴۰، دهقانان اکثریت جمعیت روستاها را تشکیل می‌دادند که شامل کشاورزان صاحب نسق (رعیت‌ها)، خوش‌نشینان (روستاییان بی‌زمین)، و خرده‌مالکان بودند. پس از اصلاحات ارضی، موج مهاجرت روستاییان به شهرها به راه افتاد. پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، در برخی مناطق کشور، دهقانان بی‌زمین یا فرزندان آنها که پس از اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ به شهرها کوچ کرده بودند، به روستاها بازگشتند و خواستار تقسیم زمین‌های مالکان بزرگ شدند و حتی در مواردی، زمین‌های آنان را مصادره کردند. مبارزه دهقانان برای زمین و احیای کشاورزی، دولت موقت را به تصویب لایحه «احیای اراضی موات دولتی» مجبور کرد. پس از استعفای دولت موقت، طرح دیگری در اسفند ۵۸ تصویب و جانشین لایحه سابق شد. این نامه اجرایی این طرح در ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۹ به تصویب رسید که شامل بند معروف «ج» در مورد تقسیم زمین‌های موات، مرتع‌ها، زمین‌های بایر و واگذاری آنها به دهقانان، و بند «د» در مورد تقسیم زمین‌های دایر مالکان بزرگ و واگذاری آنها به دهقانان بود. در نتیجه، کارزار همه‌جانبه بزرگ‌مالکان از طریق کارگزاران خود در درون و بیرون حکومت علیه این قانون و به‌ویژه بندهای ج و د آن به راه افتاد. با آغاز جنگ ایران و عراق، خمینی فرمان توقف اجرای این دو بند را صادر کرد و رسیدگی به آنها را به مجلس واگذار کرد. سرانجام در سال ۱۳۶۵ قانون «واگذاری اراضی کشت موقت» در زمین‌های موات به تصویب رسید و ۸۰۰ هزار هکتار از این زمین‌ها به دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین واگذار شد. در سال ۱۳۷۱، مجلس انحلال هیئت‌های ۷ نفره واگذاری زمین به دهقانان را تصویب کرد و از این زمان بود که اصلاح مسئله ارضی و ایجاد دگرگونی در مسائل دهقانی ناکام ماند.

در بیشتر از چهار دهه‌ای که از پیروزی انقلاب می‌گذرد، به علت‌های گوناگون، از جمله فروپاشی بنیادهای بخش کشاورزی (شامل دامداری)، واردات گسترده کالاهای کشاورزی و دامی، حمایت از زمین‌داران بزرگ، تخریب زمین‌های کشاورزی و مرتع‌ها، نبود برنامه‌ریزی کشوری از جمله در عرصه تخصیص آب، استفاده نکردن از دانش و فناوری نوین، فعالیت ویرانگر بنیادهای انگلی، بی‌توجهی به نیازهای اجتماعی روستاها و مهاجرت گسترده از روستا به شهر، و فقر روزافزون روستائینشان، جنبش دهقانی کشور ضعیف شده است. بر اساس آمار رسمی، در فاصله سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۹۵ بالغ بر ۳۳ هزار روستا، یعنی بیش از یک‌سوم روستاهای کشور خالی از سکنه شده‌اند و جمعیت آنها به سمت شهرها کوچ کرده‌اند و این روند همچنان ادامه دارد. سیاست جمهوری اسلامی ایران مبنی بر تبدیل کردن روستاهای «در حال گذار» به شهرها و توسعه بازارهای سرمایه‌داری، و به طور کلی شهری کردن بافت روستاها، و نیز عواملی مانند سوانح طبیعی و غیرطبیعی، از جمله زلزله، سیل، خشکسالی، آتش‌سوزی، و آب‌گیری سد‌ها، موجب شده است که شمار زیادی از روستاهای کشور به‌کل نابود شوند یا هویت خود را از دست بدهند.

امروزه در حدود یک‌چهارم جمعیت کشور در نقاط روستایی ساکن‌اند. بر اساس سرشماری نفوس و مسکن ۱۳۹۵، جمعیت روستایی ایران در حدود ۲۰ میلیون و ۷۰۳ هزار نفر است که نزدیک به ۱/۵ میلیون نفر کمتر از جمعیت روستایی در سال ۱۳۸۵ است. طبق آمار سالنامه آماری سال ۱۳۹۵، در حدود ۶۲ هزار روستا دارای جمعیت (سکنه) بوده‌اند، در حالی که این رقم در سال ۱۳۵۵، بالغ بر ۹۷ هزار پارچه روستا بوده است. گفتنی است که ۳۸ درصد از این روستاها جمعیتی کمتر از ۲۰ خانوار دارند. سیاست‌های تحمیلی جمهوری اسلامی با هدف تجمیع روستاهای کم‌جمعیت و پراکنده و تبدیل کردن آنها به «روستاهای در حال گذار»، نه فقط به بهبود وضعیت این روستاها نینجامیده، بلکه ویرانی هرچه بیشتر آنها را نیز به دنبال داشته است. اکثریت قاطع جمعیت روستاهای ایران را کارگران، دهقانان، خرده‌مالکان، و کارکنان مستقل و زحمتکشان تشکیل می‌دهند.

بسیاری از زنان روستایی در کارگاه‌های غیررسمی در روستاها و در حاشیه شهرها در صنایع به اصطلاح «تبدیلی» به پاک کردن و بسته‌بندی کردن حیوانات و دانه‌های غذایی اشتغال دارند، یا در کارگاه‌های صنایع دستی، حصیربافی، گلیم‌بافی، یا دوزندگی و بافندگی به سفارش کارفرمایان شهرنشین یا ساکن روستا با کمترین مزد و بدون هرگونه حمایت قانونی کار می‌کنند. بسیاری از جوانان روستایی نیز برای روزانه‌کاری در کارگاه‌های ساختمانی و مانند آن یا دست‌فروشی به شهرها یا روستاهای هم‌جوار می‌روند.

کاهش سهم بخش کشاورزی بر اثر عوامل یاد شده، همراه با افزایش سهم صنعت نبوده است، بلکه نیروی کوچ کرده به شهرها، به طور عمده به بخش خدمات و مشاغل غیررسمی و ناپایدار و فعالیت‌های غیرتولیدی و تجاری پیوسته است. سیاست‌های جمهوری اسلامی در امر واردات بی‌رویه کالاهای مصرفی کشاورزی و تاخت‌وتاز دلالان و واسطه‌ها در این بخش، کشاورزان و دهقانان را به خاک سیاه نشانده است. از سوی دیگر، جمهوری اسلامی ایران با اجرای سیاست به اصطلاح «هدفمند کردن یارانه‌ها» (و پرداخت نقدی یارانه به خانوارهای روستایی، سعی داشته است که حمایت زحمتکشان فقیر روستایی و عشایری را از حکومت اسلامی برای ادامه بقای آن جلب کند.

به‌جز یکی دو سال نخست پس از پیروزی انقلاب ۵۷ که اتحادیه‌های مستقل دهقانی و تعاونی‌های کشاورزی به همت تشکیلات دهقانی سازمان‌های سیاسی مثل حزب توده ایران فعالیت داشتند، در سال‌های بعد، از ادامه فعالیت این نهادها جلوگیری شد. تعاونی‌های دهقانی در عرصه‌های تولید (بذر، کود، آب، و جز آن)، توزیع، و تأمین تجهیزات (سم‌پاش، تراکتور، و جز آن) می‌توانند با کوتاه کردن دست واسطه‌ها، سلف‌خرها، و دیگر لایه‌های غیرمولد، سود یا ارزش‌افزایی حاصل از فعالیت روستاییان را برای خود این زحمتکشان و رونق روستاها حفظ کنند و قدرت دهقانان در چانه‌زنی و در توزیع عادلانه ثروت را افزایش دهند. قانون شوراهای اسلامی شهر و روستا که در سال ۱۳۷۵ تصویب شد، آشکارا حق انتخاب شدن و انتخاب کردن روستاییان را زیر پا گذاشت و آن را به عبور از فیلترهای حکومتی و «التزام عملی به ولایت مطلقه فقیه» منوط کرد.

یکی از معضله‌های کارگران کشاورزی (شامل دامداری) و دهقانان و به‌طور کلی روستاییان کشور، معضل بازپرداخت وام‌های بانکی است. سیاست تضعیف تعاونی‌ها و نبود حمایت دولتی از دهقانان و کارگران کشاورزی، ناگزیر آنان را در تأمین منابع مالی به سمت وابستگی به بانک‌ها سوق داده است که جای پای نهادهای قدرت مالی را به اعماق روستاها کشانده است. حجم روزافزون بدهی‌های انباشته شده دهقانان کم‌زمین و بی‌زمین زندگی بسیاری از آنها را تهدید می‌کند. درآمدهای آنان کفاف هزینه‌های زندگی روزمره آنها را هم نمی‌دهد، چه برسد به بازپرداخت وام‌های بانکی.

در پی اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری و حذف مقررات حمایتی از کارگران و زحمتکشان شهر و روستا و حاکم شدن «بازار آزاد» (بی‌نظارت، هر روز از تولید کشاورزی که مشمول خریدهای تضمینی دولت بود کاسته شد و در اثر نفوذ فزاینده بخش خصوصی، بهای اقلام کشاورزی به پایین‌ترین سطح رسید. حال و روز دهقانانی که به دلیل گرفتاری‌های مالی مجبور به پیش‌فروش محصولات خود به پایین‌ترین بها به سلف‌خران می‌شوند نیز معلوم است. در سال‌های اخیر بارها شاهد اعتراض‌های دهقانی و حتی دور ریختن محصولات کشاورزی به علت‌های گوناگون، از جمله نخریدن محصولات آنها به وسیله دولت یا دلالان، یا تلاش برای زیر قیمت خریدن آنها بوده‌ایم.

گاهی نیز دهقانان و کشاورزان منفرد ناگزیر به بایر کردن زمین، یا فروش و واگذاری آن - به‌طور عمده در نواحی خوش آب‌وهوا - برای تغییر کاربری (مثلاً ویلاسازی) روی می‌آورند. و در مواردی نیز دهقانان چاره‌ای جز رها کردن زمین‌های خود و مهاجرت به حاشیه شهرها ندارند. در هر صورت، لشکری از دلالان، سلف‌خران، شبکه‌های مالی، بزرگ‌زمین‌داران، و کلان‌تاجران و سرمایه‌داران به غارت دسترنج کارگران کشاورزی و دهقانان و

تهی کردن روستاها از منابع خود کمر بسته‌اند.

مجموعه سیاست‌های اقتصادی-اجتماعی جمهوری اسلامی ایران در روستاها و در بخش کشاورزی (شامل دامداری و تولید لبنیات و گوشت)، اعم از طرح‌های به‌اصطلاح عمران روستایی، تجمیع زمین‌های زراعی، نظام بهره‌برداری از آب و خصوصی‌سازی و بهره‌برداری انحصاری از منابع آب، «تعدیل ساختاری»، کاهش روزافزون خریدهای تضمین دولت، تغییر الگوی کشت همسو با سیاست‌های نولیبرالی، و گشودن تمام و کمال درهای کشور به روی واردات، حلقه‌های زنجیری‌اند که هدف آن فراهم آوردن نیروی کار ارزان در روستاها (و شهرها) و سامان‌دهی مناسبات «بازار آزاد» بی‌نظارت در کنار نهادهای قدرتمند مالی شکل گرفته کنونی در کشور است.

مبارزه طبقاتی زحمتکشان در راه تحقق خواست‌های عدالت‌محور خود ادامه دارد. برخی از خواست‌های اصلی دهقانان و باغداران و دامداران کشور چنین است: اولویت دادن به تولید داخلی و حمایت از آن در برابر واردات از خارج، بهره‌گیری از دانش‌های روز برای تعیین نوع و میزان محصول در هر منطقه (از جمله در پرورش گل)، برخورداری از دانش و فناوری‌های نوین برای بهبود کاشت و داشت و برداشت توسعه دامپروری، دسترسی به آب و بذر و سم و ماشین‌آلات و دیگر امکانات لازم برای کشاورزی کارآمد و امروزی، دسترسی به برنامه‌ریزی و حمایت دولتی برای مقابله (و به‌ویژه بیمه شدن) در برابر بلاهای طبیعی مثل سیل و سرمازدگی، تأمین بازار فروش و تعیین قیمت‌های عادلانه برای محصول، تسهیلات بارگیری و حمل‌ونقل، کوتاه شدن دست دلالان و واسطه‌ها، دسترسی به وام‌های بانکی مناسب، جلوگیری از تغییر کاربری زمین‌های کشاورزی برای ساختمان‌سازی، امکان توسعه مرتع‌ها و زمین‌های کشاورزی و باغی (شامل پرورش گل)، بیمه درمانی، و تأمین امکانات بنیادی زندگی در روستاها.

یک نمونه روشن در زمینه برنامه‌ریزی جامع و مدیریت منابع طبیعی و به‌ویژه آب، معضل تأمین آب در مرکز ایران است. در دو دهه گذشته به‌دلیل بارگذاری بیش از حد صنایع و توسعه اراضی کشاورزی و باغ‌ها، پمپاژ غیرقانونی آب در بالادست، و کاهش بارندگی، حوضه آبریز زاینده‌رود در شرایطی بحرانی قرار داشته است. منابع آب سطحی و زیرزمینی از میان رفته‌اند و خشکی زاینده‌رود، تالاب گاوخونی، و برداشت‌های بی‌رویه از چاه‌ها، فرونشست زمین در اصفهان را گسترده کرده است. این آسیب‌ها با آلودگی بیشتر هوا، گردوغبار، و خشکی اراضی کشاورزی در شرق آن همراه بوده‌اند. تظاهرات کشاورزان در سال‌های اخیر، و از جمله در اواخر آبان ۱۴۰۰، برای تأمین حق آب است که با حمایت مردمی در اعتراض به خشک شدن زاینده‌رود همراه بوده است.

دهقانان و کشاورزان نیروی بالقوه مهمی در جامعه‌اند و سازمان‌دهی آنان و احیای جنبش دهقانی، در پیروزی و ارتقای جنبش عدالت‌خواهانه مردمی و طرد رژیم ولایت فقیه عاملی انکارناپذیر است. نبود تشکل‌های صنفی در بین دهقانان و نبود سندیکاها و ویژه کارگران کشاورزی، از عامل‌های عمده ضعف جنبش دهقانی محسوب می‌شود. عشایر نیز که بخش تحلیل‌رونده جمعیت روستایی کشور را تشکیل می‌دهند، همچنان در چارچوب مناسبات عقب‌مانده ایلی-عشیره‌ای به سر می‌برند... حل دشواری‌های عشایر و تلاش برای اسکان داوطلبانه آنان، وظیفه دولت ملی و دموکراتیک آینده میهن ماست.

## ب) خرده‌بورژوازی و قشرهای میانی

خرده‌بورژوازی در کل به دو بخش شهری و روستایی تقسیم می‌شود. در دهه‌های اخیر، اکثریت جامعه شهری ایران را خرده‌بورژوازی و قشرهای میانی مزدبگیر شهری تشکیل داده است. خرده‌بورژوازی ایران را به دو بخش سنتی و نوین نیز می‌توان تقسیم کرد. خرده‌بورژوازی سنتی به طور عمده شامل بازمانده‌های نظام‌های پیش از سرمایه‌داری است که به نحوی در عرصه تولید و توزیع کالا و خدمات نقش دارند. هم‌روند با گسترش نظام سرمایه‌داری در ایران، میدان فعالیت خرده‌بورژوازی سنتی تنگ‌تر شد و بخش‌های وسیعی از آن به سمت ورشکستگی و پیوستن به زحمتکشان سوق داده شد. خرده‌بورژوازی نوین ایران زاینده سرمایه‌داری نوین ایران در نیم قرن اخیر است.

در پی اجرای پیگیری سیاست‌های نولیبرالی در چند دهه اخیر، همراه با رشد پُرشتاب سرمایه‌داری بازرگانی بزرگ و سرمایه‌داری بوروکراتیک جدید، و توزیع ناعادلانه ثروت و انباشته شدن ثروت‌های عظیم در دستان قشری نازک و ایجاد شکاف طبقاتی عظیم در جامعه کنونی، فروریزی تدریجی و تهی‌دستی خرده‌بورژوازی نوین و قشرهای میانی و پیوستن این طبقه به اکثریت زحمتکشان شهر و روستا نیز جریان داشته و در سال‌های اخیر شتاب گرفته است. وجود فساد و رانت‌خواری نهادینه شده در دستگاه حکومت اسلامی و باندهای مافیایی قدرت و ثروت در همه عرصه‌های تولید و توزیع و خدمات، فشار زیادی بر خرده‌بورژوازی (و البته بورژوازی ملی غیروابسته به حکومت) ایران آورده است و کمتر به این بخش اجازه فرارویدن و بالیدن و انباشت سرمایه داده است. به گزارش خبرگزاری صنایع، ۱۱ مرداد ۱۳۹۹، بررسی آمارها نشان می‌دهد که تا پایان فروردین ۱۳۹۹، ۵۲ درصد از صنایع ایران (۲۳۵۵۰ واحد صنعتی) جزو صنایع کوچک محسوب می‌شوند که ۴۵ درصد (۴۵۱۶۰۰ نفر) از کل اشتغال در بخش صنعت کشور را به خود اختصاص می‌دهند. بر اساس همین گزارش، در ۲۱۴۶ واحد صنعتی متوسط فعال کشور، اندکی بیشتر از ۱۳۹ هزار نفر شاغل‌اند. مدیر عامل سازمان صنایع کوچک و شهرک‌های صنعتی تعداد واحدهای صنعتی کوچک و متوسط در شهرک‌های صنعتی کشور را ۴۵ هزار واحد اعلام کرد که ۹۵۰۰ مورد از آنها تعطیل یا راکد هستند. (خبرگزاری صنایع، ۲۰ مرداد ۱۳۹۹) بخش بزرگی از «استارت‌آپ‌ها» (شرکت‌های نوین‌یاد، اغلب بر پایه فناوری‌های نوین)، که اغلب از شراکت عده‌ای کوچک تشکیل می‌شوند که ثبته مالی قوی‌ای ندارند، مجموعه کارگاه‌های تولیدی و پیشه‌های کوچک و خانوادگی، کشاورزان کم‌زمین، صنایع بومی کوچک، بنگاه‌های خصوصی کوچک توزیع کالاها، مصرفی و تولیدی، و مؤسسات خدماتی در عرصه‌های گوناگون (آموزش، بهداشت و درمان، حمل‌ونقل، حسابداری، مهندسی، وکالت...)، بخشی از رسانه‌ها، صنعت نشر، تعاونی‌ها، همراه با قشری از هنرمندان، خویش‌فرمایان، و کارمندان و کارگزاران و مدیران رده‌های میانی و بالایی در بخش دولتی (و برخوردار از رانت) یا در بخش خصوصی، در مجموع طیف گسترده‌ای از خرده‌بورژوازی و قشرهای میانی را تشکیل می‌دهند. دادن تسهیلات (وام) ریالی و ارزی به بنگاه‌های کوچک و متوسط یکی از عوامل مؤثر در حمایت از این بخش در مسیر توسعه اقتصادی و ایجاد اشتغال است.

نقش و تأثیر این گروه اجتماعی را در تحولات سال‌های اخیر ایران، از جمله در جنبش اصلاحات، نمی‌توان نادیده گرفت. نظر به نارضایتی شدید خرده‌بورژوازی و قشرهای میانی از وضعیت اقتصادی-اجتماعی موجود و استبداد ولایی، و با در نظر داشتن جایگاه اجتماعی، توان، و خواست‌های این گروه بزرگ و تأثیرگذار اجتماعی در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و آزادی‌های دموکراتیک، تردیدی نیست که همکاری با نمایندگان سیاسی آن در تحولات کنونی میهن در راه طرد رژیم استبدادی ولایت فقیه و گذر از جمهوری اسلامی، امری ضروری و نیازمند توجه جدی و پیگیری آزادی‌خواهان و ترقی‌خواهان، از جمله مدافعان منافع طبقه کارگر و زحمتکشان است.

## ت) طبقه سرمایه‌دار

طبقه سرمایه‌داری ایران در چهار دهه گذشته دگرگونی‌های کیفی قابل‌ملاحظه‌ای داشته است. مجموعه سرمایه‌داری تجاری کلان، سرمایه‌داری مالی، سرمایه‌داری رانت‌خوار، سرمایه‌داری زمین‌خوار کلان، سرمایه‌داری وابسته به بنیادها و دستگاه‌های حکومتی مثل آستان قدس رضوی و بنیاد مستضعفان و بنیاد شهید، و سرمایه‌داری بوروکراتیک- به طور عمده سرمایه‌های غیرمولد- در چهار دهه اخیر رشد زیادی داشته است. این گروه

اجتماعی، علاوه بر حضور و شرکت مستقیم بخشی از آن در حکومت، پایگاه قابل توجهی برای دستگاه حاکم است و قدرت و نفوذ سیاسی زیادی نیز در آن دارد. این گروه سرمایه‌داری ایران لشکر عظیمی از جیره‌خواران را نیز در نهادها و دستگاه‌های وسیع و تودرتوی خود پدید آورده و در مجموع مانع توسعه و رشد و ترقی اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی جامعه و تحقق حقوق و آزادی‌های دموکراتیک شده است. به این ترتیب، این گروه اجتماعی از عمده‌ترین نیروهای مدافع حکومت و به قول خودش «نظام» کنونی، و از اصلی‌ترین نیروهای مخالف هرگونه جنبش ترقی‌خواهانه مردمی، حتی اصلاح‌طلبی بنیادی است.

در سرمایه‌داری بوروکراتیک-نظامی ایران، فرماندهان ارشد سپاه پاسداران و نیروهای امنیتی-انتظامی نقش اصلی را دارند. این بخش پیوند تنگاتنگی با «بیت رهبری» دارد. در رویدادهای سال‌های اخیر، از جمله در کودتای انتخاباتی ۱۳۸۸ و برگماری احمدی‌نژاد به ریاست قوه اجرائی، یا رساندن روحانی و رئیسی و قالیباف به ترتیب به ریاست‌جمهوری و ریاست قوه قضایی (و سپس به ریاست‌جمهوری ۱۴۰۰) و قوه قانون‌گذاری، و نیز در تدوین و اجرای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، این بخش از سرمایه‌داری ایران همواره نقشی ضد‌مردمی داشته است. رانت‌خواری و فساد مالی نهادینه شده از ویژگی‌های اصلی سرمایه‌داری بوروکراتیک است.

امروزه در فضای سیاسی دستگاه حاکم، بر سر تصاحب رانت‌های دولتی، از جمله رانت‌های پولی و نفتی (به‌خصوص در روند دور زدن تحریم‌های اقتصادی)، رقابتی آشکار و نهان میان لایه‌های گوناگون سرمایه‌داری انگلی بزرگ، تجاری، بوروکراتیک، مالی، و زمین‌خوار جریان دارد. در حدود سه دهه است که در ایران، محور رشد اقتصادی نه بر اساس برنامه‌ریزی مدون در سطح ملی، بلکه بر شالوده رشد اقتصادی بر اساس ثروتمندتر شدن ثروتمندان و انباشت سرمایه‌های خصوصی رانتی-بوروکراتیک بوده است.

لایه‌های گوناگون سرمایه‌داری وابسته به حکومت، نمایندگان سیاسی و نظریه‌پردازان جزم‌گرا، اصول‌گرا، لیبرال، اصلاح‌طلب حکومتی، اعتدال‌گرا، و نولیبرال خودشان را دارند که یا حفظ وضع موجود را توجیه می‌کنند یا هوادار گسترش «بورژوازی مدرن نولیبرال» هستند و از راه گشودن درهای کشور به روی سرمایه‌های غارتگر خارجی و ورود آنها به بازار کار «انطاف‌پذیر»، محروم از حقوق صنفی، و ارزان نگه داشته شده ایران، در راه پیوند با سرمایه جهانی گام برمی‌دارند.

جناب اعتدال‌گرا-اصلاح‌طلبی که در ابتدا از لایه‌های بورژوازی بوروکراتیک برخاست، وظیفه بسترسازی برای تعدیل‌های ساختاری به سود «بورژوازی مدرن نولیبرال» را عهده‌دار بوده است که ادامه‌اش به رشد و گسترش حیطه عملکرد و تسلط سرمایه‌داری وابسته به سرمایه خارجی (گمپرادور) بر اقتصاد ملی خواهد انجامید. پیشروی سیاسی و اقتصادی بورژوازی مدرن نولیبرال با منافع اقتصادی لایه‌های پُر قدرت بورژوازی تجاری-سنتی و بوروکراتیک و دیگر لایه‌های سرمایه‌داری انگلی، که زیر سایه بنیادها و نهادهای نظامی-امنیتی و وابسته به دستگاه ولایت عمل می‌کنند، در تقابل قرار می‌گیرد. ما کشمکش‌های سیاسی در تصمیم‌گیری‌های حکومتی در دولت و مجلس و نهادهای ولایت فقیه، به‌ویژه در ارتباط با نهادهای بین‌المللی و سرمایه‌داری جهانی را در همین بستر ارزیابی می‌کنیم.

اما در عین حال، همه این لایه‌های سرمایه‌داری نفع مشترکی در «حفظ نظام» و بقای آن و ادامه غارت ثروت ملی دارند. در خطوط اساسی اقتصاد نیز این لایه‌ها اغلب نظر مشترکی دارند. برای نمونه، در دوره ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد، روزنامه کیهان شریعتمداری و بسیاری از اصول‌گرایان و همچنین اصلاح‌طلبان نولیبرالی مانند سعید لیلانز و صادق زیباکلام همگی از هواداران دوانته تعدیل‌های ساختاری و اقتصاد نولیبرالی بودند. همه آنان، همراه با علی خامنه‌ای، از اجرا شدن طرح نولیبرالی و ویرانگر حذف یارانه‌ها قاطعانه حمایت و استقبال کردند.

در کنار سرمایه‌های پیش‌گفته، سرمایه‌داری تولیدی و بازرگانی و خدماتی بزرگ و متوسط و کوچک غیروابسته به حکومت و مافیای قدرت، و محروم از حمایت حکومت، نیز در عرصه اقتصاد حضور دارد که خواستار محکم کردن جای پای خود، تأمین شرایط برای رشد انباشت سرمایه خود، و داشتن جایگاه مناسب خود در عرصه اجتماعی و سیاست است. واردات سیل آسا و سودآور برای کلان‌سرمایه‌داری تجاری وابسته به حکومت، فساد گسترده در دستگاه حکومت و مافیای قدرت و ثروت، سهم‌خواهی از سرمایه‌ها و شرکت‌های مستقل از حکومت، و رانت‌خواری، مانع رشد این سرمایه‌داران غیروابسته به حکومت و موجب نارضایتی آنهاست. این بخش از سرمایه‌داران در تحوّل‌های اجتماعی-سیاسی دو دهه اخیر ایران از زمره نیروهای فعال بوده‌اند. عملکرد سرکوبگرانه و به‌شدت آلوده به فساد سرمایه‌داری بوروکراتیک-نظامی از سویی، و نفوذ مالی و سیاسی چشمگیر سرمایه‌داری بزرگ تجاری و دیگر لایه‌های سرمایه‌داری وابسته به حکومت از سوی دیگر، در تضادی جدی با لایه‌های سرمایه‌داری غیروابسته به حکومت، به‌ویژه در بخش تولید و فناوری‌های نوین و فعالیت‌های دانش‌بنیاد قرار دارند.

توجه به افزایش فعالیت سیاسی بورژوازی غیروابسته به حکومت در پیوند با خرده‌بورژوازی و قشرهای میانی، و خواست‌های آنها به‌ویژه در زمینه آزادی‌های دموکراتیک و آزادی فعالیت اقتصادی بدون مزاحمت مافیای صاحب امتیاز و قدرت و ثروت، در روند تحوّل‌های اجتماعی ایران در جنبش ضد‌استبدادی و عدالت‌طلبانه مردم ایران حائز اهمیت است. بخش قابل‌توجهی از این بورژوازی نیروی بالقوه مهمی در مبارزه برای طرد رژیم ولایت فقیه، گذر از جمهوری اسلامی، و برقراری حکومتی ملی و دموکراتیک است.

## ۶. جنبش مردمی عدالت‌خواهانه و ضد‌دیکتاتوری در ایران

از خرداد ۱۳۷۶ و رای «نه» تاریخی بیش از بیست میلیون ایرانی به ناطق نوری نامزد «اصلاح» ولی فقیه در جریان انتخابات ریاست‌جمهوری، تا امروز جنبش تحوّل‌خواهی مردم ایران برای دستیابی به حقوق و آزادی‌های دموکراتیک و عدالت اجتماعی با فراز و فرودهایی ادامه یافته است. مبارزه جنبش اصلاحات مردمی در دوره هشت ساله دولت خاتمی از ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴ توانست مهر خود را بر تحوّل‌های جامعه ما بزند و طیف گسترده‌ای از نیروهای اجتماعی و به‌ویژه قشر میانی را به عرصه مبارزه با رژیم ولایت فقیه حاکم بر ایران جلب کند.

خیزش پرشکوه مردم میهن ما بر ضد کودتای انتخاباتی ریاست‌جمهوری در ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، ادامه همان مبارزه پیشین و نقطه‌عطفی در پیکار عمومی بر ضد استبداد و دیکتاتوری حاکم بود. آنچه در انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۳۸۸ (و برگماری محمود احمدی‌نژاد) و پس از آن رخ داد، گواه ریشه‌های ژرف و عینی دشواری‌های اجتماعی جامعه و عمق جنبش مردمی در کشور ماست. در سال ۱۳۸۸ و پس از آن، جنبش اعتراضی مردم که به «جنبش سبز» معروف شد، بخش‌های وسیعی از جامعه را فراگرفت و قربانیان زیادی داد. علاوه بر دهها (و بلکه صدها) کشته و صدها زخمی و زندانی، شماری از سیاستمداران و مقام‌های جمهوری اسلامی نیز بازداشت و شکنجه و مجبور به اعتراف‌های اجباری تلویزیونی شدند. دو تن از سران پیشین جمهوری اسلامی، آقایان مهدی کروبی و میرحسین موسوی، و نیز خانم زهرا رهنورد همسر آقای موسوی، نیز چندی بعد به حبس خانگی محکوم شدند که اکنون دوازده سال از آن می‌گذرد.

در سایه سیاست‌های ضدملی و ضد‌مردمی دولت احمدی‌نژاد و مجموعه ارتجاع حاکم، طبقه‌ها و قشرهای اجتماعی گوناگون هر یک به نحوی منافع خود را در خطر دیدند. طیف گسترده شرکت‌کننده در جنبش حق‌طلبی مردم، ژرفای نارضایتی اجتماعی را به‌خوبی آشکار می‌کرد. برخلاف تبلیغات دروغین کودتاچیان به رهبری ولی فقیه، اعتراض‌های مردم نه از خارج از کشور، که از بطن جامعه و بر اساس نیازها و ضرورت‌های عینی پدید آمد و ادامه پیدا کرد. حزب ما آن جنبش اعتراضی را ادامه جنبش ضد‌استبدادی و آزادی‌خواهانه دهه‌های اخیر و دارای ماهیت و سرشت ملی و دموکراتیک ارزیابی کرد و تأکید کرد که تا استبداد و بی‌عدالتی برقرار است، این مبارزه دشوار، با عبور از مرحله‌های گوناگون و با تکیه بر نیروی مردم ادامه خواهد یافت. همان‌طور که

ادامه در صفحه ۳۳



بعدها دیده شد، سرکوب ددمنشانه آن جنبش مردمی به معنای پایان یافتن جنبش حق طلبانه نبود و با گذشت زمان، این جنبش همگانی تر و خواست‌های آن رادیکال تر شد.

سیاست‌های عوام‌فریبانه ضدملی و ویرانگر دولت‌های احمدی‌نژاد- مثل خصوصی‌سازی‌های گسترده و «هدفمند» در واقع حذف کردن یارانه‌ها- نه فقط زندگی و معیشت مردم را بهتر نکرد بلکه فشار اقتصادی-اجتماعی بر گرده زحمتکشان را بیش از پیش کرد، آن هم در شرایطی که درآمدهای نفتی کشور به حد بی‌سابقه‌ای رسید. به علاوه، در همین دوره، سیاست‌های هسته‌ی ماجراجویانه حکومت جمهوری اسلامی، پس از صرف هزینه‌ای گزاف، به بن‌بست خورد و با ناکامی روبه‌رو شد. در نهایت، قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه ایران صادر شد و تحریم‌هایی جدی علیه ایران اعمال شد که همراه با سیاست‌های ویرانگر داخلی خود حکومت و فساد درونی آن، لطمه بزرگی به منافع و امنیت ملی کشور و معیشت مردم زد. حزب ما همواره ضمن تأکید بر مبارزه با سیاست‌های ضدملی و ماجراجویانه جمهوری اسلامی ایران، با تحریم‌ها و مداخله‌های امپریالیستی در امور داخلی ایران نیز مخالفت قاطع کرده است.

رویدادهای بعدی در ایران نشان داد که رژیم استبدادی ولایت فقیه و دولت‌های آن، به‌رغم تبلیغات دروغینی که می‌کنند، بیش از پیش در بحران نداشتن حقیقت و مقبولیت فرو می‌رود و نگران بقای خود هستند. به همین دلیل هم، در مقطع‌های گوناگون، در پی یافتن راه‌هایی برای برون‌رفت از بحران و «حفظ نظام» (و ادامه بقای حکومت اسلام‌گرای ضدملی خود برآمدند.

نشست کمیته مرکزی حزب ما در آبان ۱۳۹۳، در بررسی تحولاتی پس از انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۹۲ (دوره اول ریاست‌جمهوری حسن روحانی)، به این نکته اشاره کرد که:

«حفظ رژیم ولایت فقیه و پیشگیری از انفجار اجتماعی، تغییر چهره دولت، یعنی تغییر دادن جلوه بیرونی آشکارا ضد مردمی دولت فاسد و رسوای احمدی‌نژاد، دولتی که ولی فقیه رژیم زمانی آن را محبوب‌ترین دولت ایران پس از مشروطیت لقب داده بود، با دولتی مردم‌پسند، و در کنار آن، حل اختلاف‌ها با آمریکا و اتحادیه اروپا/ بر سر مسئله هسته‌ی، و از این طریق، کاستن از فشارهای کمرشکن اقتصادی، در صدر برنامه‌ریزی‌های رژیم برای برگزاری موفق انتخابات قرار داشت. «به این ترتیب بود که انتخابات ریاست‌جمهوری طوری مهندسی شد تا شخصیتی با سابقه امنیتی و حضور در مذاکرات هسته‌ی، یعنی حسن روحانی، مسئولیت تشکیل دولت را به عهده بگیرد. همان زمان، امیر محبیان، از نظریه‌پردازان نزدیک به دستگاه ولایت، درباره این مهندسی انتخابات گفت: «دولت روحانی محصول اقدام و حرکتی حساب‌شده در حوزه تعامل بین‌المللی بود.»

حزب ما مهم‌ترین وظیفه دولت حسن روحانی را که از جانب سران حکومت اسلامی به او محول شده بود، احیا و بهبود روابط جمهوری اسلامی ایران با آمریکا و اتحادیه اروپا دانست. مذاکرات مخفیانه‌ای که پیش از برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری یازدهم (۱۳۹۲) میان نمایندگان رژیم ولایت فقیه، آمریکا، و اتحادیه اروپا آغاز شده بود، با روی کار آمدن دولت حسن روحانی شکل علنی به خود گرفت. رهبران حکومت اسلامی مصمم بودند درباره حل و فصل مهم‌ترین مسئله‌های موجود در روابطشان با قدرت‌های امپریالیستی به توافق برسند. مضمون مذاکرات، فقط حل اختلاف‌ها بر سر سیاست انرژی هسته‌ی ایران نبود، بلکه برنامه درازمدت تسلیحاتی رژیم، و مهم‌تر از آن، نقش حکومت اسلامی ایران در تحولات منطقه را نیز در بر می‌گرفت.

حزب ما همواره خواهان تخفیف تنش در منطقه و حل اختلاف‌های ایران با آمریکا و اتحادیه اروپا از طریق گفت‌وگوهای شفاف بر پایه تأمین خواست‌ها و منافع ملی ایران بوده است، و همچنان بر این اصل در سیاست خارجی پای می‌فشارد. سرانجام، در روز سه‌شنبه ۲۳ تیر ۱۳۹۴، چارچوب توافق هسته‌ی یا «برجام» اعلام شد. حزب ما در هیاهوی تبلیغاتی امضای توافق‌نامه برجام و قول بهبود یافتن وضعیت اقتصادی کشور تأکید کرد که بدون چرخشی اساسی در سیاست‌های کلان اقتصادی هیچ دردی از مردم درمان نخواهد شد و همان روند تشدید محرومیت، افزایش بیکاری، و ویرانی بئیه تولیدی کشور ادامه خواهد یافت. بنابراین، تا سیاست‌های کلان اقتصادی نولیبرالی ادامه داشته باشد، تا سیاست‌های ضدآزادی و ضدملی ادامه دارد، تا فساد نهادینه شده وجود دارد و باندهای مافیایی قدرت و ثروت اعمال نفوذ می‌کنند، بحران اجتماعی-اقتصادی کاهش نخواهد یافت و زمینه‌های عینی نارضایتی‌های مردم ایران، و به‌ویژه طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان، به بروز اعتراض‌ها منجر خواهد شد.

واقعیت این است که میان شاخص‌های کلیدی سیاست‌های اقتصادی دولت روحانی و دولت احمدی‌نژاد تفاوت چندانی وجود نداشت. جهت‌گیری اصلی حرکت هر دو دولت به سمت خصوصی‌سازی گسترده‌تر، برداشتن موانع قانونی برای استثمار افزون‌تر کارگران (برای نمونه، به اصطلاح اصلاح قانون کار)، و برداشتن چتر حمایت‌های اجتماعی از سر میلیون‌ها خانواده ایرانی همراه با عنوان پرمطراق «هدفمند کردن یارانه‌ها»، بود. در نتیجه، با ادامه و خامت وضع اقتصادی و تشدید فشار بر اکثریت مردم میهن ما، جامعه به سمت تنش‌های جدید و اعتراض‌های گسترده اجتماعی رفت. اعتراض‌ها و اعتصاب‌های کارگری در واحدهای تولیدی متعدد، تظاهرات اعتراضی کشاورزان، اعتراض‌های بازنشستگان، آموزگاران، پرستاران، دانشجویان، مال‌باختگان، و فروشگاه‌داران در شهرهای ایران ادامه یافت.

در سال اول دوره دوم ریاست‌جمهوری روحانی، تظاهرات اعتراضی گسترده مردمی در دی ۱۳۹۶ در ده‌ها شهر کشور، حکومت اسلامی را با چالشی جدی روبه‌رو کرد که در نهایت با سرکوب خشن و خونین توانست آن را به طور موقت بخواباند. ولی زمینه‌های عینی نارضایتی و اعتراض‌های مردمی، یعنی سیاست‌های مخرب و ضدملی، فقر و محرومیت ده‌ها میلیون خانواده ایرانی، تعدی و ظلم دستگاه‌های حکومتی و فساد نهادینه شده در درون ساختارهای دولتی، قضایی، و مجلس همچنان با برجا ماند و دوباره جامعه را به سمت انفجار اجتماعی دیگری پیش برد.

در این بین، دولت دونالد ترامپ که در بهمن ۱۳۹۵ وارد کاخ سفید آمریکا شده بود، همان‌طور که گفته بود، در روز ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۷ به طور یکجانبه از توافق برجام خارج شد، و اعمال تحریم‌ها بر ایران را از سر گرفت. به این ترتیب، ایران هرگز نتوانست به طور کامل از «مزایای» برجام برای عادی‌سازی مناسبات تجاری بین‌المللی برخوردار شود. همین عامل، در کنار ادامه سیاست‌های اقتصادی نولیبرالی و ضد مردمی دولت روحانی، منجر به ادامه اعتراض‌های فزاینده کارگران و زحمتکشان، دهقانان، آموزگاران و بازنشستگان و... شد.

در هفته آخر آبان ۱۳۹۸، آتش اعتراض‌های گسترده مردمی بار دیگر با جرعه گران شدن نرخ بنزین شعله‌ور شد. این اعتراض‌ها بیش از صد شهر کشور را فرا گرفت و اسلام‌گرایان حاکم، هراسناک از خطری که ادامه حکومتشان را تهدید می‌کرد، دستور قتل‌عام و سرکوب خشن تظاهرکنندگان را صادر کردند. در جریان سرکوب خونین حرکت‌های اعتراضی مردم در آبان ۱۳۹۸ به دستور علی خامنه‌ای، صدها تن کشته، شمار بسیاری زخمی، و هزاران تن دستگیر و روانه شکنجه‌گاه‌ها شدند. بلافاصله پس از سرکوب این جنبش مردمی، و در پی سرتگون کردن هواپیمای مسافربری اوکراین توسط پدافند هوایی سپاه پاسداران در روز چهارشنبه ۱۸ دی ۱۳۹۸، و دروغ‌گویی و انکار سران جمهوری اسلامی به مدت سه روز، بار دیگر دانشجویان و جوانان و مردم به صورت گسترده و خودجوش دوباره دست به اعتراض‌های گسترده‌ای زدند.

پس از انتخابات ساختگی ریاست‌جمهوری ۲۸ خرداد ۱۴۰۰، که بخش بزرگی از مردم و نیروهای ملی و آزادی‌خواه کشور آن را تحریم کرده بودند، و بیرون آوردن ابراهیم رئیسی جنایتکار از صندوق‌های رای، همان سیاست‌های اقتصادی-اجتماعی و همان سرکوب‌ها ادامه یافت و دور تازه‌ای از مبارزه با دیکتاتوری در ایران آغاز شد. ابراهیم رئیسی در نخستین مصاحبه مطبوعاتی‌اش با وقاحت تمام از جنایاتش در کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷

دفاع کرد و گفت: «در نقش دادستان از حقوق همه شهروندان ایرانی دفاع کرده بود و بابت اقداماتش در آن پرونده به عنوان قاضی باید مورد تشویق قرار گیرد.» در انتخابات خرداد ۱۴۰۰ برای همگان آشکار شد که بین مردم و حاکمیت مطلق ولایت فقیه دره عمیقی وجود دارد که برآمده از تضاد آشتی ناپذیر میان خواست مردم برای تغییرهای بنیادی در برابر سرشت ضددموکراتیک و اقتصاد سیاسی حکومت ولایتی است که در مغایرت کامل با منافع اکثریت مردم و زحمتکشانشان کشور است. روند انتخابات خرداد ۱۴۰۰ در واقع فرآیندی بود که در آن مردم با صدای بلند به حکومت اسلامی و رهبری آن «نه» گفتند. آنچه شایان توجه است، این واقعیت است که در جامعه به شدت طبقاتی کشور، طیف وسیعی از قشرهای اجتماعی دارای افکار مترقی و مدنی در حال رشد است که حضور فعال زنان و جوانان در آن برجسته است. بالا گرفتن موجهای تازه‌ای از اعتراض‌ها و برخورد‌های نظری سازنده و آزادی‌خواهانه در بین این طیف قابل انتظار است.

ارزیابی حرکت‌های اعتراضی مردم در چهار-پنج سال اخیر، از جمله اعتصاب‌های کارگران نیشکر هفت‌تپه و کارگران پیمانی-پروژه‌ی نفت و گاز، تحصن‌ها و تجمع‌های فرهنگیان کشور، و تظاهرات کشاورزان و مردم اصفهان در اعتراض به بی‌آبی، نشان دهنده این واقعیت است که محور مهم این اعتراض‌ها مسئله فقر، گرسنگی و محرومیت زحمتکشانشان (شامل بخش‌هایی از قشرهای میانی و خرده‌بورژوازی)، بی‌عدالتی و فساد نهادینه شده و گسترده در دستگاه‌های دولتی، و بی‌ایندگی بخش مهمی از نسل جوان کشور است که در برخی از استان‌های کشور با بیکاری ۷۰ درصدی روبه‌رو هستند. یکی از تفاوت‌های کیفی این اعتراض‌ها با جنبش‌های اعتراضی پیشین مثل جنبش اصلاحات و جنبش سبز، تعمیق و گسترش خواست‌ها به مسائل اقتصادی و معیشت روزانه و نیز تغییر ترکیب اجتماعی معترضان است که اکنون به طور عمده متشکل از کارگران و دهقانان و زحمتکشانشان تهی دست و جوانان بیکار جامعه است. جنبش کارگری در این مدت در حد توان و امکانات موجود کوشیده است که بنبیه خود را تقویت کند و میزان تاثیرگذاری‌اش بر صحنه سیاسی را افزایش دهد. اعتراض‌های مردمی این سال‌ها نشان داد که دوران سیاست‌های سازشکارانه اصلاح‌طلبان خواهان «حفظ نظام» به پایان رسیده و خواست مشخص مردم جان به لب رسیده، نه مماشات با حاکمیت مطلق ولایت فقیه، بلکه پایان دادن به حکومت ظلم و استبداد در ایران است. اصحاب قدرت رژیم ولایتی و در رأس آنان علی خامنه‌ای به درستی به این ارزیابی رسیده‌اند که خطر اصلی‌ای که «تداوم نظام» را بیش از پیش تهدید می‌کند، نه قدرتی مثل آمریکا، بلکه جنبش میلیونی مردم در داخل کشور است که دشمن خود را به خوبی در حکومت دیکتاتوری اسلامی می‌بیند. شرکت نکردن گسترده مردم در انتخابات فرمایشی مجلس شورای اسلامی ۹۸ و انتخابات ساختگی ریاست‌جمهوری ۱۴۰۰، به‌رغم درخواست گسترده خامنه‌ای و دیگر سران حکومت برای شرکت مردم در آن، شکست سنگین تازه‌ای برای آنها و گواه دیگری بر روی گرداندن گسترده مردم از حکومت اسلامی بود.

امروزه اوضاع اقتصادی-اجتماعی کشور چنان بحرانی است که حتی خود سران رژیم ولایتی نیز دیگر نمی‌توانند آن را پنهان کنند. اجرای دهه‌ها سیاست‌های اقتصادی مخرب متکی بر نولیبرالیسم و سیاست‌های تجویز شده بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، که مشخصه‌های اساسی آن برپایی سیستم اقتصادی مبتنی بر مقررات‌زدایی، دلالتی و رانت‌خواری، خصوصی‌سازی گسترده، حذف یارانه‌ها، «تعطیل» و «ارزان‌سازی نیروی کار، جلوگیری از تشکیل‌یابی زحمتکشانشان، انتشار بی‌رویه پول و تورم افسارگریخته، و باز گذاشتن دست سرمایه‌داری بزرگ برای تشدید استثمار کارگران و زحمتکشانشان بوده است، در کنار تحریم‌های ضدانسانی دولت آمریکا و کاهش عظیم درآمد ارزی جمهوری اسلامی ایران از فروش نفت در بازارهای بین‌المللی و برنگشتن دلارهای صادراتی نفتی به کشور، در مجموع وضعیت اقتصادی کشور را بحرانی کرده و در مرز ورشکستگی کامل قرار داده است. جمهوری اسلامی ایران که برخی از نیروهای سیاسی آن را حکومتی ضدامپریالیست ارزیابی می‌کنند، هر بار که منافع حیاتی و بقای «نظام» آن حکم کرده، به عوض تکیه کردن به توان عظیم مردم، با دولت‌های امپریالیستی، به‌ویژه با آمریکا، همکاری کرده است و در آینده نیز چنین خواهد کرد. بحران اقتصادی-اجتماعی کنونی در درازمدت قابل دوام نیست. از همین رو بود که سران جمهوری اسلامی ایران سخت به تکاپو افتادند که با مذاکره پشت پرده با آمریکا (از جمله از طریق ژاپن، قطر، پاکستان، عمان)، یا مذاکره با آمریکا یا پادرمیانی اروپایی‌ها، راه‌حلی برای تخفیف تحریم‌های آمریکا پیدا کنند؛ نه با این هدف که باری از دوش مردم بردارند، بلکه برای اینکه حکومت استبدادی و ضدملی خود را چند صباحی دیگر ادامه دهند.

در سال‌های اخیر، اصلاح‌طلبان حکومتی و طیفی از نیروهای مخالف بحث گسترده‌ای را در جامعه درباره امکان دگردیسی یا استحاله رژیم ولایتی ایران و شیوه‌های مناسب مبارزه بر اساس این درک از وضعیت کشور مطرح کرده‌اند. حزب ما در مقاطع و موارد متعددی در تحلیل‌ها و ارزیابی‌های خود نادرستی این نظرها را گوشزد کرده است. تجربه‌های شکست خورده دو دهه اخیر با هدف ایجاد تغییرهایی هرچند سطحی در شیوه حکومت در میهن ما و ادامه حاکمیت ارتجاعی و ضد مردمی رژیم ولایت فقیه و سلطه کامل آن بر حیات سیاسی-اقتصادی ایران نشان داده است که تصور اینکه ارتجاع حاکم با موعظه و نصیحت دست از اهرم‌های قدرت برمی‌دارد و حکومت را تحویل نیروهای مردمی می‌دهد، سراب خطرناکی است که نتیجه‌اش فقط خاک پاشیدن در چشم مردم و یاری رساندن به ادامه حیات حکومت استبدادی کنونی در میهن ماست.

امروزه پروژه به اصطلاح اصلاح‌طلبان برای «اعتمادسازی با حاکمیت» به فروپاشی نظری و عملی کامل آنها منجر شده و دستگاه ولایت آنها را به جریانی عقیم و در زمره ابزارهایی به‌منظور تداوم حکومتش تبدیل کرده است. هدف اصلی این برخورد ابزاری، مهار کردن جنبش مردمی و تنزل دادن نقش مردم به شرکت کردن صرف در انتخابات زیر نظارت استصوابی شورای نگهبان و «انتخاب بین بد و بدتر» بوده است. با وجود انواع و اقسام گرنش‌های این «اصلاح‌طلبان» در برابر علی خامنه‌ای و به‌خصوص گرم کردن تنور انتخابات نمایشی، هیچ‌گونه انعطافی از سوی خامنه‌ای نسبت به آنها صورت نگرفته است و در عمل آنها به زائده حکومت ولایتی تبدیل شده‌اند. چنین مرتجع‌ترین مهره‌ها در دولت رئیسی، و حتی کنار گذاشتن امثال لاریجانی‌ها، نشانه روند بیش از پیش ارتجاعی مهره‌چینی در دولت جدید است.

رژیم ولایت فقیه اصلاح‌ناپذیر است و فقط با طرد و حذف کامل آن از اهرم‌های قدرت سیاسی می‌توان به گشوده شدن راه برای رهایی میهن از چنگال حکومت استبداد مذهبی کنونی امیدوار بود. اینکه این تحول و گذار چگونه و با چه شیوه‌ای صورت بگیرد، به عوامل گوناگونی بستگی دارد، از جمله به توان جنبش مردمی و همبستگی و سازمان‌یافتگی آن در عقب نشاندن نیروهای سرکوبگر ارتجاع حاکم. البته این بدان معنا نیست که هیچ تلاشی به‌جز «انقلاب» در راه احقاق حقوق مردم و به‌ویژه طبقه کارگر و دیگر زحمتکشانشان صورت نگیرد. مبارزه ادامه دارد و هر دستاورد مردمی تا کنونی هم، محصول مبارزه روزمره زحمتکشانشان بوده است. منشأ سرکوب و خون‌ریزی در میهن ما، رژیم حاکم و دستگاه‌های سرکوبگر آن همچون سپاه، وزارت اطلاعات، بسیج، و دیگر نهادهای رنگارنگ امنیتی است. مبارزه انقلابی با چنین حکومتی می‌تواند از راه‌های گوناگون مانند مبارزه رسانه‌ای-آگاهی‌رسانی در شبکه‌های اجتماعی، اعتراض‌های خیابانی، تحریم فعال انتخابات، اعتصاب عمومی، و شیوه‌های دیگر بگذرد، یا شکل انقلاب به خود بگیرد، همان‌طور که در بهمن ۱۳۵۷ رخ داد.

ریزش وسیع و سریع پایگاه اجتماعی حکومت اسلامی در پی جنبش‌های اعتراضی چهار سال اخیر موجب بی‌اعتبار شدن کلیت آن شده است و وعده‌ها و شعارهای انتخاباتی، یکدست کردن مجلس و دولت و قوه قضایی، و خدعه‌گری‌های دینی هم دیگر کارساز نیست. مجموعه «نظام» ولایتی اکنون خود را با خطر بزرگی از جانب اکثریت مردم روبه‌رو می‌بیند و برای مهار کردن اعتراض‌ها حاضر است به هر وسیله‌ای، از جمله به‌ویژه زور و سرکوب، متوسل شود.

ولی با توجه به همه اینها، امروزه شاهدیم که به‌رغم وجود شرایط عینی تحول بنیادی در ایران، شرایط ذهنی لازم، یعنی وجود نیروهای اجتماعی سازمان‌یافته با رهبری معتبر و اثرگذار در شکل جبهه‌های متحد با برنامه سیاسی-مبارزاتی مشخص برای ارائه جایگزینی مردمی، تحقق

خواست‌های جنبش مردمی، و طرد کامل رژیم ولایت فقیه از حیات سیاسی کشور، موجود نیست. تلاش‌های ارزنده جریان‌های صنفی معلمان و پرستاران و دانشجویان و نهادهای مردمی مدافع حقوق زنان و کودکان و معلولان، مبارزات صنفی و سندیکایی کارگران، جنبش‌های اعتراضی دهقانان به‌ویژه پیرامون مسئله آب و فروش محصول، جریان‌های اعتراضی بازنشستگان، تلاش‌هایی که برای حفظ محیط‌زیست صورت می‌گیرد، مبارزه نویسندگان، روزنامه‌نگاران، و سینماگران علیه سانسور و برای آزادی بیان (از جمله در فضای مجازی)، و مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی-عقیدتی همگی نشان از جنبش مردمی زنده و همه‌جانبه‌ای دارند که در بطن جامعه برای حقوق و آزادی‌های دموکراتیک و عدالت اجتماعی در جریان است. در همه این مبارزات، حاملان اندیشه‌های ملی و ترقی‌خواهانه، از جمله اندیشه‌های چپ، برای هدف‌های مشترک مبارزه می‌کنند، اگرچه به‌رغم این زمینه مساعد، هماهنگی و همکاری منسجم و سازمان‌یافته میان آنها کمتر دیده می‌شود.

باید با یاری‌رسانی به بسیج گردان‌های تلاشگر اجتماعی، با اتحاد عمل و کوشش مشترک در راه سازمان‌دهی اعتراض‌های پراکنده مردم، راه را برای تقویت جنبش اعتراضی سراسری، بر پایه امکان‌های موجود جامعه، هموار ساخت. نیروهای ملی و دموکراتیک میهن ما با تعامل و توافق بر سر برنامه‌ای حداقلی در راستای بسترسازی به‌منظور تحقق آزادی‌ها و برقراری عدالت اجتماعی، می‌توانند سهم تاریخی خود را در تحولات ضروری در شرایط حساس کنونی ایران ادا کنند. در شرایط کنونی، حزب توده ایران عاجل‌ترین هدف جنبش ترقی‌خواه و آزادی‌خواه کشور را طرد رژیم دیکتاتوری ولایت فقیه و در پی آن، تشکیل دولت ائتلاف ملی -دموکراتیک، با همکاری نیروهای ملی، مترقی، و آزادی‌خواه می‌داند و معتقد است که از راه ایجاد جبهه وسیع مردمی و ضد استبداد ولایتی می‌توان به این هدف‌ها دست یافت.

### ۷. آینده میهن ما و ضرورت مبارزه مشترک در راه تحول بنیادی

ایران از صد سال پیش تا کنون همچنان در تلاش برای به پیروزی رساندن و تحقق کامل هدف‌های «انقلاب ملی و دموکراتیک» است. در شرایط امروزی، هدف‌های اجتماعی-اقتصادی چنین انقلابی را می‌توان این‌طور خلاصه کرد:

تأمین و حفظ استقلال سیاسی؛

محدود کردن رشد سرمایه‌داری کلان و پایان دادن به سیاست‌های نولیبرالی؛

رشد و توسعه اقتصاد ملی و بازتقسیم عادلانه داشته‌های مادی و ثروتی که در میان تعداد انگشت‌شماری از نهادهای انگلی وابسته به سران رژیم ولایتی انباشته شده است؛

حرکت به سمت تحقق حقوق و آزادی‌های دموکراتیک، از جمله حقوق زنان و خلق‌ها و عدالت اجتماعی به سود زحمتکشان، احترام به حقوق شهروندی بر پایه سنت‌های ملی و قوانین بین‌المللی؛

گسستن زنجیرهای فقر و عقب‌ماندگی و بی‌عدالتی؛ و

در پیش گرفتن سیاست خارجی مستقل ترقی‌خواهانه و صلح‌آمیز در همکاری با کشورهای جهان، و به‌ویژه کشورهای منطقه.

کامیابی در چنین راه‌رشدی، مستلزم برآورده کردن نیازهای پایه‌ای جامعه ما نظیر اشتغال، مسکن، خدمات بهداشتی و درمانی و آموزش و پرورش همگانی و رایگان، تأمین اجتماعی، تأمین و نهادینه کردن حقوق اجتماعی دموکراتیک، رفع تبعیض‌های اجتماعی، فراهم آوردن امکان مشارکت دموکراتیک مردم، و حفظ صلح و محیط‌زیست است.

تحول اجتماعی بنیادی و دموکراتیک و مبارزه در راه تحقق آن، راه صاف و همواری نیست و پیچیدگی‌های خود را دارد. امروزه میهن ما به تحولات بنیادی نیاز دارد که عرصه‌های گوناگون زندگی مردم را در بر گیرد. این تحول بنیادی نمی‌تواند و نباید بازگرداندن چرخ تاریخ به دوران فاجعه‌بار پیش از انقلاب یا حرکت از یک نظام سیاسی دیکتاتوری به نظام دیکتاتوری دیگری با سیمایی متفاوت باشد. آینده میهن ما باید به دست مردم ما، بدون دخالت خارجی، و با تحقق نظام سیاسی مردم‌سالار و دموکراتیک تأمین گردد.

به چالش کشیدن حکومت‌های دیکتاتوری و گشودن راه به سمت استقرار جایگزینی مردمی، بدون رهبری سیاسی و اتحاد عمل همه نیروهای مترقی و آزادی‌خواه معتقد به مبارزه برای نفی استبداد و برقراری حکومتی مردم‌سالار، ممکن نیست. به باور ما، در شرایط مشخص کنونی ایران، هیچ نیروی سیاسی واحدی به‌تنهایی قادر به پیشبرد موفقیت‌آمیز این مبارزه نیست. این تفکر که «گروهی زنده و مجرب به نایب‌ترین نظریه‌ها» می‌تواند از خارج از کشور سر بزنگاه در میان توفان و خروش اعتراض‌های مردمی وارد صحنه شود و یک «پیشوای بزرگ» (را برای جانشینی ولی فقیه تقدیم مردم کند و الگوی حکومتی مورد نظرش را در کشور پیاده کند، به‌روشنی دور از واقعیت‌های عینی و ذهنیت جامعه ما است. حرکت در مسیر گذر از دیکتاتوری و جمهوری اسلامی ایران، و یاری‌رسانی به جنبش عمیق و رادیکال مردم و به‌ویژه جنبش کارگران و زحمتکشان و زنان و جوانان ایران، مستلزم اتحاد عمل نیروهای جدی سیاسی ایزدیسویون دارای پایگاه اجتماعی، پیرامون یک برنامه سیاسی و مبارزاتی مردمی مشترک است، اتحادی متشکل از شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی جنبش اصلاح‌طلبی که راه خود را از سازشکاران و مدافعان «نظام ولایت» جدا کرده‌اند، تا نیروهای ملی و ملی-مذهبی، نیروهای سیاسی خلق‌های میهن ما که معتقد به ایرانی مستقل، متحد، و دموکراتیک هستند، و طیف گسترده نیروهای سیاسی چپ که در راه حقوق و آزادی‌های دموکراتیک مردم مبارزه می‌کنند.

با درس‌گیری از تجربه‌های دردناک گذشته، از جمله اشتباه‌ها و پراکندگی نیروهای مترقی در دوران پس از پیروزی انقلاب بهمن که منجر به قدرت گرفتن نیروهای تاریک‌اندیش و ضد مردمی و استقرار حکومتی استبدادی شد، نباید اجازه داد که میهن ما بار دیگر به خاطر تنگ‌نظری‌های سیاسی و فرقه‌گرایی‌های مخرب این امکان تاریخی برای آزادی و پیشرفت ایران را از دست بدهد.

تجربه نشان داده است که در سال‌های اخیر، هر بار که مبارزه مردمی علیه رژیم اسلام‌گرای ولایتی ایران گسترش یافته است، متناسب با محتوای خیزش، قشرها و طبقات اجتماعی گوناگون جامعه در اتحاد عملی با یکدیگر و با شعارهایی خاص هر مقطع، مبارزه را به پیش برده‌اند، و گروه‌ها و حزب‌های سیاسی مدافع جنبش نیز حداقل در شعارهای خود تمایل بیشتری به اشتراک عمل ابراز کرده‌اند. اشتراک عمل در تحریم انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۴۰۰ نمونه خوبی از این اتحاد نانوشته در عمل بود. اشتراک نظر تا زمانی که از مرحله ارزیابی‌ها و نظریات شخصی فراتر نرود و در عمل به توافق بر سر برنامه عمل مشترک نینجامد، نمی‌تواند نقشی تعیین‌کننده در به چالش کشیدن حکومت جمهوری اسلامی داشته باشد. در شرایط کنونی ایران، که به‌خاطر وجود جو پلیسی، حضور و فعالیت آزاد و علنی اغلب سازمان‌ها و حزب‌های سیاسی مخالف حکومت ولایتی در درون کشور با دشواری‌های جدی روبه‌رو است، مبارزات میدانی خود مردم در نزدیک کردن مدافعان و نمایندگان سیاسی‌شان نقش مهمی دارد.

تجربه انقلاب بهمن ۵۷ ایران و جنبش‌های مشابه در کشورهای دیگر نشان داد که:

در صورت حرکت و مبارزه مشترک گردان‌های اجتماعی - کارگران و زحمتکشان، زنان و جوانان و دانشجویان و روشنفکران، و همراهی و برنامه‌ریزی نیروهای مترقی و آزادی‌خواه کشور و از جمله سازمان‌های سیاسی میهن‌دوست نماینده خلق‌های ایران - می‌توان

ارتجاع حاکم را با وجود تمام امکانات و توانش وادار به عقب‌نشینی کرد و سرانجام سد استبداد را شکست؛ در نبود جبهه مشترکی از نیروهای دموکراتیک و آزادی‌خواه با برنامه‌های روشن و مدون که برآورنده نیازهای مرحله‌ی جامعه باشد، نیروهای ارتجاعی - با یادون کمک و دخالت‌های خارجی - می‌توانند جنبش راستین مردم را مصادره کنند و به انحراف و شکست بکشانند؛ با تلاش مشترک باید دخالت‌های خارجی و به‌ویژه دخالت امپریالیسم و کشورهای ارتجاعی منطقه را که هدفشان منحرف و سرانجام نابود کردن جنبش انقلابی-مردمی میهن ماست، خنثی کرد.

مؤثرترین شیوه برای شکل گرفتن همکاری نیروهای سیاسی، بحث و گفت‌وگوهای مسئولانه، بی‌غرضانه، و خستگی‌ناپذیر با چشم‌انداز همیاری در تحقق هدف‌های هر گام و مرحله از مبارزه است. در این تبادل نظرها به قصد یافتن زمینه مشترک همکاری، ضروری است که هر گونه ناروشتی و ابهام در روند گفت‌وگوهای سازنده و صادقانه برطرف شود. باید از شیوه‌های تنگ‌نظرانه و مغرضانه در برخورد با یکدیگر یا افتادن در دام رسوب‌های ناشی از سال‌ها تبلیغات همراه‌کننده و تفرقه‌افکنانه ارتجاع و امپریالیسم پرهیز کرد. به چالش کشیدن و رودررویی با حکومتی که بیشتر از چهل سال است مستبدانه و به انکای سرکوب و فساد قدرتش را حفظ کرده است و لشکری از هواداران و جیره‌خواران خود در میان نیروهای نظامی-انتظامی-امنیتی و دستگاه فاسد دولتی و بنگاه‌های انگلی گرد آورده است، به حداکثر نیروی اجتماعی ممکن نیاز دارد تا سرانجام بتوان دست اسلام‌گرایان مرتجع و فاسد را از حاکمیت ملی کشور کوتاه کرد. وظیفه نیروهای سیاسی مردمی است که با احساس مسئولیت، و به دور از انحصارطلبی و تک‌زوی، از طریق گفت‌وگوهای سالم و سازنده، به شکل‌گیری گزینه‌ای اثرگذار و معتبر و معتمد مردم در مقابل حکومت اسلام‌گرای مرتجع کنونی یاری رسانند.

تدوین برنامه نظری کارشناسانه برای مبارزه بدون تردید عامل تعیین‌کننده‌ی در روند شکل‌گیری اتحاد عمل نیروهای سیاسی است و هر نیروی سیاسی باید به آن بپردازد. بدون داشتن ارزیابی مشخص از شرایط جامعه، نمی‌توان در تلاطم امواج تحوّل اجتماعی و سیاسی در جامعه راه درست را پیدا کرد. همچنین، در شرایط وجود اندیشه‌ها و دیدگاه‌های متفاوت، لازم است روشن باشد که اتحاد عمل در هر مرحله از مبارزه بر پایه چه برنامه‌ای است. در غیر این صورت، اتحاد عمل متزلزل و بی‌پایه و اساس خواهد بود. این بخش از مبارزه را باید صبورانه و پیگیرانه و با احترام به اندیشه‌های متفاوت، از راه گفت‌وگو به پیش برد. حزب توده ایران، حزب طبقه کارگر و زحمتکشان ایران، با احساس مسئولیت نسبت به جنبش آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه‌ای که در ایران جاری است، ضمن ادامه مبارزه مستقل خود علیه استبداد و در راه تحقق منافع زحمتکشان، به سهم خود به تلاش پیگیر در زمینه اتحاد دیگر نیروها و نمایندگان سیاسی طبقات اجتماعی مخالف حکومت دیکتاتوری اسلامی ادامه می‌دهد.

## ۸. جمع‌بندی

ایران در هزاره سوم میلادی کشوری اسیر دیکتاتوری سرمایه‌داری بزرگ با رובنایی مذهبی است. ایران در چنگال حکومت دیکتاتوری و استبدادی خون‌ریزی است که به‌خاطر بقای خود حاضر است به هر جنایتی دست بزند؛ حکومتی انحصارطلب که رؤیای امپراتوری اسلامی را در سر می‌پروراند و از دخالت و دست‌اندازی در کشورهای دیگر پرهیز نمی‌کند. وجود میلیون‌ها تن بیکار، فقر و محرومیت ده‌ها میلیون نفر از شهروندان، اقتصادی به‌طور عمده وارداتی و تک‌محصولی، ورشکستگی و ویرانی تولید و صنایع پایه‌ی، محرومیت اکثریت عظیم جامعه از حقوق و آزادی‌های مدنی و دموکراتیک، نقض خشن حقوق اقلیت‌های ملی و مذهبی، نهادینه شدن تبعیض‌های جنسیتی و جنسی، عوام‌فریبی و ترویج خرافه، فساد نهادینه شده در دستگاه اداره کشور، و توسل به زور و سرکوب برای ادامه بقا؛ این است سیمای امروزی جمهوری اسلامی ایران.

اکنون روشن شده است که چنین نظام سیاسی‌ای نه‌فقط برای تحقق منافع مردم عادی و زحمتکشان کشور اصلاح‌پذیر نیست، بلکه ادامه حیاتش سد اساسی هرگونه تحوّل بنیادین، دموکراتیک، و پایدار در راه تحقق حقوق و آزادی‌های دموکراتیک و عدالت اجتماعی در ایران و بالندگی میهن است. امروزه تضاد میان منافع ملی و خواست‌های به‌حق اکثریت مردم و ادامه حکومت مطلق ولایت فقیه، مرکز ثقل و عامل اصلی بحران‌های اجتماعی در جمهوری اسلامی ایران است. توانمندی جنبش مردمی ضد استبدادی از یک سو، و میزان و شکل مقاومت حکومت ولایتی در مقابل با این جنبش و توان آن برای حفظ دستگاه حکومتی و تسلط اسلام‌گرایانه‌اش از سوی دیگر، عوامل داخلی اصلی تعیین‌کننده شکل و مضمون روند انتقال قدرت از دیکتاتوری به حکومت ملی و دموکراتیک هستند. تحوّل‌های منطقه‌ی و جهانی و توازن قدرت در جهان، که البته پیوسته در حال تغییرند، و به‌ویژه موقعیت جمهوری اسلامی ایران در ارتباط با سیاست‌های جهانی و منطقه‌ی امپریالیستی، از جمله عامل‌های خارجی‌اند که بی‌شک بر تحوّل و دگرگونی‌های داخلی، و بر شکل و مضمون روند انتقال قدرت تأثیرگذار خواهند بود. رژیم ولایتی حاکم با ریزش بی‌وقفه و گسترده و تضعیف پایگاه اجتماعی‌اش روبه‌روست که جلوگیری از آن برایش دیگر امکان‌پذیر نیست و انکایش برای بقای خود، بیش از پیش به زور و سرکوب است. این روند، رژیم ولایتی را با بزرگ‌ترین خطر، یعنی تهدید از جانب اکثریت مردم، مواجه کرده است.

امروزه نشانه‌های نیرومندی از وجود شرایط عینی برای تحوّل بنیادی در کشور ما وجود دارد ولی در عین حال می‌توان دید که شرایط ذهنی لازم، یعنی وجود نیروهای سیاسی-اجتماعی سازمان‌یافته با رهبری معتبر و اثرگذار و معتمد مردم و جبهه واحدی با برنامه سیاسی-مبارزاتی مشخص برای طرد کامل رژیم ولایت فقیه از حیات سیاسی کشور، ارائه جایگزینی مردمی، و تحقق خواست‌های جنبش مردمی، موجود نیست. حزب توده ایران، حزب متعلق به طبقه کارگر ایران و مدافع منافع کارگران و زحمتکشان ایران، معتقد است که آینده میهن ما در گرو مبارزه مشترک همه آزادی‌خواهان در راه تحوّل بنیادی ملی و دموکراتیک است. حزب توده ایران ضمن آنکه به مبارزه مستقل خود با دیکتاتوری حاکم و پیشبرد مبارزه طبقه کارگر و زحمتکشان در راه منافع خود ادامه می‌دهد، معتقد است که در شرایط کنونی، از راه ایجاد جبهه وسیع ضد استبداد ولایتی و مبارزه سازمان‌یافته پیرامون برنامه‌ای مشترک است که می‌توان به عاجل‌ترین هدف جنبش، یعنی طرد رژیم دیکتاتوری ولایت فقیه و عبور از جمهوری اسلامی، و تشکیل حکومتی ملی و دموکراتیک دست یافت.

\*\*\*\*\*

«تحوّل اجتماعی بنیادی و دموکراتیک و مبارزه در راه تحقق آن، راه صاف و همواری نیست و پیچیدگی‌های خود را دارد. امروزه میهن ما به تحوّل بنیادی نیاز دارد که عرصه‌های گوناگون زندگی مردم را در برگیرد. این تحوّل بنیادی نمی‌تواند و نباید بازگرداندن چرخ تاریخ به دوران فاجعه‌بار پیش از انقلاب یا حرکت از یک نظام سیاسی دیکتاتوری به نظام دیکتاتوری دیگری با سیمایی متفاوت باشد. آینده میهن ما باید به دست مردم ما، بدون دخالت خارجی، و با تحقق نظام سیاسی مردم‌سالار و دموکراتیک تأمین گردد.»



به چالش کشیدن حکومت‌های دیکتاتوری و گشودن راه به سمت استقرار جایگزینی مردمی، بدون رهبری سیاسی و اتحاد عمل همه نیروهای مترقی و آزادی‌خواه معتقد به مبارزه برای نفی استبداد و برقراری حکومتی مردم‌سالار، ممکن نیست. به باور ما، در شرایط مشخص کنونی ایران، هیچ نیروی سیاسی واحدی به‌تنهایی قادر به پیشبرد موفقیت‌آمیز این مبارزه نیست. این تفکر که «گروهی زبده و مجهز به ناب‌ترین نظریه‌ها «می‌تواند از خارج از کشور سر بزنه در میان توفان و خروش اعتراض‌های مردمی وارد صحنه شود و یک «پیشوای بزرگ» را برای جانشینی ولی فقیه تقدیم مردم کند و الگوی حکومتی مورد نظرش را در کشور پیاده کند، به روشنی دور از واقعیت‌های عینی و ذهنیت جامعه ما است. حرکت در مسیر گذر از دیکتاتوری و جمهوری اسلامی ایران، و یاری‌رسانی به جنبش عمیق و رادیکال مردم و به‌ویژه جنبش کارگران و زحمتکشان و زنان و جوانان ایران، مستلزم اتحاد عمل نیروهای جدی سیاسی اپوزیسیون دارای پایگاه اجتماعی، پیرامون یک برنامه سیاسی و مبارزاتی مردمی مشترک است، اتحادی متشکل از شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی جنبش اصلاح‌طلبی که راه خود را از سازشکاران و مدافعان «نظام ولایت» جدا کرده‌اند، تا نیروهای ملی و ملی-مذهبی، نیروهای سیاسی خلق‌های میهن ما که معتقد به ایرانی مستقل، متحد، و دموکراتیک هستند، و طیف گسترده نیروهای سیاسی چپ که در راه حقوق و آزادی‌های دموکراتیک مردم مبارزه می‌کنند. با درس‌گیری از تجربه‌های دردناک گذشته، از جمله اشتباه‌ها و پراکندگی نیروهای مترقی در دوران پس از پیروزی انقلاب بهمن که منجر به قدرت گرفتن نیروهای تاریک‌اندیش و ضد مردمی و استقرار حکومتی استبدادی شد، نباید اجازه داد که میهن ما بار دیگر به خاطر تنگ‌نظری‌های سیاسی و فرقه‌گرایی‌های مخرب این امکان تاریخی برای آزادی و پیشرفت ایران را از دست بدهد.»

از سند مشخصه‌های عمده اوضاع جهان و ایران از دیدگاه حزب توده ایران - هفتمین کنگره حزب توده ایران  
(کنگره خاوری)

لطفاً در مکاتبات خود با آدرس های زیر از ذکر هرگونه نام اضافی خودداری کنید.  
آدرس پستی:

B.M. Box 1686, London WC1N 3XX, UK  
http://www.tudehpartyiran.org آدرس های اینترنت و «ای-میل»  
E-Mail: dabirxhaneh\_hti@yahoo.de

ویژه نامه های اسناد هفتمین کنگره حزب توده ایران (کنگره خاوری)  
Special Issue - 7th Party Congress Documents - No.1

20 June 2022

شماره فاکس و تلفن  
پیام گیر ما

004930  
23629727

